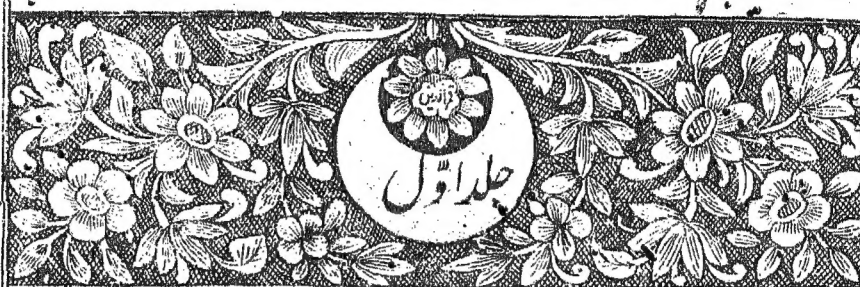


وَرَوَى إِلَى اللَّهِ إِنَّ لِلَّهِ بِصِيرَاجًا



سَمْعُ الْعَالَمِينَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي



مِنْ فَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ
وَبِهِ يَتَوَكَّلُ الْمُؤْمِنُونَ

PE6223

سید علی محمد

الحکم فی سبب التعلیق فی فیض المصنوعه در مقام حملی غیر خلقتی محمد و آل و صحابه و ائمه و غیره
 عبدالحق مجاهدی سرسبز که در ایام عقود جوانی بنام اختیاری و غیره قاید توفیق الهی و غیره شایع صحبت کثیر
 اکبریت قبله الاقطاب ملاذ الایاد و موصول لطلال سبلی بنایات الکمال شیخ الفاضلین وارث الانبیاء
 و المرسلین شیخ الاکبر الامام الاعظم شیخنا و سیدنا حضرت شیخ محمد مصوم اوام صدر قالی ظلال فاذا
 رسانید و بین الناس آنحضرت بقدر سهو و از فواید و رواید صحبت های شکرگفت بجز و منذ عیشد مبتاه فیض
 طلالی در ابدیت اگر برین بن زبان شود هر موی که یکشکر توان هزار شود هم که و با وجود آن نعمت بیجا
 از روی جلالت در ستاها فراغ از آن صحبت بنابر سبب جمعی که با کمال کسب یک از طالع علم و ششم شتغال مجتهد
 شیخ و قایم مرقوم بطریقیک در صحن مطالع و فیه بین طالع علم یکایک و جو طبعین ایشان از اوقات که از آن قوت افزایم
 چنانکه جمعی جبارت و تر کسبان و طالع بعضی از آن اند و انوار سببان از آن مرقوم شد و آجول مقصود از آن این
 که فکر شد طاعت بزرگ و در آن بالخیال منی چو سبب اینها بعضی از اهل زمانه برود و نارسیدار جبارت آن
 گفتند و در خصوص شایسته ناز که از آن طالع و غیره گفتگو کرد و از کرده بودند و فایده بعضی از مخلصان آعه این
 بود که بزرگ و در خاطر این جبرتی اختیار از آن در با او شده کین چون بزرگ و هم که غنی شغفت کشید بود و دست
 از آن بزرگ و از آن طالع و غیره گفتگو و از آن بزرگ و از آن طالع و غیره گفتگو و از آن بزرگ و از آن طالع و غیره گفتگو

[illegible]

قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وارجوا ربكم
واعلموا ان الكعبين مسئلة فرض وضوء جابر يست كمي شستن بر روی از سوی پیشانی تا زیر دق و از
شرگشته تا زمره گوش و بجز نزدیک تن مثل البته اگر میانه گوش در خواره را ترک کرد و بر آن آب جاری نداشت گفتند
اندکی با بر رعایت ابو یوسف که متوجهی اگر ترک در عضو وضو او بر آن آب روان است وضو جایز است لیکن در این
این گفته اند که وضو وقتی جایز است که از هر عضوی یک قطره یا دو قطره جاری شود اگر چه در وجه تعاقب آن
روان نشده باشد دوم شستن بر دو دست تا بهر دو پنج سیم شستن بر دو پای تا بهر دو شانک شستن
تا هم زد که نزدیک شستن آرد و شستن کاسه و غنم و حیث نیست چهارم مسح بر سر بخلاف امام شافعی که
تزدیک می مسح یک موی یا سه موی فرض است بنابراین اگر خداوند تعالی مطلق مسح بر حکم کرده است بقدر اقل
بیان نفرموده است پس مستبر اقل تر مسح باشد که آن یک موی یا سه موی یا تا یک نیم قول ابو حنیفه محکم است

و حدیث مشهور بر رویه معتبره و غیره سرفراز قول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوٰه و السلام بر کل نفس
 قوی آمده بول کرده و وضو ساخت و بخواصیده بارک خویش مسح کرد و کمتر از آن مروی نیست پس معتبر در وضو
 همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر از آن جایز می بود سرور علیه السلام از برای تعلیم حکم آنرا نیز بیان میفرمودند
 و نیز یک امام مالک مسح تمام سر و صورت است چنانکه در ترمذی قبول الله تعالی فرموده بود که مسح تمام روی و صورت
 مایه و نیم مسح سر بر مسح رو قیاس نمی توان کرد زیرا که در مسح سر غسل میجوید و مسح تمام صورت بر وضو
 دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت و نیز در ترمذی مسح روی بجای شستن روی است پس در حکم
 شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزد یک امام بقیاس مسح سر و نزد امام
 ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون مسح ریش شستن روی است که بر ریش است ساقط
 مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد بدانکه برایت ایضاً مراد چهارم حصه از ریش است
 که متصل پوست روی است اما در شستن روایت از امام مسح تمام روی ریش که روی را پوشیده است فرض است
 و بر الاصح التمام که آنرا شرح جامع صغیر قاضی بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست بر ریش است چنانکه بر آن
 فرض است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را با آب و یا ترانده باشد دست بعد از شستن و چنانکه جنون اگر در
 از بعضی حصه تر کرده مسح کند یا در دست بعد از مسح حصه تری مانده باشد آن مسح کند و با مسئله اگر بعد از مسح شستن
 واجب است که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است که آنرا شستن بجای مسح اگر بعد از وضو ناخن ترشید واجب است که مسح
 تراش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست تا بند دست است
 نزدیک بعضی پیش از استنجاست و نزدیک بعضی بعد از استنجاست و نزدیک بعضی هم پیش از استنجاست و هم بعد از استنجاست
 و طریق شستن است که طرف آب را به دست چپ گرفته اول دست راست را بشوید بعد از آن طرف آب را به دست چپ
 دست گرفته دست چپ را بشوید و اگر طرف کلا است که برداشتن آن ممکن نیست نکشند و دست چپ را جمع نموده
 از طرف با انگشت آب بگیرد و دست راست را بشوید بعد از آن دست راست را به هر قدر که بخوابد در آب درآورده بدست
 دست آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست و چپ با انگشت آب بگیرد و دست راست را در آب در آورده بدست
 اگر در آن بر روی که آب و طرفی بخش وضو است دوم تشریف آغاز وضو و مسح چپ است که منقول است

و در این باب از بعضی روایات معتبره و غیره سرفراز قول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوٰه و السلام بر کل نفس
 قوی آمده بول کرده و وضو ساخت و بخواصیده بارک خویش مسح کرد و کمتر از آن مروی نیست پس معتبر در وضو
 همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر از آن جایز می بود سرور علیه السلام از برای تعلیم حکم آنرا نیز بیان میفرمودند
 و نیز یک امام مالک مسح تمام سر و صورت است چنانکه در ترمذی قبول الله تعالی فرموده بود که مسح تمام روی و صورت
 مایه و نیم مسح سر بر مسح رو قیاس نمی توان کرد زیرا که در مسح سر غسل میجوید و مسح تمام صورت بر وضو
 دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت و نیز در ترمذی مسح روی بجای شستن روی است پس در حکم
 شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزد یک امام بقیاس مسح سر و نزد امام
 ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون مسح ریش شستن روی است که بر ریش است ساقط
 مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد بدانکه برایت ایضاً مراد چهارم حصه از ریش است
 که متصل پوست روی است اما در شستن روایت از امام مسح تمام روی ریش که روی را پوشیده است فرض است
 و بر الاصح التمام که آنرا شرح جامع صغیر قاضی بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست بر ریش است چنانکه بر آن
 فرض است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را با آب و یا ترانده باشد دست بعد از شستن و چنانکه جنون اگر در
 از بعضی حصه تر کرده مسح کند یا در دست بعد از مسح حصه تری مانده باشد آن مسح کند و با مسئله اگر بعد از مسح شستن
 واجب است که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است که آنرا شستن بجای مسح اگر بعد از وضو ناخن ترشید واجب است که مسح
 تراش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست تا بند دست است
 نزدیک بعضی پیش از استنجاست و نزدیک بعضی بعد از استنجاست و نزدیک بعضی هم پیش از استنجاست و هم بعد از استنجاست
 و طریق شستن است که طرف آب را به دست چپ گرفته اول دست راست را بشوید بعد از آن طرف آب را به دست چپ
 دست گرفته دست چپ را بشوید و اگر طرف کلا است که برداشتن آن ممکن نیست نکشند و دست چپ را جمع نموده
 از طرف با انگشت آب بگیرد و دست راست را بشوید بعد از آن دست راست را به هر قدر که بخوابد در آب درآورده بدست
 دست آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست و چپ با انگشت آب بگیرد و دست راست را در آب در آورده بدست
 اگر در آن بر روی که آب و طرفی بخش وضو است دوم تشریف آغاز وضو و مسح چپ است که منقول است

و در این باب از بعضی روایات معتبره و غیره سرفراز قول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوٰه و السلام بر کل نفس
 قوی آمده بول کرده و وضو ساخت و بخواصیده بارک خویش مسح کرد و کمتر از آن مروی نیست پس معتبر در وضو
 همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر از آن جایز می بود سرور علیه السلام از برای تعلیم حکم آنرا نیز بیان میفرمودند
 و نیز یک امام مالک مسح تمام سر و صورت است چنانکه در ترمذی قبول الله تعالی فرموده بود که مسح تمام روی و صورت
 مایه و نیم مسح سر بر مسح رو قیاس نمی توان کرد زیرا که در مسح سر غسل میجوید و مسح تمام صورت بر وضو
 دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت و نیز در ترمذی مسح روی بجای شستن روی است پس در حکم
 شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزد یک امام بقیاس مسح سر و نزد امام
 ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون مسح ریش شستن روی است که بر ریش است ساقط
 مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد بدانکه برایت ایضاً مراد چهارم حصه از ریش است
 که متصل پوست روی است اما در شستن روایت از امام مسح تمام روی ریش که روی را پوشیده است فرض است
 و بر الاصح التمام که آنرا شرح جامع صغیر قاضی بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست بر ریش است چنانکه بر آن
 فرض است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را با آب و یا ترانده باشد دست بعد از شستن و چنانکه جنون اگر در
 از بعضی حصه تر کرده مسح کند یا در دست بعد از مسح حصه تری مانده باشد آن مسح کند و با مسئله اگر بعد از مسح شستن
 واجب است که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است که آنرا شستن بجای مسح اگر بعد از وضو ناخن ترشید واجب است که مسح
 تراش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست تا بند دست است
 نزدیک بعضی پیش از استنجاست و نزدیک بعضی بعد از استنجاست و نزدیک بعضی هم پیش از استنجاست و هم بعد از استنجاست
 و طریق شستن است که طرف آب را به دست چپ گرفته اول دست راست را بشوید بعد از آن طرف آب را به دست چپ
 دست گرفته دست چپ را بشوید و اگر طرف کلا است که برداشتن آن ممکن نیست نکشند و دست چپ را جمع نموده
 از طرف با انگشت آب بگیرد و دست راست را بشوید بعد از آن دست راست را به هر قدر که بخوابد در آب درآورده بدست
 دست آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست و چپ با انگشت آب بگیرد و دست راست را در آب در آورده بدست
 اگر در آن بر روی که آب و طرفی بخش وضو است دوم تشریف آغاز وضو و مسح چپ است که منقول است

[illegible][illegible]

و صوفیست که نزد یک امام شافعی بر آمدن خیرین از غیر دوازه ناقص می نمود و نزدیک امام زمان ناقص می باشد اگر چه از جای
و آن شود بنوعی که آن که حقن بعد در بر براق باشد چنانکه براق سرخ شود پس اگر براق اندر شد و صوفی شکست چهارم می کند
تغیبه یا اطعم یا آب یا خون بسته بود و بر پی این رسد چنانکه از سر نازل شود زیرا که آن بالاتفاق باقص صواب باشد باقیم
و اگر شکیم بر آید نزدیک طرفین ناقص می نمود و نزدیک امام ابو یوسف ناقص صواب باشد با اینکه اگر اندک اندکی کرد چون کج
بر پی این رسد نزدیک امام ابو یوسف اگر کسی که محاسن است هیچ کرده شود و نزدیک امام محمد اگر یک شتر است هیچ کرده شود
و اگر محاسن شورش هر دو متحد است هیچ کرده شود و نزدیک هر دو اگر در دو اختلاف است هیچ کرده نشود و نزدیک هر دو در دو
چهارم که از بردن آن صوفی شکست پس ابو یوسف حقن که از جای خود در آن تشه است و قینکه بر پی این برسد
بجس نباشد و نزدیک امام محمد در غیر نزد اصول پنج دلیل آن با جواب مادر ترجمه مذکور است پنجم جواب کسی که بر شتر
یا بر پلوی خوابیده باشد شکم خواب کسیکه سر خود را بر دروازه یا بر در دست خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از
سیرین خود خواب کرده باشد چنانچه مقدار از زمین جدا مانده باشد هفتم خواب کسیکه تنگی چیزی خواب کرده باشد اگر
انجیر را در کند وی بنفید خلاف خواب استاده یا شسته یا در یکجاستون یا در سجده مستون که آن ناقص صوفیست
هشتم میوهی آهیم دیوانگی و هم خشی چنانچه در رفتار پای او بلغزد یا زده هم خنده فیهقه مصلی بلق در نمازات
که کج و سجود خلاف فیهقه که در آن نماز یا فیهقه بلق در نماز خانه یا سجده تلاوت که آن ناقص صوفیست یکس ناقص
آن عمل باشد با اینکه فیهقه در نماز ناقص صوفی است که در سجده باشد اما در خواب ناقص صوفیست و نزدیک امام شافعی فیهقه
ناقص صوفیست و خواب باشد یا بیداری بود با اینکه فیهقه است که او از آن میسائلان بشوند و چنانکه خود شنو و نیز
و بیستم که خود شنو و نیز غیر او اول هم و صوفی شکست و هم نماز را و ثانی نماز را می شکند و تصور او ثالث نوضو را می شکند
و نماز را و در هم مباشرت فاحشه چنانچه مرد زن هر دو بر سر نهشند و بدن یکی یا بدن دیگری مسکن و ثالث
سهتاده باشد و با فرج زن مسکن بخلاف امام محمد که نزدیک وی مباشرت مذکور ناقص صوفیست مسئله که سیکه از اجزا
برآمد ناقص صوفی باشد زیرا که در نماز است و پنجم که بران از نجاست قلیل است و ششم است اگر برآید است از فرمود زیرا که از اجزا
برآمده است بنا بر آنکه در اصل کم نبود و اگر سیکه قلیل برآمده در آن اختلاف قلیل است و هفتم است اگر برآید ناقص صوفیست
زیرا که برآید است قلیل از بر ناقص صوفیست و آن کم از نجاست قلیل غالی نبود مسئله اگر بر سر کوشش یا غیر آن

الالهة وقوة ولا
 قذارة التوراة من قبل
 دون آية الاله على
 وجهه الدعا و
 الشفاء ويؤكد انه
 في التوراة
 والدعا و
 وانما كما
 فصل

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين أجمعين

ای مسلم اگر رسید آب به سجای موی تو اگر مویهای زن بافته است و حجت آنکه در موبه این آب رساند چنانچه
و حجت بر در رسانیدن آب در پیش غیش زیرا که حرج نیست اما بر مردان اجبت که گیسو یا بافته خود را در غسل بکنند
و در الاضطرار غسل در موجبات غسل موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن بینی که در مکان خود بدقی
و شہوت جاشده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک است از سر عضو بدقی و شہوت پراکنده باشد پس اگر از یک
خود که پشت مرد است شہوت جاشده پیش از آنکه بر آید گرفت سر عضو را با آنکه شہوت با کشیدن بعد از آن گذشت
سر عضو را و بی شہوت منی را عضو بیرون آید نزدیک طرفین غسل موجب بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک است
نشود و اگر پیش از بول غسل کرد بعد از آن نفیقه منی ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب بخلاف امام ابو یوسف
بدانکه بر آمدن منی بصفت مذکور موجب غسل است اگر چه در خواب باشد مرد و زن در این حکم برابر است لیکن اگر امام
در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن احتلام و تکرر و انزال یا د باشد غسل واجب اگر چه اثر تری بر حاشی
یابدن نیابد مردی است از شمس الایمیه که لایو خدی بیده الروایه دوم غایب شدن سر و گردن و قیل باید در جزو آن
بر فاعل مفعول هر دو غسل واجب و سیوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگر چه احتلام یا د نباشد یا اگر چه
غسل در منی ظاهر است اما در مذی بنا بر آنکه احتمال است که بحدوث بدل منی رفیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف
که نزدیک است در مذی غسل واجب چهارم نقطه حیض نفاس پس اگر زن کافره بعد از نقطه حیض مسلمان
شده باشد غسل واجب زیرا که وقت نقطه نزدیک است و پیش از آنکه مسلمان شود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد
غسل واجب شود زیرا که جنابت او بر سر است پس بعد از اسلام باقی باشد مسئله طی کردن بهایم
بی انزال موجب غسل فی مسئله چهارم غسل سنت است یکی برای نماز جمعه و الاصحیح دوم برای هر دو
سیوم بر اهرام چهارم نه غرض مسئله بر دو خواب باران آب چشمه و آب برف اگر متقاطر باشد مسئله روا و ضعیف
بدرمانگی متغیر غده یا شیشی ظاهر چون خاک و شش و صابون و زعفران یکی از وصفه او را که در رنگ پوست تغییر داده
انازد یا نام آب اگر شش یا هر صابون و صابون باشد اگر آنکه بر آن غلبه شود چنانکه آب زرق و سیلاب آید و بیکدیگر غلبه شود
پس بی آنکه بر آن غلبه شود و صابون نباشد و نزدیک است که اگر چیزی که از جنس منین نبود آب بخت بآن که نفوذ و انباشد اگر چه
غالب بود مسئله اگر در عیاری نجاست افتاد و اثر آن که در کثرت و بوی در طلب بر نشود و بولان جایز باشد یا آنکه علما از خود

موی زن بافته است
و حجت بر در رسانیدن آب
در الاضطرار غسل در موجبات
و شہوت جاشده باشد بخلاف
خود که پشت مرد است شہوت
سر عضو را و بی شہوت منی
نشود و اگر پیش از بول غسل
بدانکه بر آمدن منی بصفت
در غیر روایت اصول منقول
یابدن نیابد مردی است از شمس
بر فاعل مفعول هر دو غسل
غسل در منی ظاهر است اما در
که نزدیک است در مذی غسل
شده باشد غسل واجب زیرا که
غسل واجب شود زیرا که جنابت
بی انزال موجب غسل فی مسئله
سیوم بر اهرام چهارم نه غرض
بدرمانگی متغیر غده یا شیشی
انازد یا نام آب اگر شش یا
پس بی آنکه بر آن غلبه شود
غالب بود مسئله اگر در عیاری
و از انزال آب

اختلاف نزدیک بعضی به بودن برگ کاه جاری ملین اگر چوی که از بالا باشند و بقیه آب نصف روست و جنوب آن
 جایز بود زیرا که آب جاری مسئله اگر چه بد که در آبیکه است نیز در وضو کف و آب است که نشیند بروشی که احتمال نکند غما
 خود را بیاورد و غرض در اینست که مقدار ریخته بر وضو او مسئله اگر وضو از سه دره کم است و بجانب آن آبی جاری در دو و یا سه
 می بر آید و در خود هر جانب آن وضو و علی الخصوصی و نزدیک بعضی اگر چهار در چهار است جایز است و در زیادت از آن
 جایز نیست و در هر آب مسئله اگر آب بدو باشد معلوم است که چوی آن از نجاست است و طوبی آن را نباشد و اگر معلوم نیست
 زیرا که احتمال است که از دیر ماندگی بدو شده باشد مسئله سگ سه دره در چو آن افتاد و وضو آن را نیک و اگر آبیکه متصل به یک
 میزد که شست از آبیکه متصل به یک میزد و در شستن وضو جایز بود گفته است فقیه الجعفر بن یحیی باقیه اینم شایع خود او در وضو
 از آنم ابو یوسف که اگر کسی از وضو آب غیر شست وضو کردن تن پاک بود مسئله اگر مرد در آب چو آبیکه در آب میزد چو آن که
 وضو بان جایز باشد بخلاف آنکه در آب میزد از آبیکه شست و در آب چو آن که در وضو فایز بود آن آب باید بود مسئله اگر در آب چو آنی غیر
 از وضو و آن را در چو آنی که وضو فایز آن آب جایز بود زیرا که شستن منقطع است بنا بر جود وضو سگ در وضو فایز علی بن ابی طالب علیه السلام
 از باب فی انما را حکم فایز فایز فایز فی احد جاحیه الا و فی الاخری شفا الله جل و علاه مشکله نزدیک کسی اگر در شستن می یا گشت وضو بان
 جایز نباشد مسئله وضو آبیکه از وضو یا از وضو میزد باشد چو آن آب سیاح و آب یک بر که آبیکه خود از وضو می یا گشت
 جایز نباشد مسئله اگر در آب چو آنی پاک افتاد و از برای آن بر آب غائب چو آن آب از وضو خود که رخت و سیاحت آن بر آمد چو آن آب لویا
 از برای پاک را در آب چو آن اند و آب بان غلیظ باشد چو آنکه توبه یا آبیکه میزد در آب افتاد و آب بان غیر شست چو آنکه در آب یک بر که باشد
 وضو آن جایز نباشد مسئله اگر در آب شست چو آن غایب و آن غایب را نیکه در وضو باشد و در وضو آن آب بر وضوین آن ظاهر شود پس اگر چو آن
 آب شست باشد بر وضو جایز باشد و اگر چو آنکه آب شست باشد اگر چو آنکه آب شست باشد و اگر چو آنکه آب شست باشد و اگر چو آنکه آب شست باشد
 جایز بود و غرض می السند جواب از آنجا که در وضو یک که وضو فصل در آب متصل مسئله وضو آب متصل با آنکه در آب شستن چو آنکه
 می در چو آن که متصل میزد و نزدیک شستن متصل میزد و از آنجا که وضو یک که وضو متصل میزد و از آنجا که وضو یک که وضو متصل میزد
 متصل میزد و اگر از احدث نزدیک است حاصل می شود زیرا که نیت وضو شستن نزدیک وضو وضو شستن شستن شستن شستن
 از وضو شستن متصل میزد و در وضو شستن متصل میزد و از آنجا که وضو شستن متصل میزد و از آنجا که وضو شستن متصل میزد
 با آنکه در آب است و نزدیک بعضی شستن میزد و در وضو یک که وضو شستن متصل میزد و از آنجا که وضو شستن متصل میزد
 با آنکه در آب است و نزدیک بعضی شستن میزد و در وضو یک که وضو شستن متصل میزد و از آنجا که وضو شستن متصل میزد

والتسليم على من في البيت
والسلامة على من في البيت
والسلامة على من في البيت
والسلامة على من في البيت

وغير انثرة والدراجة
المخلطة وسيلان
نوعا من البعوض كالحية
والقارة مكره ووراء
والحمار يركب تقيضوا به
ان لم يجد غيره يتم
تدعى جاز وعرق الحمار
سوره الا عرق الحمار
سوره وان لم يجد الا النسيب
انتم سحلم
والا يركب

عبداللہ بن مسعود

زیرا که سو بلباب پیچیده است و حکم کتاب و حق یکی است بنابر آنکه هر دو لغز گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از این بود
دیگر نباشد و نیز شیرین و رفیق باشد نزدیک امام وضو بکند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کند و نزدیک امام محمد تیمم کند و تیمم
بکند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سگرمی آرد و ضو بان بالا اتفاق جایز نبود با تیمم مسئله تیمم جایز است هر چه
جنب و دایض و نفاس اما اگر ایشان قانع نباشد بر آب که کفایت کند در طهارت ایشان پس اگر جنب بقدر وضو آب
وضو بر وی حجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک است و اجتناب و برای غسل تیمم کند اما اگر جنبی حادث رسیده که حجب
وضو آب یافت بالا اتفاق وضو حجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه حجب غسل کرد و بر عضو از عضو غیر وضو آب
آید تمام شد بعد از آن وضو شکست بقدر وضو آب یافت و چنانکه عضو را که غسل یافته اند دست کفایت نمیکند وضو آب
در برای غسل تیمم کند و اگر با حیث آبی باشد که کفایت کند بعضی اعضا را و نزدیک تیمم کند زیرا که شستن بعضی اعضا
نافع نمیکند و نزدیک امام شافعی حیض عصبانی الثوبه و کبر با تیمم مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنا بر ظاهر اقرار
تیمم جایز بود و پس عقوم صحت فرسخ باشد و نزدیک بعضی ستر را و با بقدر گو بونا چهار نوار را و در جمیع الرموز می آرد
یک اگر سبب تیمم چهار انگشت باشد شمار حروف که توب لاله الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در پنج انگشت
بر دو میل است تیمم جایز بود و در کمتر از آن جایز نبود و در جوان دیگر اگر بر یک میل باشد تیمم جایز بود زیرا که در فقه
آمن و میل شود مسئله در بعضی اگر بر سه میل آبی قدرت ندارد یا سه میل آب مرض زایده تر میشود تیمم جایز
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جوان تیمم خوف تلف عضو شرط باشد اما میگویم ضرر زیادتی بهای مباح نمیکند تیمم را
نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر است مباح بکند بطریق اولی مسئله اگر سه میل آب از سردی
ضرر میکند چنانچه مرض می سازد و عضو تر تلف نمیکند تیمم جایز بود کذا فی جمیع الرموز مسئله در دست تیمم از برای حجب
آدمی دوده و مار و آتش و جرات اگر چه آب نزدیک باشد و نیز در دست برای خوف تشنگی اگر چه آب دور است و در
در حجابی است که خوف تشنگی خود باشد یا رفیق غذا یا خوف تشنگی که موجب باشد یا ننگ خود و در دست بزرگی حقیق
خبر کردن آرد اگر آب یافت و گمان میکند که کسی آن را برای خوردن مباح ساخته است جایز است او را که با وجود
تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو و اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح خست اند خوردن از آن جایز باشد و نزدیک امام فضلی حکایت بودی لکن برای خوردن

[illegible]

[illegible]

١٠

بسم الله الرحمن الرحيم

حدثت لك الفاتحة تيمم لودرجي برود حدثت لعل شود واگر هیچ یکی را کفایت میکند تيمم برود حدثت ابني سبت والافايت تيمم
 يك معين عهد الشؤيد ودر حق ديگر تيمم ثابت ماند واگر کفایت میکند هر یکی این چنین است الشؤيد ذر الکتب غلظت و
 اما بعد از شستن پشت بر کفایت و خود تيمم دور و است و اگر اول برای حدث و تيمم کرد و بعد از آن شست پشت
 و رعا د تيمم حدث و خود دور و است و اگر آب بر وضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تيمم دیگر کند اما اگر برای برود حدث تيمم نکرد
 بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تيمم کرد چون حدث وضو رسید بری آن تيمم دیگر کرد بعد از آن بقدر وضو حدث آب یافت حکم این
 حکم چوه مذکور است و اگر برای آن تيمم دیگر کرده است که آب بقدر وضو مذکور یافت حکم این ظاهر است و اگر آب یافت که هیچ
 کفایت میکند تيمم جنابت باقی است پس بر احدث تيمم دیگر کند و تيمم که از برای تعجيل جنابت ضرر کرد پشت شست و آب پاک کرد
 بشوید و اگر آب یافت که پشت کفایت میکند وضو را تيمم جنابت مثل شود پیش است و الشؤيد و بر احدث وضو تيمم کند و اگر وضو
 جنابت میکند و پشت کفایت میکند تيمم باقی است و وجبت که آن آب وضو کند و اگر یکی غیر معين است کفایت میکند پشت بشوید و
 حدث وضو تيمم کند و اگر وضو کرد برای جنابت تيمم دیگر کند و اگر پیش از شستن پشت بر احدث وضو تيمم کند و بعد از آن شست
 جرت و ايات برای حدث وضو تيمم دیگر کند و بر پایه اصل تمام اول کافی شد و اگر بر بدن یا جان بد زایچه زدن و تيمم بخلاف با وجود آب
 قدرت بر آیه ثابت نشود زیرا که شستن نجاست هم پس از آنکه آب با نجاست صرف کند با آنکه چنانچه قدرت تمکيل ثابت میشود
 بر اباحه نیز ثابت نشود پس اگر شخص بقدریک وضو آب باشد و می میخواهد متعین اذن کند که این آب بشما مباح کدام که هر کدام
 خواهد باین آب وضو کند تيمم باطل شود و اگر یکی وضو کرد و دیگران تيمم اعا د کنند زیرا که هر واحد را قدرت ثابت شده بود زیرا
 کفایت کند طهارت او را و اگر گفت این آب بشما دوم و این ان قبض نمودند تيمم نموده بالاتفاق باقی باشد اما نزدیکی صبي
 از برای آنکه پیش از نماز شتر که ثابت شود پس بهر کدام حصه خواهد رسید که کفایت کند طهارت او را و نزدیک امام تيمم
 محبوب در پیشگاه مسلک و اینها اند و الاصل پس اباحت ثابت نشود زیرا که چون هتبه طل شد اباحت که در ضمن آن است
 نیز مثل شد بعد از آن اگر ایشان یکی مباح ساخته اند و دیگری صا حبه تيمم می مثل شود بخلاف امام که نزدیک این
 تيمم نمی نيز باقی باشد زیرا که چون آب در مسلک ایشان نه آمد اباحت آن از ایشان جایز نبود مسئله اگر تيمم متر شد و بعد از
 تيمم ثابت ماند و اگر آب رسد یا نشود بان تيمم نماز می جایز بود زیرا که اگر تيمم باقی باشد مسئله اگر شخص امید و است که
 در وقت نماز آن خواند یا یافت تسبیح او را تا آخر وقت تسبیح بخیر کند و پیش از آنکه وقت بکمر است رسد به تيمم نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

بخواند امید یقین باشد یا یلطن بود چنانچه در حاشیه چپ می بینیم مسأله اگر طریقه ای که آب بر حقیقت آن یک غایت است چنانکه آب آن
 واجب و غلو از حد که تا به حد که باشد و قبول امام ابو یوسف بعد از آنست که اگر برای آب برود قافله از نظر غایت این نیز
 تیم جایز بود و حقیقت همین قول را اختیار نموده است مسأله اگر مسافر در راه با آب بود و از فراموشی شد و تیم جایز بود
 اعاده آن نکرد اگر چه در تیم جایز آنکه اگر قبول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او نهاده
 نهاده باشد اما اگر غیر او نهاده است با اتفاق روا بود و بقول بعضی اختلاف قیست اگر چه غیر او نهاده باشد یا نهاده باشد که کافی
 البتة میسر است چون نهاده و ضرورتیست که تیم جایز بود چنانکه کفار مسلمان را که در بند این باشد از وضو منع کردند
 در حین نماز بنابر آن از وضو مانع آیند یا نه شخصی نگفتند که اگر وضو را در حین نماز قتل خواهم کرد و با چون مانع بر طرف خود نماز را که
 تیم جایز باشد اعاده کند کافی اندی و با آب المسح علی الخفین مسأله مسح خفین ثابت شده است بحدیث شریف
 طریقت ثابت نبوده بحدیث شریف بای پس بادی بر کتاب لازم آمد و حدیث شریف زیدتی بر کتاب جایز باشد مسأله
 محدث را نه بای شد وضو مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بود وضو آن نزدیکی بعضی چنین باشد که جنب تیم کرد بعد از آن
 او را شد وضو مسح بر آب بود آن وضو مکرر موزه پوشید بعد از آن بقدر غسل آب قیست و غسل نکرد چون آب جلد دوم
 و او را شد وضو مسح بر آب چنانکه تیم کرد و اگر حدیث مذکور اگر قدر آن آب را وضو کند و موزه لازم بای یکش زیر که بر او اولی
 مسح کند مسأله دست مسح موزه است که اگر انگشتان داده از سر انگشتان بای تا ساق سه خط موزه بکشد اما اگر در دست
 مسح بکشد دست انگشتان بکشد انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که هیچ مقدار انگشت دست است و تا حاصل شد
 و اگر انگشتان را به سر کرد و هر بار بر ساق مختلف از موزه مسح نمود تیم جایز بود بنا بر دلیل مذکور اگر بر ساقی مسح نکرد و بنا
 زیرا که قدر واجب بآن حاصل نشود اگر انگشت نزد انگشت شهادت مسح کرد تیم جایز باشد زیرا که این دو انگشت مقدار یک
 انگشت دیگر بود بلکه چون صفت مسح موزه را از امام محمد پرسیدند خود انگشتان بر دست بای کف هر دو یا با کف دو
 دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بر انگشتان مسح کرد جایز بود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر نشود و کافی است
 و در خیره نیگوید اگر آب قطره باشد بر انگشتان مسح جایز بود مسأله اگر پشت کف دست مسح کرد جایز بود که انگشت
 بر روی کف دست چنانچه جایز است تیم مسح از جانب ساق و دست خلاف اینست مسأله اگر شخصی مسح موزه
 فراموش کرد موزه او آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود همین حکم است مسح بر مسأله اگر در یک پا مسح کرد و در

در حاشیه چپ
 مسأله اگر طریقه ای که آب بر حقیقت آن یک غایت است چنانکه آب آن
 واجب و غلو از حد که تا به حد که باشد و قبول امام ابو یوسف بعد از آنست که اگر برای آب برود قافله از نظر غایت این نیز
 تیم جایز بود و حقیقت همین قول را اختیار نموده است مسأله اگر مسافر در راه با آب بود و از فراموشی شد و تیم جایز بود
 اعاده آن نکرد اگر چه در تیم جایز آنکه اگر قبول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او نهاده
 نهاده باشد اما اگر غیر او نهاده است با اتفاق روا بود و بقول بعضی اختلاف قیست اگر چه غیر او نهاده باشد یا نهاده باشد که کافی
 البتة میسر است چون نهاده و ضرورتیست که تیم جایز بود چنانکه کفار مسلمان را که در بند این باشد از وضو منع کردند
 در حین نماز بنابر آن از وضو مانع آیند یا نه شخصی نگفتند که اگر وضو را در حین نماز قتل خواهم کرد و با چون مانع بر طرف خود نماز را که
 تیم جایز باشد اعاده کند کافی اندی و با آب المسح علی الخفین مسأله مسح خفین ثابت شده است بحدیث شریف
 طریقت ثابت نبوده بحدیث شریف بای پس بادی بر کتاب لازم آمد و حدیث شریف زیدتی بر کتاب جایز باشد مسأله
 محدث را نه بای شد وضو مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بود وضو آن نزدیکی بعضی چنین باشد که جنب تیم کرد بعد از آن
 او را شد وضو مسح بر آب بود آن وضو مکرر موزه پوشید بعد از آن بقدر غسل آب قیست و غسل نکرد چون آب جلد دوم
 و او را شد وضو مسح بر آب چنانکه تیم کرد و اگر حدیث مذکور اگر قدر آن آب را وضو کند و موزه لازم بای یکش زیر که بر او اولی
 مسح کند مسأله دست مسح موزه است که اگر انگشتان داده از سر انگشتان بای تا ساق سه خط موزه بکشد اما اگر در دست
 مسح بکشد دست انگشتان بکشد انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که هیچ مقدار انگشت دست است و تا حاصل شد
 و اگر انگشتان را به سر کرد و هر بار بر ساق مختلف از موزه مسح نمود تیم جایز بود بنا بر دلیل مذکور اگر بر ساقی مسح نکرد و بنا
 زیرا که قدر واجب بآن حاصل نشود اگر انگشت نزد انگشت شهادت مسح کرد تیم جایز باشد زیرا که این دو انگشت مقدار یک
 انگشت دیگر بود بلکه چون صفت مسح موزه را از امام محمد پرسیدند خود انگشتان بر دست بای کف هر دو یا با کف دو
 دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بر انگشتان مسح کرد جایز بود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر نشود و کافی است
 و در خیره نیگوید اگر آب قطره باشد بر انگشتان مسح جایز بود مسأله اگر پشت کف دست مسح کرد جایز بود که انگشت
 بر روی کف دست چنانچه جایز است تیم مسح از جانب ساق و دست خلاف اینست مسأله اگر شخصی مسح موزه
 فراموش کرد موزه او آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود همین حکم است مسح بر مسأله اگر در یک پا مسح کرد و در

[illegible]

حدیث اینجا مسیح نیست شروع مدت مذکور از وقت حدیث مضرب باشد بمسئله چه ناقص ضوابط باشد ناقص مسیح موزون
 و نیز بر آوردن یک موزون و قیاس مسیح موزون باشد زیرا که چون یکشیمین ایست نه ششون یکپایه فرض شد ششون یکپایه
 نیز فرض باشد بنا بر آنکه مسیح در میان غسل مسیح جایز نیست نیز قیاس مسیح باشد در آمدن آب در یک موزون اگر تمام یکپایه
 شسته باشد و نزدیک ابو جعفر اگر اکثر پای آب روان شد نیز قیاس مسیح بود مسئله چون مدت تعیین و موزون تمام شود
 ششون یکپایه بر دو چوب گردن پس اگر شخصی وضوء دارد و مدت مسیح او تمام شد یا موزون از پای کشید و چوبی که هر دو پائین بود
 و موزون اندک بود یا تمام اگر ششون یکپایه دیگر نیز بر روی وضوء باشد زیرا که نزدیکای سوالات در وضوء من است مسئله
 بر روی آمدن اکثر باشد بجا بمانی ساق نزدیک امام خروج پای از موزون متحقق گردد پس مسیح منتقض شود و ششون یکپایه
 و چوبی که در دو پایه قدیمی بر روی آمدن اکثر پای خروج متحقق شود و جامع الموزون می آید این وقتی است که بقصد بر آوردن
 موزون یا جنبایانده باشد اما اگر به بعضی موزون یا خزان اینقدر زائل شد بالا جماع قیاس نباشد که ازانی نهایت و غیر مسئله
 اگر موزون پاد شد و مقدار سنگت خود را از پای از وضوء ظاهر گشت مسیح بر آن جایز نباشد و دیگر کمتر از آن جایز بود اما اگر یکپایه
 طولی است که سنگت بر آن سپردار یکپایه قدر سنگت ظاهر شود مسیح جایز نباشد و اگر یکپایه متصل آمدن و فرق مقدار
 سنگت ظاهر شود مسیح جایز نباشد و بجز ساخته میشود از رسیدن آن که از زیر شتران گشت متعلق باشد اگر بعد از بستن شتر
 مقدار سنگت از کعبه ظاهر میشود مسیح بر آن جایز نباشد و اگر مقدار ظاهر شود مسیح جایز نباشد مسئله اگر یک موزون از
 پاره شده است و از هر جانگی از پای ظاهر شود اما چون مجموع گرفته شود مقدار سنگت برسد مسیح جایز نباشد و اگر مقدار سنگت
 نرسد یا پاریدگی در دو موزون باشد و مجموع کردن مقدار سنگت نرسد یا پاریدگی در دو موزون مسیح بر آن مسیح بر آن مسیح بر آن مسیح
 گذشتن یکشیمانه در وضوء مدت سفر را تمام کند و اگر سافرشیش یکشیمانه در وضوء مدت اقامت را تمام
 نماید و اگر سافرشیش از یکشیمانه در وضوء مدت مسافرت مسیح بر آن مسیح بر آن مسیح بر آن مسیح بر آن مسیح بر آن مسیح
 جبیره مسئله مسیح جبیره جایز بود اگر چه وقت حدیث باشد و گمان میبرم مسیح را بل نمیکند مگر آنکه
 حجت بر شده باشد بدانکه مسیح اگر ضرر میکند ترک آن جایز نباشد و اگر ضرر نمیکند ما خود نیست که ترک مسیح
 شود و بدانکه مسیح جبیره وقتی جایز بود که بر مسیح خصوص قدرت نباشد چنانچه بر عقل آن قدرت ندارد و
 چنانکه رسیدن آب مسیح بر عضوی مضر باشد یا گمان میبرم ضرر میکند اما اگر بر مسیح خصوص قدرت باشد

[illegible]

فان
 شقيق مني رايا
 غلام تو را
 شمس عاز غلام
 لبا و وضع
 شفاف را
 لا يصل الي
 تخمينه
 الحمار
 الدوام
 ١٨
 والرايين
 الحقيق
 يوم شقيق
 باسرة بافت
 لبا را قد
 ايام
 ومن
 دومان
 الشب

[illegible]

[illegible]

بخوان الوعد شد و جهان نماز خواند که کمالی باشد که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود و با هر شستن یک بار است
 که نشوید و اگر نه جایز نیست و نیز در آن است که یک دو سه بار و در بعضی موارد چهار بار است و چون از بعضی
 چیز می شست و وضو نکند زیرا که این حدیث جدید است و نیز در آن است که کسی که در یک چشم شک رولان باشد و بر وضو وضو
 جدید است بر او وقت او را بوضو کردن اگر نه مسئله خروج وقت ناقص است و وضو بخورد و آن بخلاف امام ابو یوسف
 و امام زفری که هر دو یک امام زفری در وقت قهس است خروج آن نزد یک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقص است
 و کسی که پیش از زوال وضو است تا آن وقت که نماز وی بان وضو باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفری که دخول
 وقت یافته شده است خروج آن مسئله اگر بعد از وقت نماز وضو کرد جایز نیست که آن وضو به طلوع افتد و نماز
 نباید یافتن خروج وقت که آن وقت وضو است قبول چنین بخلاف امام زفری که می جایز است بار دیگر که قهس وضو قبول
 به خروج وقت است خروج فصل نفاس مسئله نفاس غایت که بعد از وضو ظاهر شود داخل آن واحد محصن نیست اگر نه
 چند مرتبه و قبول امام شافعی اکثر نفاس شصت مرتبه مسئله اگر زنی در یکم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس
 از ولد اول باشد و قبول امام محمد و ولد دوم بود و نفاس بعد از اجماع از آن خارج باشد و آن هر دو ولد را توأمین گویند
 مسئله چون نیمه در کم از اقل به میل از شکم در یافتند آنرا سقط گویند اگر بعض خلعت او چون سویی اخر جز آن طاهر
 شده است مادر او نفاس باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق او ملحق بولد است واقع شود و اگر مادر او کثیر است
 ام ولد گردد و باب الاستحسان مسئله اگر بدن مضطرب یا جابه میماند او بیخاست سری ناپاک شود چون آب یا غیر
 که پاک باشد چنانکه سر و کلاه بپوشد آنرا زائل کنند پاک شود اگر چه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله
 آنچه نجس غیر می ناپاک شود تب و بر شستن و بر بارشاندن پاک گردد و بشرط آنکه در سبوم بار بقدره در شستن
 مسالعه نماید و آنچه افشردن آن ممکن نباشد به بر شستن و بر بارشاندن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن
 که آب آن از قاطر ماند و تری بطرف نکند که فی جملع الرمز و نیز در آن است که اگر بدن راسه با اثر توالتی باشد
 زیرا که توالتی در بدن منبره افشردن باشد مسئله اگر مزه نجاست متدار ناپاک شد چون خشک شود باید بر زمین
 پاک گردد و قبول امام ابو یوسف اگر در آید یا بقدره که چنانکه از نجاست ماند در آن نیز پاک شود و بعضی مسئله اگر مزه
 نجاست غیر متدار ناپاک شود چون بل آدمی بی شستن پاک گردد و مسئله اگر چیزی بمی ناپاک شد شستن آن
 در آن میزدند و در آن میزدند و در آن میزدند

[illegible]

٧
 باب في بيان ما يجب من التوبة
 في كل ذنب من الذنوب
 والاعمال الصالحة
 التي يجب على
 المسلم ان يفعلها
 في كل يوم
 من ايام حياته
 والاعمال الصالحة
 التي يجب على
 المسلم ان يفعلها
 في كل يوم
 من ايام حياته

مجلس علمائے ہندوستان
کونسل برائے تعلیم و تربیت
دہلی

[illegible]

PA

بل الخن الكرم
 تدارك الدرع
 راا وضع الا
 الاستيخ بغير
 طعام وعينه
 استقبال البينة
 استدارا لاجل
 غرة ووفى الغدا
 ثاب الصلوة
 ثاب الخن عطاء

۹۹

[illegible]

مسئله اگر زنی در وقت حصر باشد از حیض پاک شود و غیر آن حصر باشد یا عشا بر وی لازم شود و بخلاف آن شافعی گویند که
حصر با ظهر و عشا با مغرب لازم تا بزرگتر از نوزده روزی ظهر را با عصر یک وقت است و مغرب با عشا وقت دیگر از آن است که در سفر صحیح
نزدیک وی جایز بود مسئله اگر از وقت مقدار تحریریه بگذرد و بگذرد که کدو که بالغ گشت یا که از مسلمانان قضا آن وقت بود
لازم شود بخلاف امام زعفران زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بروی قضا آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی که از آن
مسئله اذان از برای فراغ صبح و جمع است و از برای نوافل و پیش از وقت نیست پس اگر پیش از وقت گفته شد
در وقت اقامه کند تا نسبت داد شود و مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان بخبر نزدیک این ایه نصف آخر
از شب باشد و غیر سنت نیست بعد از وقت هر که آوا اما اذان که گفته شود بعد از وقت بر آن قضا آن مسکن است
مسئله میزبان باید که عالم اوقات باشد تا نوبت مؤذنان در یابد و قادر باشد بآنکه اذان در وقت آن گوید کذا فی البرهان
فیه و نیست که شکی باشد که فوج صالح باشد و می بود و عالم گفت باید قبول این معنی که چون حکم حاکم الحکمیت مسئله فوج
و در وقت اذان گفتن مستقبل قبله بود و هر گشت شهادت را در هر دو گوش کینه و تبریل اذان گوید یعنی کلمات اذان
از یکدیگر قطع کند با هم متصل باشد در اذان این گفته یعنی در حروف آن و در حرکات و مکانات آن بر این صورت
کم در زیاد کند یا مخرج صوت که در آن تغییر و تبدیل نباشد تا سخن بود مسئله در اذان ترجیح نگیرد بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی ترجیح کند و ترجیح است که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار است بعد از آن هر دو را
دو بار بلند کذا فی جامع الرموز مسئله این مؤذن که چهلین ساله و خود را در جای اقامت چنانکه جهوت بگرداند و اگر اذان
که با نیت اعلام محل خوانده شد در جانب راست رود و سر خود را از رویه بر آورده می علی الصلوة بگوید یا زور حاجت
سر را از رویه بر آورده می علی الخلق خوانده شد که در هر مرتبه مفصل مذکور شده است مسئله بعد از اذان مجز و با الصلوة خبر
من انعم بگوید مسئله اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر یک را یکبار بخواند چنان بگوید یا زور حاجت
الصلوة را مسئله اقامت را بجز آنکه بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند کذا فی جامع الرموز و بنی فلاح و بیا
قد قامت الصلوة زیاد کند مسئله در وقت گفتن اذان اقامت سخن دیگر بگوید و سخن تکلم کند مسئله اگر بعد از اذان تشو
کرد یا که نباشد و متاخر آن شویست یا شسته شد و آن اعلام بعد از اقامت مسئله بعد از اذان اقامت نشیند و توقف کند
در وقت مغرب که این متصل اذان اقامت گوید مسئله برای قضا فایده اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر نواست بسیار باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

رسول الله صلى الله عليه وسلم و صحابه او در آخرين نماز آن سرور عليه السلام چنانكه در حايه چلبي است مسئله قنود مومني
 بوقفل امقترض بر او بود و اقتدا بر اين دو كودك جايز نباشد زيرا كه اخير زمان نبض ثابت شده است و كودك متقل است
 مسئله اقتدا ظاهر بغيره و قاري بامي و سائر با برهنه و غير مومني با مومني و مقترض بامقترض و انبوه و انبوه كذا
 قوی با ضعیف جایز نباشد مسئله اقتدا مقترض بامقترض فرض دیگر و انبوه زيرا كه اقتدا شركت دادن با تجار
 كيكه باشد مسئله امام قراءه در انخواند چه بياست كه در قنود اهل حوايج متوقف باشند و قراءه كعت اهل بر
 و قنود در ان كند مگر نماز چهر مسئله اگر مقتدي يكي باشد امام او را در جانب راست بر او دستاده كند و اگر از ياد
 خود پيش رود و مقدم ستاده شود مسئله اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتديان نماز را بغير اعاده كنند زيرا كه نماز امام
 متضمن نماز مقتدي است و پس نماز امام متقدم نماز مقتدي باشد مسئله در عتق امام اهل مردان استاده شوند
 بعد از ان كودكان بعد از ان خنثيان بعد از ان زنان مسئله اگر زن در پهلوي مرد چنانكه امام اقتدا كند و زن
 فصل شهور باشد و در نماز مرد شرك بوزد امام نيت امانت زنان كرده باشد نماز مرد فاسد است و اگر امام نيت امانت زنان
 نكرده است نماز زن پهل چل كند و اگر در پهلوي مرد اقتدا نكرده است بغير نماز و چنانچه بود اگرچه امام نيت امانت زنان نكرده
 و يك روايت جواز ان متوقف بر نيت امام باشد مسئله اگر قاري با مومني اقتدا كند و امني اخليفه گرفت نماز مومني فاسد
 اگر چه در دو ركعت اخير خليفه گرفته باشد زيرا كه در هر ركعت از نماز قراءه فرض است لقوله عليه السلام لا صلوة الا بالقراءة
 قراءه تحقيقی باشد يا تقديری بوجه و در دو ركعت اخير اگر تحقيقی نیست تقديری نیست لقوله عليه السلام قراءه الامرين
 قراءه الاخيرين و از مومني سر دو قسم قراءه مفقود است نيز مومني از برای قدرت هر قراءه و بوجج قاري فاسد است
 و چون نماز امام فاسد شود نماز مقتديان نيز فاسد گردد و چنانكه تحقيق اين مومني چلبي است باب الحث في الصلوة
 اگر مصلی را بي قصد در نماز حدث رسيد جائز است كه وضو كرده بر همان نماز بنا كند ليكن مستيناف فضل بود اگر چه مجله
 تشبه حدث رسيد بخلاف صاحبیه نزد يك ايشان بخلاف تشبه نماز تمام شود و نزد يك امام شافعي اگر در نماز حدث رسيد
 نماز باطل گردد مسئله اگر امام را حدث رسيد خليفه گیر و وضو كرده در جاي وضو ياد در جاي نماز خود نماز تمام كند
 مگر آنكه خليفه از نماز فارغ نشده باشد آن زمان خلف خليفه نماز را تمام نمايد و اگر مقتدي الحدث رسيد مومني حكم
 يعني پيش از فراغ امام عقب در جاي خود نماز را تمام كند و بعد از فراغ امام چنان بشنود و رايخيار باشد

مسئله قنود مومني بوقفل امقترض بر او بود و اقتدا بر اين دو كودك جايز نباشد زيرا كه اخير زمان نبض ثابت شده است و كودك متقل است
 مسئله اقتدا ظاهر بغيره و قاري بامي و سائر با برهنه و غير مومني با مومني و مقترض بامقترض و انبوه و انبوه كذا
 قوی با ضعیف جایز نباشد مسئله اقتدا مقترض بامقترض فرض دیگر و انبوه زيرا كه اقتدا شركت دادن با تجار
 كيكه باشد مسئله امام قراءه در انخواند چه بياست كه در قنود اهل حوايج متوقف باشند و قراءه كعت اهل بر
 و قنود در ان كند مگر نماز چهر مسئله اگر مقتدي يكي باشد امام او را در جانب راست بر او دستاده كند و اگر از ياد
 خود پيش رود و مقدم ستاده شود مسئله اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتديان نماز را بغير اعاده كنند زيرا كه نماز امام
 متضمن نماز مقتدي است و پس نماز امام متقدم نماز مقتدي باشد مسئله در عتق امام اهل مردان استاده شوند
 بعد از ان كودكان بعد از ان خنثيان بعد از ان زنان مسئله اگر زن در پهلوي مرد چنانكه امام اقتدا كند و زن
 فصل شهور باشد و در نماز مرد شرك بوزد امام نيت امانت زنان كرده باشد نماز مرد فاسد است و اگر امام نيت امانت زنان
 نكرده است نماز زن پهل چل كند و اگر در پهلوي مرد اقتدا نكرده است بغير نماز و چنانچه بود اگرچه امام نيت امانت زنان نكرده
 و يك روايت جواز ان متوقف بر نيت امام باشد مسئله اگر قاري با مومني اقتدا كند و امني اخليفه گرفت نماز مومني فاسد
 اگر چه در دو ركعت اخير خليفه گرفته باشد زيرا كه در هر ركعت از نماز قراءه فرض است لقوله عليه السلام لا صلوة الا بالقراءة
 قراءه تحقيقی باشد يا تقديری بوجه و در دو ركعت اخير اگر تحقيقی نیست تقديری نیست لقوله عليه السلام قراءه الامرين
 قراءه الاخيرين و از مومني سر دو قسم قراءه مفقود است نيز مومني از برای قدرت هر قراءه و بوجج قاري فاسد است
 و چون نماز امام فاسد شود نماز مقتديان نيز فاسد گردد و چنانكه تحقيق اين مومني چلبي است باب الحث في الصلوة
 اگر مصلی را بي قصد در نماز حدث رسيد جائز است كه وضو كرده بر همان نماز بنا كند ليكن مستيناف فضل بود اگر چه مجله
 تشبه حدث رسيد بخلاف صاحبیه نزد يك ايشان بخلاف تشبه نماز تمام شود و نزد يك امام شافعي اگر در نماز حدث رسيد
 نماز باطل گردد مسئله اگر امام را حدث رسيد خليفه گیر و وضو كرده در جاي وضو ياد در جاي نماز خود نماز تمام كند
 مگر آنكه خليفه از نماز فارغ نشده باشد آن زمان خلف خليفه نماز را تمام نمايد و اگر مقتدي الحدث رسيد مومني حكم
 يعني پيش از فراغ امام عقب در جاي خود نماز را تمام كند و بعد از فراغ امام چنان بشنود و رايخيار باشد

[illegible]

[illegible]

تجدید و اصلاح
توان بر سر کار آمدن
جمع انجمن
فصل پنجم
در بیان حال و تقاضای
در اصلاح
در اصلاح
در اصلاح
در اصلاح

لا تقبلوا منكم من كان غافلا لم يدر ما يقول ولا من كان ساهيا لم يحاسب نفسه ولا من كان غافلا لم يدر ما يقول ولا من كان ساهيا لم يحاسب نفسه

بر آن و مکرده سبب است در سجده نقش کردن کج یا چوب یا آب طلا مکرده بود مسئله است
امام در سجده و کمر کردن در محراب آن مکرده نباشد مسئله نماز گذاردن حقیقت نیست شخصیکه شستن میکند مکرده بود
مسئله نماز گذاردن بر باب طبع در آن صورت حیوان بود مکرده نباشد مگر آنکه سجده بر صورت اقله و صورت غیره که ناظر است
ظاهر شود مکرده نباشد و نیز صورتیکه سر از سجده کرده و صورت غیره را مکرده بود مسئله کشتن بار و کزوم کردن نماز مکرده
نباشد مسئله بول کردن بر خانه که در آن یک نماز جای خست اند و نماز محراب نمودن مکرده بود زیرا که آنجا محراب است
بنابینایه الوتر و احوال مسئله نزدیک امام و تر و حجت و نزدیک صاحبیه امام شافعی است مسئله
و تر سه رکعت است بیک سلام و نزدیک امام شافعی بیک سلام و در یک رکعت اول و یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر رکعت
در سجده را با نیت تمام کند و همیشه در رکعت سوم پیش از رکوع بگوید دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر تر بخواند
و بخواند امام شافعی که نزدیک رکوع در نصف نماز خواند و در غیر ماه رمضان در وقت نماز
و در غیر نماز رکوع رکعت دوم همیشه بخواند مسئله در قنوت و تر با امام شافعی متابعت کند و در غیر با وی متابعت نکند
و صحیح است که آنکه امام از نیت نذر قنوت قطع شود نه سوره ماند و قبول بعضی منتهی بخود بنشیند مسئله
پیش از غیر و بعد از ظهر و بعد از غروب و بعد از عشاء در رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از عشاء و بعد از عشاء هر چهار رکعت
بیشتر است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشاء و بعد از عشاء هر چهار رکعت است مسئله نوافل روز زیاده از چهار
رکعت بیک سلام مکرده است و نوافل شب زیاده از سه رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام در روز و شب مسئله
مسئله در دو رکعت فوج و در جمیع رکعات و تر و نوافل و قنوت و فضیلت مسئله لازم است تمام نفل را شروع
در آن کرده است بقصد اگر چه در وقت طلوع آفتاب غروب آن باشد نه آنکه در آن شروع کرده است بطریق دیگر که گمان
نماز ظهر گذاردن است پس شروع کرده در آن ایستاده و آنکه ظهر کرده پس این نماز که در آن شروع کرده است
که تمام آن در غایت اگر نقص کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده در شفعه اول یا ثانی فضا
کند زیرا که اگر در شفعه اول فضا شده است شفعه ثانی بی شروع و شب و اگر در شفعه ثانی فضا شده است قضا
شفعه اول آنرا از او منوّه است لازم نیاید زیرا که هر شفعه از نفل سجده و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند
زیرا که معتبر نزدیک می نیست که آنی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر در غایت تعیین رکعات مکرده است

در نماز و در سجده و در قنوت و در رکعت و در سلام و در نیت و در طهارت و در وضو و در کعبه و در مسجد و در شهر و در دیار و در ملک و در دولت و در استوار

در نماز و در سجده و در قنوت و در رکعت و در سلام و در نیت و در طهارت و در وضو و در کعبه و در مسجد و در شهر و در دیار و در ملک و در دولت و در استوار

در نماز و در سجده و در قنوت و در رکعت و در سلام و در نیت و در طهارت و در وضو و در کعبه و در مسجد و در شهر و در دیار و در ملک و در دولت و در استوار

[illegible]

١٢
الحمد لله
فقد وثقوا قاصدا
من كتاب التلويح
اربع بقدر ما اريد
وعلى يد كل كاتب
عز من الخ
والله اعلم
بما فيها من الخير
والبر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في هذه الأرض
والذين هم رؤسائنا في هذه الأمة
والذين هم أئمتنا في هذه الشيعة
والذين هم إمامنا في هذه الجماعة
والذين هم حكامنا في هذه الدنيا
والذين هم صلوات الله عليهم أجمعين

اما ذكر ادره باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه مؤذن یا امام مسجد دیگر باشد کسی بود که بی او در مسجد گیرم که هر چه میخواند
یا متفرق از مسئله اگر وقت ظهر یا عصر در مسجدی باشد که گفتند که وقت که پیش از نماز است یا اگر چه نماز خوانده باشد
ثواب فیض و صیانت چنانچه در این کتاب مذکور است جماعت دیگر بود فرض نگذاشته باشد یا اگر چه نماز خوانده باشد یا اگر چه نماز خوانده باشد
فصل فی فضیلت عتقا یا بد مسئله کسیکه نماز فجر یا عصر یا مغرب گذاشته است موقوفیت که از مسجد آید اگر چه اقامت آن وقت
بشدت زیاده از اقل آن وقت مکرده است و سه وقت اقل شروع غیبت مسئله کسی که بی حد که اگر سنت فجر را میگذارد یا نماز فجر
جماعت نخواهد رسید سنت از ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت عتقا یا فیم مسئله اگر سنت موقوف شد و قضا کند مگر آنکه فیم
فوت شده باشد و نزدیکی یا محذور الایضا قضا کند اگر چه بی فرض فوت شود بداند که اگر سنت فجر یا فرض فوت شود باز قضا
هر دو قضا کند معقول بعضی بعد از زوال نیز در قضا کند زیرا که چون شب تا صبح بی سر غیر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود و سنت را
از زوال قضا کرد و فرض را با اذان و اقامت و جهز و آه جماعت قضا خواند پس اینجا قیاس کردیم بقضائی که یک رکعت یا یک رکعت
این فعل غیر علیه السلام معقول یعنی سنت ایاقون سنت فجر از باقی سنتها اگر است انقضای آن قضای باقی سنتها لازم نیاید
و از قضا آن به تبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود لیکن چون قضا به تبعیت فرض پیش از زوال ثابت شد
قضای آن به تبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیرا که خصائص به تبعیت پیش از زوال معنی ندارد مسئله چون بر اهل قضا
گفتند سنت از ترک کند و امام علی شود اگر چه بداند که بعد از سنت عتقا یا فیم خواهد رسید و پیش از دو رکعت که بعد از ظهر است قضا
بگذارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر و عصر است از قضا کند اگر چه فرض فوت شد به مسئله اگر سوگند کند که نماز ظهر یا عصر عتقا یا فیم
و یک رکعت از جماعت یافت نشود و ثواب جماعت یا بد مسئله کسیکه بعد از فراغ امام از جماعت نماز فجر یا عصر است که فرض
غیر از آنها ادا کند و نزدیک کرخی بعضی دیگر سنت نخواهند زیرا که سنت وقتی سنت است که فرض را جماعت گذاشته باشد
و گفته است حسن بن زیا که کسیکه فرض بعد از نماز بگذارد جایز است که سنت نیارد لیکن چه علت که سنت نیز بانه زیرا که
رسول علم سنت نماز را ترک نکرده اند اگر چه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ باشد چنانکه می ترسد که اگر سنت
ادا میکنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و بعضی ابتدا نماید مسئله اگر شخصی نماز رکوع امام تحریر است پیش
از آنکه بر رکوع رود امام از رکوع برخاست آن رکعت را با امام جلیب بگذرد و نزدیک امام نخواست بگذارد مسئله اگر شخصی
پیش از امام بر رکوع رفت هنوز در رکوع بود که امام بر رکوع رسید نمازی جایز بود بخلاف امام زود که نزدیک

فصل فی فضیلت عتقا یا بد مسئله
کسی که نماز فجر یا عصر یا مغرب
گذاشته است موقوفیت که از مسجد
آید اگر چه اقامت آن وقت
بشدت زیاده از اقل آن وقت
مکرده است و سه وقت اقل
شروع غیبت مسئله کسی که
بی حد که اگر سنت فجر را
میگذارد یا نماز فجر
جماعت نخواهد رسید سنت
از ترک کند مگر آنکه بداند
که یک رکعت عتقا یا فیم
مسئله اگر سنت موقوف شد
و قضا کند مگر آنکه فیم
فوت شده باشد و نزدیکی
یا محذور الایضا قضا کند
اگر چه بی فرض فوت شود
بداند که اگر سنت فجر یا
فرض فوت شود باز قضا
هر دو قضا کند معقول
بعضی بعد از زوال نیز در
قضا کند زیرا که چون شب
تا صبح بی سر غیر علیه
السلام نماز فجر فوت شده
بود و سنت را از زوال قضا
کرد و فرض را با اذان و
اقامت و جهز و آه جماعت
قضا خواند پس اینجا قیاس
کردیم بقضائی که یک رکعت
یا یک رکعت این فعل غیر
علیه السلام معقول یعنی
سنت ایاقون سنت فجر از
باقی سنتها اگر است
انقضای آن قضای باقی
سنتها لازم نیاید و از قضا
آن به تبعیت فرض قضای
آن بی تبعیت فرض ثابت
نشود لیکن چون قضا به
تبعیت فرض پیش از زوال
ثابت شد قضای آن به
تبعیت فرض بعد از زوال
لازم آید زیرا که خصائص
به تبعیت پیش از زوال
معنی ندارد مسئله چون
بر اهل قضا گفتند سنت
از ترک کند و امام علی
شود اگر چه بداند که بعد
از سنت عتقا یا فیم
خواهد رسید و پیش از دو
رکعت که بعد از ظهر است
قضا بگذارد مسئله غیر
از سنت فجر و ظهر و عصر
است از قضا کند اگر چه
فرض فوت شد به مسئله
اگر سوگند کند که نماز
ظهر یا عصر عتقا یا فیم
و یک رکعت از جماعت
یافت نشود و ثواب
جماعت یا بد مسئله
کسی که بعد از فراغ
امام از جماعت نماز
فجر یا عصر است که
فرض غیر از آنها
ادا کند و نزدیک
کرخی بعضی دیگر
سنت نخواهند زیرا
که سنت وقتی
سنت است که
فرض را جماعت
گذاشته باشد
و گفته است
حسن بن زیا
که کسی که
فرض بعد از
نماز بگذارد
جایز است که
سنت نیارد
لیکن چه علت
که سنت نیز
بانه زیرا که
رسول علم
سنت نماز را
ترک نکرده
اند اگر چه
جماعت فوت
شده باشد
اما اگر وقت
تنگ باشد
چنانکه می
ترسد که اگر
سنت ادا
میکنم فرض
فوت خواهد
شد سنت را
ترک کند و
بعضی ابتدا
نماید مسئله
اگر شخصی
نماز رکوع
امام تحریر
است پیش
از آنکه بر
رکوع رود
امام از رکوع
برخاست آن
رکعت را با
امام جلیب
بگذرد و
نزدیک امام
نخواست
بگذارد
مسئله اگر
شخصی پیش
از امام بر
رکوع رفت
هنوز در
رکوع بود
که امام بر
رکوع رسید
نمازی جایز
بود بخلاف
امام زود که
نزدیک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في هذه الأرض
والذين هم رؤسائنا في هذه الأمة
والذين هم أئمتنا في هذه الشيعة
والذين هم إمامنا في هذه الجماعة
والذين هم حكامنا في هذه الدنيا
والذين هم صلوات الله عليهم أجمعين

[illegible]

[illegible]

الاولى والابن

و ان از این جهت که در نماز سهواً افتاد و بعد از تشهد آخر بیت قطع سلام داد جائز نیست که بگوید
 کتب زیر که نیست قطع اینجا باطل بود و تحریر اول باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه
 افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بیاوردی و قصد تحریر کند و بر تحریری بناماید زیرا که در پیشگاه هیچ بنده و اگر تحریری بجز
 روشن نشود اقل اعتبار کند و در جائیکه از آخر نماز خود گمان میکند نمیشد چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است
 یا چهار رکعت بجز از سه رکعت نمیشد و تشهد خوانده بر خیزد و رکعت چهارم کند زیرا که میتوان که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد
 پس اگر نمیشد نماز ماند خود زیرا که قضا آخر در صحت با بصلوة المریض مسئله اگر شخصی بمرض یا بابت
 قعود یا مرض او در نماز حادث شده باشد پیش از نماز نمیشد و بر کوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند
 نشسته یا بشارت نماز خواند و بشارت سجود را از اشارت رکوع فرو کند و دست چپ را بر پیشانی خود بدارد و بگوید
 اورد و اگر نشستن نیز مشغول شود بر پشت بطلان و هر دو آیه بجا می آید قبله کند و بشارت نماز بخواند و یا بر پشت بطلان و هر دو آیه بجا می آید
 بجا می آید قبله شود و بشارت نماز بخواند و اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر از نماز را از تحریر یا ببار و یا بشارت
 مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود قیام و قعود متعذر نباشد نشسته یا بشارت نماز بخواند و اگر ستهاده خواند نیز جایز بود
 نخست خواندن فصل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنا بر آنکه در آن است تقییم و قعود از قیام مجوز و دیگر است
 مریض یا بشارت نماز میکند و در وراثت بای نماند صحیح یافت از سر گیرد و اگر نشسته بر کوع و سجود نماز بخواند و در وراثت
 نماز بر قیام گذشت ستهاده شود و باقی نماز را ستهاده گذارد مسئله اگر در نشستی همان مجوز نشسته نماز خواند جایز بود و در
 بسته مجوز نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یکشنبه از تمام دیوانه شد یا بهوش نماند و ستهاده نماز خواند
 قضا گذارد و اگر کتب بر آن بوده گذشت قضا یا ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود چون شش نماز
 است یا اگر قضا ساقط گردد یا بوجوب تلاوت و مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشرط نماز میان دو رکعتی نماز
 در یک رکعت بر دارد و بی آنکه در آخر سجده تشهد بخواند یا سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله
 بخواندن آیت سجده نشیندن آن اگر چه قصد نشیندن باشد بطلان و تسبیح سجده تلاوت در قرآن نزدیک است
 ستم کی در سوره اعراف دوم در سوره رعد تسبیح در سوره نمل چهارم در سوره نمل تسبیح در سوره نمل تسبیح در سوره نمل
 اصل در سوره حج بخواند شافعی که نزدیک است سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است و اگر چه در سوره حج
 تسبیح در سوره حج بخواند شافعی که نزدیک است سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است و اگر چه در سوره حج

و دو گانی چهار گانی که در دو مسئله اگر در نماز سهواً افتاد و بعد از تشهد آخر بیت قطع سلام داد جائز نیست که بگوید
 کتب زیر که نیست قطع اینجا باطل بود و تحریر اول باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه
 افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بیاوردی و قصد تحریر کند و بر تحریری بناماید زیرا که در پیشگاه هیچ بنده و اگر تحریری بجز
 روشن نشود اقل اعتبار کند و در جائیکه از آخر نماز خود گمان میکند نمیشد چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است
 یا چهار رکعت بجز از سه رکعت نمیشد و تشهد خوانده بر خیزد و رکعت چهارم کند زیرا که میتوان که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد
 پس اگر نمیشد نماز ماند خود زیرا که قضا آخر در صحت با بصلوة المریض مسئله اگر شخصی بمرض یا بابت
 قعود یا مرض او در نماز حادث شده باشد پیش از نماز نمیشد و بر کوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند
 نشسته یا بشارت نماز خواند و بشارت سجود را از اشارت رکوع فرو کند و دست چپ را بر پیشانی خود بدارد و بگوید
 اورد و اگر نشستن نیز مشغول شود بر پشت بطلان و هر دو آیه بجا می آید قبله کند و بشارت نماز بخواند و یا بر پشت بطلان و هر دو آیه بجا می آید
 بجا می آید قبله شود و بشارت نماز بخواند و اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر از نماز را از تحریر یا ببار و یا بشارت
 مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود قیام و قعود متعذر نباشد نشسته یا بشارت نماز بخواند و اگر ستهاده خواند نیز جایز بود
 نخست خواندن فصل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنا بر آنکه در آن است تقییم و قعود از قیام مجوز و دیگر است
 مریض یا بشارت نماز میکند و در وراثت بای نماند صحیح یافت از سر گیرد و اگر نشسته بر کوع و سجود نماز بخواند و در وراثت
 نماز بر قیام گذشت ستهاده شود و باقی نماز را ستهاده گذارد مسئله اگر در نشستی همان مجوز نشسته نماز خواند جایز بود و در
 بسته مجوز نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یکشنبه از تمام دیوانه شد یا بهوش نماند و ستهاده نماز خواند
 قضا گذارد و اگر کتب بر آن بوده گذشت قضا یا ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود چون شش نماز
 است یا اگر قضا ساقط گردد یا بوجوب تلاوت و مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشرط نماز میان دو رکعتی نماز
 در یک رکعت بر دارد و بی آنکه در آخر سجده تشهد بخواند یا سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله
 بخواندن آیت سجده نشیندن آن اگر چه قصد نشیندن باشد بطلان و تسبیح سجده تلاوت در قرآن نزدیک است
 ستم کی در سوره اعراف دوم در سوره رعد تسبیح در سوره نمل چهارم در سوره نمل تسبیح در سوره نمل تسبیح در سوره نمل
 اصل در سوره حج بخواند شافعی که نزدیک است سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است و اگر چه در سوره حج

المؤمن مسنون است

[illegible]

ابو الفضل بن عبد الوہاب

[illegible]

مسئله نماز عید بر روایت امام بشیر الطیحا جمیع واجب شود و هو الاصح که اگر خطبه نماز عید شرط باشد و اگر امام خطبه
 است که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بنا بر اینست که خوف آن است ثابت شده
 مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن بازوای آفتاب بود مسئله نماز عید در رکعت است
 چون امام تحریم است در رکعت اول بعد از شناسایی کسی که بگوید بعد از آن فاتحه و سور و غیر آن بخواند و گوید یا رب
 ربنا و بعد از دو رکعت دوم ابتدا اقرار کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز تکبیر گوید یا رب ربنا و در تکبیرات رواست
 بر او در هر سال کند که میانی صنفه الصلوة و میانی دو تکبیر تقدیر تسبیح ضل نماید چنانکه در کتابی است در قوم در تکبیر
 با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود و خطبه بخواند و در دو رکعت فطر بگوید مسئله
 اگر کسی نماز عید با امام رسیده قضا کند مسئله اگر در روز فطر غلب نماز کند از روز دوم گذارد و اگر در روز دوم
 غنچه روز سوم جایز نباشد مسئله عید صبحی در حکم عید عصر است لیکن در عید صبحی نگذازدن نماز سه رکعتی
 اگر چه جزو رکعت کرده نبوده و بخوار و در سه عید صبحی تکبیر کند و بدو امام خطبه آن تکبیرات تشریف از در حکم صبحی بجا کند و گذاردن
 عید صبحی تا ایام تشریف جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسئله آنکه بعضی مردم در روز عید شایسته واقفان عرفات
 شود هیچ نیست یعنی از حیث زجر که بر آن ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت و در غیر آن تعلیم
 که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریف از غیر عرفه تا عصر عید بعد بر فرض که سباحت تکبیرات در هر مقیم مصر و در
 بر واقعه کرده باشد و مسافر که مقیم آقده کرده باشد واجب شود بقول ضمه از غیر عرفه تا عصر آخر ایام تشریف در
 و بعد از مسئله موم تکبیر از روز گذارد اگر چه امام فرود گشته باشد و تکبیرات نیست الله اکبر الله اکبر الله
 و الله اکبر الله اکبر و الله اکبر با صلوة السجود مسئله چون خوف دشمن یا در غنچه شد باید که امام مقوم
 و طایفه کند که طایفه را بجانب دشمن بپا کند و با طایفه دوم اگر سافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
 دو رکعت ادا کند بعد از آن طایفه بجانب دشمن رود و آن طایفه در باقی نماز با امام شرکت شود و چون امام
 سلام دهد طایفه دوم مقابل دشمن شود و طایفه اول آمده باقی نماز خود را بی قناره تمام کند بعد از آن طایفه اول بخوابد
 دشمن رود و طایفه دوم بپاید و نماز خود را با قناره تمام نماید و در نماز غروب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه
 دوم یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز سافر باشد و چون خوف دشمن تر شود مردم از توجیه قبله عاجز شوند

[illegible]

و قال ابو طهروم نیست اگر در جای است که بر اهل آن دیت و قناعت لازم شود و او را غسل نمهند بنی و نیز شسته است هندی
در بخیر آن و اگر در جای است که بر اهل آن قناعت نیاید چون شایع عام و مسجد و جامع و غیره و غسل نمهند زیرا که شهید است بکار آنکه
بخیتری تر از آن گشته باشد چنانچه نزد یک امام شهیدیت پس او را غسل دهند اگر چه بجا گیرفته باشند و نزدیک
اگر معلوم شود که بجا گیرفته اند شهید باشند پس نزدیک ایشان او را غسل دهند و اگر معلوم شود که بجا گیرفته
گشته اند شهید نبوده پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است و دیت و بعد و وجوب دیت
بجایزه چنانچه قاتل مقتول را شهید دیگر اند و اگر هیچ معلوم نشود که بجا گیرفته اند و حبس است که او را غسل دهند
زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه لغفل و حبس دیت پس این حق است
مسئله یکم در عو که بپس جرح شده بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج کردند یا زجر کردند
زنده را بچینه بدایت تمام یک وقت نماز با قنوت ادای نماز با شارت قاتل ماند چنانکه در حاشیه طبری است
یا چیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمود و وصیت غسل نمهند مسئله اگر باغی یا
طریق کشته باشد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نکند از باب اهل صلوة فی الکعبه مسئله درون کعبه نکند از
آروض و غسل بر جای نیست و نیز در آن جامع است اگر چه پشت مقدسی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت مقدس
بجانب روی امام باشد و نبود زیرا که امام مقدم خواهد شد و آن جایز نیست مسئله از برای تعظیم کعبه نماز بر اهل
آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر امام آن نماز روا بود و دیگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه بخدا رجوع
پسین بالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه در کعبه را حلقه نمودند هر که
در جانب امام از امام کعبه نزدیکتر باشد نمازی روا بود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر هر چند از
امام کعبه نزدیکتر باشد نمازی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است کتاب الزکوة مسئله در طلا و نقره
در سواحم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود بیکد شدن آن از زکوة واجب
مگر آنکه بقدر رضای مالک باشد یا از حاجت مصلی نبوده زیرا که هیچ آن حاجت مصلی است در آن زکوة واجب
چون غله برای خوردن و جامهها پوشیدن درخت خانه و ذواب سواری و بنندگان خدمت و سلام است
و آلات خوف و کتب مر اهل کتب مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که مال مکاتب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

به تبعیت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه طایفه است مسئله در میان آنکه آن ادا بان بود زکوة الاثم
 و نیز در ادا بان که آن زن باشد و یکم اجماع لازم نیاید مسئله در میان آنکه نزد ادا بان با هم مختلط شدند و هم
 بودند و هر یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از هر یک است زیرا که قیمت آن قریب
 با یکدیگر باشد که آنانی که حاشیه طایفه نیز در وقت که زکوة مذکور در میان مختلط نزدیک امام است و نزد یک صاحبیه
 زکوة و شصت مختلط شدند یا منفرد بودند و قنوی بر قبول ضابطه است و بقول بعضی نزدیک امام و صاحبان انصاف است
 و بقول بعضی نصاب است و اما و تعیین عدد و نصاب یا خلافی است و بقول ابو جعفر طحاوی انصاف آن پنج است
 پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب شود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو و مختلط مسئله آنچه از زکوة و کفاره
 و عشر و غیره واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدد و او باشد مسئله بر صدق و شصت که در طایفه
 چنانکه یک فریه باشد و نه یک نزار و اگر وسط یا بدیگر دانی را یا زیادتی یا علی را و دیگر زیادتی
 مسئله آنچه در میان سال زیاده شود باصل نصاب ملحق گردد چنانکه شخصی را که در اول سال و صدوم
 باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود در آخر سال اگر صد باقی مانده است از به زکوة لازم آید اگر چه
 صد نام سال نگذشته باشد زیرا که این حد با آن دو صد ملحق شود مسئله و وجوب زکوة بصل متعلق شود
 و آنچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود و وجوب بر او نیست مگر آنست که
 در میت و پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از آن بعد از یک هلاک شود و پنج بچال خود مانده مسئله اگر بعد از
 یک تمام نصاب هلاک شود آنچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعضی نصاب هلاک شود همانقدر از زکوة
 ساقط گردد مسئله آنچه از نصاب نصاب هلاک شود اول آنرا بعفو صرف کنند بعد از آن بقضا که متصل عفو است
 بعد از آن بقضا متصل آن نصاب است همین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة هلاک شود
 یا از شش شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة پنج شتر واجب بود بچال خود و وجوب بماند همچنان
 اگر بمانده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را بعفو صرف کنند و بمانده را سی شش که متصل است
 باقی ماند میت و پنج که وجوب در آن نیست مگر آنست که اگر از چهل شتر میت شتر هلاک شود و چهار را بعفو صرف کنند
 و یا زیاده را سی شش و پنج را میت و پنج باقی میماند میت شتر که وجوب آن چهار شاة است و همچنین اگر هلاک

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدنا
والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
والذين هم خير خلق الله
والذين هم خير خلق الله

و در خبری که بهیچ غیبت اگر چه بادی هر دو باشد یا یکی از آن هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک می داند و میگوید
عشر نیست و نزدیک امام نوبختی و در هر دو عشر است و نزدیک امام ابو یوسف اگر بادی هر دو است در هر دو عشر است زیرا
خبر بر اینست که با خبر باشد در حق عشر تا پنج عشر میکند و اگر یکی از آن هر دو است در هر دو عشر است و در خبری که بهیچ
نیز اگر خبر بر آن ذوات قیم نیست معاین کردن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خبر از ذوات امثالی است
لیکن گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر شخصی مال نصبا یا مال مضاربت باشد جایز
عاشق که از آن مال از بی خبری چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه مال مضاربت باشد آن
منفعت بقدر مضاربت برسد پس بقدر وجه آن بادی زکوة و حقیقت گدانی جامع امروز مسئله اگر بایند یا نه
لمن تجارت باشد و وی مدیون بود و عاشق را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد اگر مدیون نباشد و مولای وی
بادی جزا بود و غیر از مال وی زکوة بگیرد زیرا که کسب ملک بملای وی است اما اگر مولای وی هر دو
بود عاشق از مال وی زکوة بگیرد باب الزکوة مسئله رکان مال گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد
یا موضوع و خدا آنکه در چهار زمین مخلوق بود و کمتر آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در رکان مال آنکه در زمین
خارجی باشد یا غیر بی خمس لازم شود و آنچه باقیما در مالکین است و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی ما را بده
مسئله اگر در خانه کسی برآمد و در آن هیچ لازم نشود و در زمین دور است از آنجا که اصل هیچ لازم نشود
و برایت جامع بصیرت خمس لازم که در گدانی جامع امروز مسئله در موارد زکوة چه چیز زیر اگر وارد بقول
مال آن بیست است که در صد افتد و بقول بعضی صد حیوان است که وارد در آن خلق میشود و در آن هر دو زکوة نیست
فی الحال بیست مسئله و غیر زکوة لازم نشود زیرا که غیر بقول بعضی سگین و بیهی است و بقول بعضی در سجود
گیا در بر سر و در این هر دو زکوة نیست چنانکه در حدیثی است و نیز در نهی که حکیم طوسی در سال خود آورده است
که در ریاضی است که از آن مثل قیر غیری بر آید و نیز در غیر ذره و در آن از جواهر که در جمل یافته شود زکوة لازم
بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار و ملکیه بدست آمده باشد در آن خمس واجب شود که در حاشیه بیست مسئله
کثیر یکبار و آن سکه سلام باشد حکم لقمه دارد و آنکه در آن سکه که بود از آن خمس لازم نشود باقی مالک خطبه است
که در اول فتح اسلام مالک خطبه شد است و اگر مالک خطبه نباشد یعنی در اجل فتح اسلام آن خطبه مالک کسی

و در خبری که بهیچ غیبت اگر چه بادی هر دو باشد یا یکی از آن هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک می داند و میگوید
عشر نیست و نزدیک امام نوبختی و در هر دو عشر است و نزدیک امام ابو یوسف اگر بادی هر دو است در هر دو عشر است زیرا
خبر بر اینست که با خبر باشد در حق عشر تا پنج عشر میکند و اگر یکی از آن هر دو است در هر دو عشر است و در خبری که بهیچ
نیز اگر خبر بر آن ذوات قیم نیست معاین کردن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خبر از ذوات امثالی است
لیکن گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر شخصی مال نصبا یا مال مضاربت باشد جایز
عاشق که از آن مال از بی خبری چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه مال مضاربت باشد آن
منفعت بقدر مضاربت برسد پس بقدر وجه آن بادی زکوة و حقیقت گدانی جامع امروز مسئله اگر بایند یا نه
لمن تجارت باشد و وی مدیون بود و عاشق را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد اگر مدیون نباشد و مولای وی
بادی جزا بود و غیر از مال وی زکوة بگیرد زیرا که کسب ملک بملای وی است اما اگر مولای وی هر دو
بود عاشق از مال وی زکوة بگیرد باب الزکوة مسئله رکان مال گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد
یا موضوع و خدا آنکه در چهار زمین مخلوق بود و کمتر آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در رکان مال آنکه در زمین
خارجی باشد یا غیر بی خمس لازم شود و آنچه باقیما در مالکین است و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی ما را بده
مسئله اگر در خانه کسی برآمد و در آن هیچ لازم نشود و در زمین دور است از آنجا که اصل هیچ لازم نشود
و برایت جامع بصیرت خمس لازم که در گدانی جامع امروز مسئله در موارد زکوة چه چیز زیر اگر وارد بقول
مال آن بیست است که در صد افتد و بقول بعضی صد حیوان است که وارد در آن خلق میشود و در آن هر دو زکوة نیست
فی الحال بیست مسئله و غیر زکوة لازم نشود زیرا که غیر بقول بعضی سگین و بیهی است و بقول بعضی در سجود
گیا در بر سر و در این هر دو زکوة نیست چنانکه در حدیثی است و نیز در نهی که حکیم طوسی در سال خود آورده است
که در ریاضی است که از آن مثل قیر غیری بر آید و نیز در غیر ذره و در آن از جواهر که در جمل یافته شود زکوة لازم
بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار و ملکیه بدست آمده باشد در آن خمس واجب شود که در حاشیه بیست مسئله
کثیر یکبار و آن سکه سلام باشد حکم لقمه دارد و آنکه در آن سکه که بود از آن خمس لازم نشود باقی مالک خطبه است
که در اول فتح اسلام مالک خطبه شد است و اگر مالک خطبه نباشد یعنی در اجل فتح اسلام آن خطبه مالک کسی

و در خبری که بهیچ غیبت اگر چه بادی هر دو باشد یا یکی از آن هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک می داند و میگوید
عشر نیست و نزدیک امام نوبختی و در هر دو عشر است و نزدیک امام ابو یوسف اگر بادی هر دو است در هر دو عشر است زیرا
خبر بر اینست که با خبر باشد در حق عشر تا پنج عشر میکند و اگر یکی از آن هر دو است در هر دو عشر است و در خبری که بهیچ
نیز اگر خبر بر آن ذوات قیم نیست معاین کردن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خبر از ذوات امثالی است
لیکن گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر شخصی مال نصبا یا مال مضاربت باشد جایز
عاشق که از آن مال از بی خبری چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه مال مضاربت باشد آن
منفعت بقدر مضاربت برسد پس بقدر وجه آن بادی زکوة و حقیقت گدانی جامع امروز مسئله اگر بایند یا نه
لمن تجارت باشد و وی مدیون بود و عاشق را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد اگر مدیون نباشد و مولای وی
بادی جزا بود و غیر از مال وی زکوة بگیرد زیرا که کسب ملک بملای وی است اما اگر مولای وی هر دو
بود عاشق از مال وی زکوة بگیرد باب الزکوة مسئله رکان مال گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد
یا موضوع و خدا آنکه در چهار زمین مخلوق بود و کمتر آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در رکان مال آنکه در زمین
خارجی باشد یا غیر بی خمس لازم شود و آنچه باقیما در مالکین است و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی ما را بده
مسئله اگر در خانه کسی برآمد و در آن هیچ لازم نشود و در زمین دور است از آنجا که اصل هیچ لازم نشود
و برایت جامع بصیرت خمس لازم که در گدانی جامع امروز مسئله در موارد زکوة چه چیز زیر اگر وارد بقول
مال آن بیست است که در صد افتد و بقول بعضی صد حیوان است که وارد در آن خلق میشود و در آن هر دو زکوة نیست
فی الحال بیست مسئله و غیر زکوة لازم نشود زیرا که غیر بقول بعضی سگین و بیهی است و بقول بعضی در سجود
گیا در بر سر و در این هر دو زکوة نیست چنانکه در حدیثی است و نیز در نهی که حکیم طوسی در سال خود آورده است
که در ریاضی است که از آن مثل قیر غیری بر آید و نیز در غیر ذره و در آن از جواهر که در جمل یافته شود زکوة لازم
بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار و ملکیه بدست آمده باشد در آن خمس واجب شود که در حاشیه بیست مسئله
کثیر یکبار و آن سکه سلام باشد حکم لقمه دارد و آنکه در آن سکه که بود از آن خمس لازم نشود باقی مالک خطبه است
که در اول فتح اسلام مالک خطبه شد است و اگر مالک خطبه نباشد یعنی در اجل فتح اسلام آن خطبه مالک کسی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت صوم رمضان در جمیع احوال صحیح است و در سابق تا صیحه کبری از صوم
 است پس اگر صیحه کبری نیت کرد و نباشد زیر که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقت
 که پیش از صیحه کبری باشد و مرد از صیحه کبری بکسفت بخار شرعی است و نه از شرعی از صیحه صادق تا خود
 آفتاب است بروایت قدوسی نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول صوم است مسئله جایز است
 صوم رمضان و نذر صوم به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل نیز جایز است صوم رمضان به نیت واجب
 دیگر مگر در غیر ایام رمضان واقع میشود و نه همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر صوم که آن نیت
 واجب دیگر را میشود بلکه واقع میشود از واجبی که آن نیت کرده است مسئله جایز است روزه نفل نیت
 حتمی نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است صوم
 قضاء و صوم کفایت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند صوم نماید که قضا را یکبارت را تا نذر نیت میکند
 گذرانی جامع و موز مسئله اگر در شب شکایی شکیبای شبان که شب سیم باشد ابر یا خبر باشد چنانکه
 در بیان شکایت و نیت روزه غیر از نفل کرده بود و اگر از واجب بگریخت کرد و در رضایه آن روز ظاهر نشد و در
 صوم نفل و نیت شود اگر چه بکرده باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل و در آن روز مبنی عنه است
 و اگر ظاهر شد رضایه آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
 مسئله اگر روز شک بصوم متاد و موافق افتاد و روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب و اگر نه مردم صحیح
 چون قاضی بعضی روزه نفل بخارند و غیر از این بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز می آید که هر
 از خصوص طهارت که در آنی التمر باشد با کسی که نیت روزه را نیت کند چنانکه بی قصد رضایت کند که آنی الهیاته
 مسئله اگر در شب چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خاتم است و اگر نه روزه نفل است
 روزه او را نبود مسئله مکره است چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد اگر نه
 از وجه دیگر باشد یا گفت و کرد از نفل بود اما اگر رضایه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق
 نیت روزه موجود است و در صوم نفل کفایت کند و اگر ظاهر شد در هر دو صورت روزه نفل جایز است زیرا که
 مطلق نیت در هر دو صورت موجود است در روزه نفل و نیت کفایت کند و در صورت اول در هر دو صورت
 و نیت کفایت کند و در صورت اول در هر دو صورت

بیت صوم رمضان در جمیع احوال صحیح است و در سابق تا صیحه کبری از صوم
 است پس اگر صیحه کبری نیت کرد و نباشد زیر که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقت
 که پیش از صیحه کبری باشد و مرد از صیحه کبری بکسفت بخار شرعی است و نه از شرعی از صیحه صادق تا خود
 آفتاب است بروایت قدوسی نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول صوم است مسئله جایز است
 صوم رمضان و نذر صوم به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل نیز جایز است صوم رمضان به نیت واجب
 دیگر مگر در غیر ایام رمضان واقع میشود و نه همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر صوم که آن نیت
 واجب دیگر را میشود بلکه واقع میشود از واجبی که آن نیت کرده است مسئله جایز است روزه نفل نیت
 حتمی نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است صوم
 قضاء و صوم کفایت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند صوم نماید که قضا را یکبارت را تا نذر نیت میکند
 گذرانی جامع و موز مسئله اگر در شب شکایی شکیبای شبان که شب سیم باشد ابر یا خبر باشد چنانکه
 در بیان شکایت و نیت روزه غیر از نفل کرده بود و اگر از واجب بگریخت کرد و در رضایه آن روز ظاهر نشد و در
 صوم نفل و نیت شود اگر چه بکرده باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل و در آن روز مبنی عنه است
 و اگر ظاهر شد رضایه آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
 مسئله اگر روز شک بصوم متاد و موافق افتاد و روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب و اگر نه مردم صحیح
 چون قاضی بعضی روزه نفل بخارند و غیر از این بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز می آید که هر
 از خصوص طهارت که در آنی التمر باشد با کسی که نیت روزه را نیت کند چنانکه بی قصد رضایت کند که آنی الهیاته
 مسئله اگر در شب چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خاتم است و اگر نه روزه نفل است
 روزه او را نبود مسئله مکره است چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد اگر نه
 از وجه دیگر باشد یا گفت و کرد از نفل بود اما اگر رضایه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق
 نیت روزه موجود است و در صوم نفل کفایت کند و اگر ظاهر شد در هر دو صورت روزه نفل جایز است زیرا که
 مطلق نیت در هر دو صورت موجود است در روزه نفل و نیت کفایت کند و در صورت اول در هر دو صورت

بیت صوم رمضان در جمیع احوال صحیح است و در سابق تا صیحه کبری از صوم
 است پس اگر صیحه کبری نیت کرد و نباشد زیر که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقت
 که پیش از صیحه کبری باشد و مرد از صیحه کبری بکسفت بخار شرعی است و نه از شرعی از صیحه صادق تا خود
 آفتاب است بروایت قدوسی نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول صوم است مسئله جایز است
 صوم رمضان و نذر صوم به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل نیز جایز است صوم رمضان به نیت واجب
 دیگر مگر در غیر ایام رمضان واقع میشود و نه همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر صوم که آن نیت
 واجب دیگر را میشود بلکه واقع میشود از واجبی که آن نیت کرده است مسئله جایز است روزه نفل نیت
 حتمی نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است صوم
 قضاء و صوم کفایت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند صوم نماید که قضا را یکبارت را تا نذر نیت میکند
 گذرانی جامع و موز مسئله اگر در شب شکایی شکیبای شبان که شب سیم باشد ابر یا خبر باشد چنانکه
 در بیان شکایت و نیت روزه غیر از نفل کرده بود و اگر از واجب بگریخت کرد و در رضایه آن روز ظاهر نشد و در
 صوم نفل و نیت شود اگر چه بکرده باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل و در آن روز مبنی عنه است
 و اگر ظاهر شد رضایه آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
 مسئله اگر روز شک بصوم متاد و موافق افتاد و روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب و اگر نه مردم صحیح
 چون قاضی بعضی روزه نفل بخارند و غیر از این بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز می آید که هر
 از خصوص طهارت که در آنی التمر باشد با کسی که نیت روزه را نیت کند چنانکه بی قصد رضایت کند که آنی الهیاته
 مسئله اگر در شب چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خاتم است و اگر نه روزه نفل است
 روزه او را نبود مسئله مکره است چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد اگر نه
 از وجه دیگر باشد یا گفت و کرد از نفل بود اما اگر رضایه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق
 نیت روزه موجود است و در صوم نفل کفایت کند و اگر ظاهر شد در هر دو صورت روزه نفل جایز است زیرا که
 مطلق نیت در هر دو صورت موجود است در روزه نفل و نیت کفایت کند و در صورت اول در هر دو صورت

[illegible]

[illegible]

انما الله واجب زنت که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی اجنبیتست مگر آنکه تمسین بعد از آنکه شیر آن نباشد
 یا غیبه آن شیر نهند یا بچه شیر نخورد و شایع میگردد اگر جواز افطار شیر ده برای نیست که شیر دادن بروی اجنبیت
 پس اگر پیش از رمضان شیر دادن خود را بجز که دست جایز باشد در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر
 شدن بروی اجنبیتست مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله بر نفس که از زیادتى مرض می ترسد و افطار
 روا بود و مسافر جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر شغلت نباشد تحت که روزه بدارد مسئله اگر شغل
 در سفر یا مرض در مرض برود فدیة بچه در سفر یا مرض افطار کرده بود و شغلت مسئله چون مریض اجبار صحت یافت
 بعد از اقامت بقدر آنچه در سفر مرض افطار کرده بود بعد رمضان زنده ماند و قضا کند و بعد از آن برادر صحت
 برورث او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او از فدیة دهد اگر نه بقدریکه بعد از رمضان صحت
 یا با قامت زنده ماند است چنانکه در روز مثلاً فوت شده بود و بعد از صحت و یا با قامت بجز بعد از رمضان
 زنده ماند و قضا نکرد فدیة همان بجز از ثلث مال نیست و شغلت در جامع البرموزی آورد که بر هر که روزه و نماز
 قضا باشد اگر مال دارد واجب بروی که در وقت مردن وصیت کند که آنی الله و غیره با مسئله فدیة بچه نماز و فدیة
 یک روزه است و بهر صیغ بقول بعضی فدیة نمازهای یک روز چون فدیة یک روزه یک روزه مسئله بر هر که فدیة
 روزهای رمضان فوت شد بختی است که متصل قضا کند منقطع و اگر پیش از آنکه بقضا سابق توفیق یابد رمضان
 دیگر آمد اول این رمضان را و آنکه بعد از آن بی فدیة آزار قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیة نیز واجب شود
 مسئله جایز نیست که دلی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز کند مسئله شروع کردن در روزه نقل
 تمام آن لازم شود اگر بعد از شروع شگت قضا آن واجب آید مسئله در تمام سال بجز در روزه داشتن بمنوع
 روز عید فطر در عید صحنی و سه روز متصل بعد عید یعنی که از ایام تشریق گویند هر که درین بجز در روزه شروع کند
 تمام آن بروی لازم شود و بعد از آن قضا بدارد مسئله هر که در روزه نقل شروع کرد و جایز نیست که بجز افطار کند زیرا که
 در افطار بجز در ابطال عمل است و دیگر روایت جایز نیست فیرا که قضا خلف این قضا است مسئله بعد از قضا
 جایز است که روزه افطار کند منصف بود یا صیغ باشد مسئله اگر در ماه رمضان کوتاهی در بعضی روز باشد یا کما
 سلام آورد یا حاض باشد اگر دید یا سافری می گشت و چپ بروی که در بانی روز از برای حرمت رمضان مساکن

[illegible]

[illegible]

تکلف باشد و صحیح و بنا بود و زود و در حله زیاده از حاجت اصلی و تنقیح عیال تا باز آمدن داشته باشد و در
 غالب من سیاست بود و اگر طالب فحشاء آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه چندی است مسئله دور از مکه و دور
 سفر باشد بی زوج یا مخرم که با وی حج زود و بی هیچ فرض نشود جوان باشد یا پیر بود چنانکه نه حایه چلی است
 اگر چه شرط الطهره و اجده باشد مسئله اگر شرط و وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض نشود بقول امام
 ابو یوسف بالغ و فرض نشود و به قول امام محمد بر اخی فرض گردو چنانکه اگر در سال آینده و در ذریه نام ابو یوسف
 نسبت اخیر گفته کار شود و صحیح است که اگر چه قصد آن می شود بقول هر دو مسئله اگر نایب احرام است
 ابدال آن نایب شد آن احرام فرض می آید و اگر چه برای عدم اهلیت احرام می لازم شده بود مگر آنکه ابدال
 بلوغ از سر نو احرام بند و باقی احکام از وقوف و غیر آن بجا آر مسئله اگر بنده احرام است ابدال آن آزاد شد فرض
 می آید و اگر چه ابدال آن آزاد شدن از سر احرام است باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام بوده است پس شرح
 بر ذریه بی التفهم شود و خروج از آن بی تمام آن ممکن باشد و شروع در دیگری بی تمام اول جایز بود مسئله در حج سیم
 فرض است یکی احرام دوم وقوف بعمره سیم طواف زیارت و واجب حج خیر است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی صفا
 و مرده سیم رمی جمار چهارم طواف صفا و رافعی العینی کسی که از خارج مواقیف است پنجم ستر شهیدان و باقی است
 یا ارب مسئله ماه حج شوال ذی القعدة و عشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام است مکروه باشد مسئله عمره
 سوگت است و آن عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی بی صفا و مرده سوگت پیوسته مسئله عمره در تمام سال جایز است
 هر قدر یکبار و مگر بخیر و مذکر آن عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد است مسئله شهادتی یعنی
 منوضع احرام اهل مدینه ثو حلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی حجه و میقات نجدی قرن شفا
 بمن میلم در ترجمه این مواقیف برانیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آمدن مکه قصد کرده است احرام است که
 بی احرام از مواقیف شفا و کند و اگر پیش از رسیدن مواقیف احرام است روا باشد اگر چه او خانه خود بسته باشد
 مسئله هر که داخل مواقیف سکونت دارد جایز است اول او را که برای حاجتی در ای احکام حج بی احرام است که
 در آید و برای احکام حج از نیز دخولی مکفی احرام جایز نیست مسئله میقات کعبه داخل مواقیف است خانه
 از مکه زمین خل است و میقات کعبه است برای حج حرمت و برای عمره حل زیرا که محل دعوت است

و حرقات و صل پس احرام آن از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از صل بود تا یک گز نه سفر است
مسئله هر که در احرام حج باشد داخل وضو کند غسل مستحب و منیزه پاک در زیر بندگی آنکه بالای آن رسیک باشد
زیر آنکه آن مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا بگیرد و خشوعی نماید در جای احرام دو گانه نعل او کند
اگر اراده حج او کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی بعد از آن بنیت حج بخیه گوید و آن
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد لله منته کلمه لا شریک لک و این سخن یکم کند و اگر زیاده
روا باشد مسئله هر که بنیت حج بلیه گفت محرم شود چون محرم شد از رفتن وضو و آنجا ایستادن بر سر نیزه رفت
چون جماع و کلام چشم و فکر جماع و حضور زنان و فسوق مباحی خرج خارطه و شرج و جدال شدت با نیت یا جنگ
با شرکان و تعظیم و تأخیر وقت حج مسئله محرم را جایز نیست که صید بری اشکار کند یا بجا بآورد آن اشارت نماید یا بر
دالت کند نیز جایز نیست که خشویی نماید یا اغیر بگیرد یا سوزی بپوشد یا سروریش را بخیل شود یا ریش را قطع کند
یا موسی سر را بر آید یا از باقی بدن موسی بگیرد یا برهن یا سر او را یا قبا را بطریق معناد بپوشد یا دستار بپوشد
و یا عکله بر سر بند یا سوز بپوشد یا جامه آنرا بخیر خوشبوی زنم که ده شنبه بپوشد مگر آنکه موسی خوش آن شود
و اگر عکله بخیر اشکار کرد و او بود مسئله محرم جایز نیست که حمام رود و در سایه نشیند و همیا بر کند مسئله سنت است
لباس را گوید هرگاه از نماز قطع شود و در جمیع الرموزی آرد اگر چه نماز نفل باشد بطاهر الروایه و بقول الجعفر علیه السلام نماز وقتی
نیز بخیر آن اگر چه فائده باشد کذا فی شرح طحاوی و یا بر بلند می سوار شود یا درستی فرو آید یا بسوایران ملاقات کند و در جمیع الرموز
میگوید چون بعضی حجاج بعضی حجاج ملاقات کنند بلیه گویند و اگر چه پیاده باشند یا سوار گاه نیز شوند مسئله چون محرم مکروه
داخل شود داخل مسجد حرام رود چون کعبه یا به بیضه بکعبه تحلیل گوید و بجز اسود و آورد و چون نزدیک مسجد است و شود باز بکعبه
و تحلیل گوید و در تکیه رود دست چون تکیه نماز دارد و استیلام حج الا سوز نماید یعنی آنرا بدست یا موسی یا کعبه
مسکن و آنرا بپوشد اگر کسی بی همی مردم در آن ایستد مسلمانان داده و آنچه انحصار و جوان درستی باشد آن
مسکن کند و آنرا بپوشد و اگر از آن نیز عاجز شود مستقبل حج اسود و استیاده بکعبه تحلیل و تحمید گوید و بر بنی علیه السلام
بفرستد بعد از آن طواف قدم کند و استیواف سنت است مرا فاتی را نه مبرکی را مسئله در طواف از حجر بود و بجا
مترجم شریع کند و چادر را زیر نعل بدست راست و آورده هر دو طرف آنرا بر کتف چپ بپندارد و دست مبارک

از بیرون عظیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود بکشد و در سه بار اول رمل کند یعنی تیسر بار و در هر دو رکعت خود را
 در صحن رخن بچیند چنانکه مبارزان در میان صوفی چنانند و هر مرتبه که بچرخد و آید آنچه از استقبال است
 که اول مرتبه کرده بود باز کند و دست که بر بار که بر کن مانی آید از نو سه بار چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را
 بپوسد و در مقام ابراهیم پنجای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط و سبب بگذارد و چون از این رکعت
 طایع شود حجر اسود بپوسد و بعد بر صفای دو بالای صفای روی کعبه کرده کعبه و تهلیل گوید و بر بنی علی السلام
 بفرستد و هر دو رکعت از خدا تعالی حاجت خواهد و از اینجا بر مرکه رود و در اثنا راه میاید و اول از آنچه میفرستد
 و آنچه بر صفای کرده بود برده کند همچنین هفت بار بگذرد و از صفای شروع کند و برده ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن
 و در بین این دو رکعت از آن در که با حرم سکونت کند و طواف نقل هر قدر که بخواهد بکند و باشد مسئله هفتم ذی الحجه الحرام
 بخواند چنانکه در میان خطبه نشینند و حکام حجر را چون خروج مباد و مع ظهر و عصر در وقت افول از عرفات در خطبه
 تعلیم کند و باز هم ذی الحجه در وقت افول خطبه بخواند و از یاد هم در میان خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویج است
 بگاه از مکه بجانب منابر آید و شب در منابر باشد و نماز فجر و زعفران را در منابر گذارد و عرفات رود و غیر از این موقوفه
 هر جا که خواهد در عرفات بایستد چه در آن همه موقوف است بعد از زوال امام و خطبه ششم خطبه جمعه بخواند و در آن حکام
 حجر را چون وقوف عرفات و وقوف مزدلفه در می چهار و شکر و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر
 یک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر ختم نباشد یا با امام نرسد عصر و
 جایز نباشد که در وقت عصر زیاده ای عصر را در وقت ظهر اهرام و جماعت شرط مسئله سست که بعد از
 ششم میا ظهر عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در طایع الزمان از خفته لقیقین بیت میکند که شش از جمعه
 مسئله نزدیک جبل رحمة بر نایب سوار شود و مستقبل قبله بچرخد و حکام حجر را بر دم تعلیم کند و دریم
 عقب امام قریب او مستقبل قبله و وقوف کند و بر مقوله امام گوش دارد و چون آفتاب غروب شود امام باقوم
 بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی شش تمام مزدلفه موقوف است و امام نزدیک جبل قریح فرو آید و غرب
 و عشا را در وقت عشا یک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب در عرفات یا در مزدلفه
 خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکند و بعد از طلوع حجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم حج واجب
 از آنست که در وقت عشا یک اذان و یک اقامت ادا کند و اگر تا فجر اعاده نکند و بعد از طلوع حجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم حج واجب

عقد مؤثر و زلفه کلها موقت الا واری حکم فاذا انقضت فمجلس طلوع

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدهم على خير ما خلائفهم

که سوق بدی کرده باشد پیش از حج از عمره خود حلال شود و در روز نوبه احرام حج بند و پیش از نوبه غسل
و در روز نحر طلق کند و بآن از هر دو احرام بیرون آید مسئله کلی هر چه از آن گذرد زیرا که قرآن تمتع از وی جایز نباشد
مسئله هر که بی سوق بدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره طلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و بابل خود
ملحق شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع است که عمره و حج را در یک سفر یکجا کند بجز آنکه بعد از عمره بی احرام بابل خود
ملحق نشود و اما اگر با احرام بابل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بطن خود رفت
گو یا که بابل خود ملحق نشده است و هر که بعوق بدی تمتع کرده است برفتن بطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا
بابل خود ملحق نشود بنابراین آنکه او از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بیکه رفتن برود
واجب شود چون بیکه رفته احرام حج بند تمتع کرده مسئله اگر تمتع کم از چهار شوط پیش از شهر حج کرده
و باقی در شهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بود و اگر چهار شوط پیش از شهر حج کرده است تمتع وی روا بود
زیر امتنع از افعال است پس اگر اکثر افعال در شهر حج باشد تمتع شود و اگر نه تمتع نشود بنابراین آنکه اکثر
حکم کل است و احرام چون نزدیک باشد تمتع تقدیم آن بر شهر حج جایز باشد کذا فی الیهدایه مسئله اگر کسی
در شهر حج از عمره خود حلال شده بمصره یا بیکه ساکن شد و حج کرد تمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشود
مسئله اگر کسی عمره خود را خاسد کرد چنانکه پیش از تمام افعال عمره بزن خود جماع نمود و بعد از آن
افعال عمره را تمام کرد و در فته بمصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد تمتع نشود زیرا که
چون حکم سفر اول باقی ماند گو یا که وی از مکّه نه بر آمده است و ساکن مکّه تمتع نباشد اما اگر رفته
بابل خود ملحق شد و از آنجا برگشته عمره و حج کرد تمتع شود زیرا که ملحق شدن بابل خود سفر اول تمام شده است
پس مرد شک مکّه دیکه سفر باشد مسئله هر که در شهر حج عمره کرد و باز در پنجاه سال حج کرد که یک سال
کند و افعال آن را تمام کند زیرا که بر آمدن از عمره احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دوم تمتع قضا
شود زیرا که در یک سفر مرد شک منقطع نشده است بایستجایات مسئله اگر محرم عضو بی خوشبوی
بالمید یا بر خود را بجا نخواست بکند یا بر عضو بی از عضو روغن خوشبوی چون روغن بنفشه و زعفران
و دم و روغن زیت خالص یا بخت خالص نزدیک بایم دم لازم شود و نزد یک صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدهم على خير ما خلائفهم
مسئله اگر کسی در شهر حج از عمره خود حلال شده بمصره یا بیکه ساکن شد و حج کرد تمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشود
مسئله اگر کسی عمره خود را خاسد کرد چنانکه پیش از تمام افعال عمره بزن خود جماع نمود و بعد از آن افعال عمره را تمام کرد و در فته بمصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد تمتع نشود زیرا که چون حکم سفر اول باقی ماند گو یا که وی از مکّه نه بر آمده است و ساکن مکّه تمتع نباشد اما اگر رفته بابل خود ملحق شد و از آنجا برگشته عمره و حج کرد تمتع شود زیرا که ملحق شدن بابل خود سفر اول تمام شده است پس مرد شک مکّه دیکه سفر باشد مسئله هر که در شهر حج عمره کرد و باز در پنجاه سال حج کرد که یک سال کند و افعال آن را تمام کند زیرا که بر آمدن از عمره احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دوم تمتع قضا شود زیرا که در یک سفر مرد شک منقطع نشده است بایستجایات مسئله اگر محرم عضو بی خوشبوی بالمید یا بر خود را بجا نخواست بکند یا بر عضو بی از عضو روغن خوشبوی چون روغن بنفشه و زعفران و دم و روغن زیت خالص یا بخت خالص نزدیک بایم دم لازم شود و نزد یک صاحب

و ان شاء الله تعالى

لازم نیست که در وقتیکه امام شافعی اگر از روی سبقتال کرده است دم لازم شود در غیره می باشد
 شاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را نام روز یا پنج می خورد می شود یا مخرج حجا
 یا یکی از دو بینی را یا از ان خود را خلق خود کرد یا موسی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن برید یا برید یا
 یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع المغرست یا طواف قدوم را یا طواف صدر را به حیثیت که با طواف
 مجدد کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شرط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شرط
 یا زیاده از آن از احرام نمی برد یا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شرط از طواف صدر یا ترک کرد
 میان اصفاء و ده یا ترک کرد و قوف مزدلفه را یا ترک کرد در می هر چهار روز یا رسی بگوید یا ترک کرد در می اول
 آن رسی حرمه لبعنه است در روز خمر یا چهار سنگ نیه را از می اول را یا خلق کرد برای حج یا عمره در زمین خلق
 زیرا که خلق مخصوص است بنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا پس کرد و شہوت و انزال نشده باشد یا طواف یا طواف
 زیارت از ایام نحر تا نحر کرد یا یک نسکه را بر تنه دیگر تقدیم و اینجا نکه خلق یا مخرقارن کرد پس از رسی یا خلق
 پیش از فسخ در هر کدام از صورتها مذکور یکم و شصت مسئله در خلق بین از فسخ برقرارن دوم لازم
 یکی برای تقدیم خلق دوم از برای تأخیر فسخ و نزدیک صاحبیه یکدم برای تقدیم خلق شصت و شصت و غیر آن
 لازم نیاید مسئله اگر محرم و کم از عضو خوشبوی مالید یا در کم از یک روز سر خود پوشید یا در کم از یک روز
 دوخته پوشید یا کم از پنج سر خود پوشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن مخرق
 یا طواف قدوم را یا طواف صدر را یا طواف زیاده از طواف صدر سه شرط ترک نمود یا در یکی از چهار ثلث رسی کرد
 یا کسی پوشید یکی از این صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدید مسئله اگر بعد از خوشبوی مالید
 یا پنج سر خود پوشید و یک کند یا شش سنگین صاع طعام صدقه بدید یا سه روز روزه داد مسئله اگر
 بیش از دو قوف فوض و طی کرد اگر چه بفراموشی باشد حج فاسد باشد لیکن جمیع حکام آنرا بجا آورد و حج کند و دو
 آمده قضا نماید و در قضا آن خود را از خود جدا سازد و نزدیک امام مالک هر اقصا هر دو از خانه جدا سازد
 و نزدیک امام شافعی از مکان و طی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فوض و طی کرد حج درست شود و نیز
 لازم گردد و اگر بعد از خلق و طی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شرط از طواف

[illegible]

مستقری بلاگشته است جزا صید لازم شود مسئله هر که محرم شود در خانه او صید باشد و حیث نیست که از آنجا
 و اگر با وی دفعش باشد تا آنکه در خارج محرم است را کردن آن و حیث زیرا که احرام مالک صید را و حیث از موضع
 لیکن چون در محرم در آمد حرمت بصید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست
 را کرد و غیر محرم از آن گرفت را بکند و آب را ضامن شود و اگر محرم گرفت هیچ لازم نیاید مسئله اگر محرم صید محرم
 کشت بر بر واحد عام قیمت و حیث و اخذ بر قائل رجوع نماید زیرا که قائل آن را از آنجا که در دست و در حاکم
 چنانچه می آید رجوع و کفارت مال است اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بدو بماند یکدم است بر
 قائل آن دو دم است یکی برای جرم و یکی برای عمره مگر بجا و نکردن از میقاتی محرم زیرا که در حیث میقاتی
 احرام است پس تبرک آن و حیث دیگر یکدم مسئله اگر محرم بصید کشتند و قیمت و حیث و اگر صید محرم دو صید
 کشتند یک قیمت و حیث گردوزیر که در صورت اول جزا فعل محرم است فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد
 و در صورت ثانی جزا صید جرم است و آن جزا فعل است و فعل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن
 محرم صید محرم را بطل باشد مسئله اگر محرم صید محرم را بفروشد و حرام شود بعد از آن که چیزی از آن بخرد قیمت انقدر را
 ضامن شود و مستغفر باشد و اگر محرم دیگر فروضمان لازم نیاید لیکن استحقاق کند که از آن جاعل الربو مسئله اگر شخصی
 از او داده حرم را از حرم برد آورد و آن دیر در حرم بچد آورد و هر دو مالک شدند جزا بر هر دو بر تارنده و یا نه و اگر آنکه
 از او در جزا را از او داده باشد مسئله اگر آقایی باره و حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود اگر چنانچه
 میقات رفته احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بند برگشت و در میقات احرام بسته باشد بالاتفاق
 دم ساقط شود و اگر بعد از حرامش از آنکه در احکام حج شروع کند بلباسه گویان میقات رفت نزدیک المم
 ساقط شود و نزدیک امام زنی ساقط شود و نزدیک صاحبیه اگر بی تکلیف رفته هم ساقط شود و اگر بعد از شروع
 کردن در احکام حج برای احرام میقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر یکی باره و حج
 بی احرام از حرم برآمد و در خارج حرم احرام بست بروی هم و حیث و دو متمتع که از عمره فارغ شدند و یک
 متمتع شده است و حکم یکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند یکی گردد و احرام یکی
 حرم است پس تجاوزه کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی به یمن می رفت

[illegible]

فقد ان بعث
او هيناء نفقة
ادعاهم ولم
بعدوا مرض
ان احضر الموم
الفوائد
بالاحصاء

[illegible]

المعلم الفاضل المصطفى
مفتي الديار المصرية
الشيخ محمد بن عبد الله
ابن الشيخ محمد بن عبد الله
ابن الشيخ محمد بن عبد الله
ابن الشيخ محمد بن عبد الله

[illegible]

[illegible]

ثابت شود بچنین اگر بجنود این نوبه کجاست چون نوبه دعوی کجاست کند بگوئی ایشان کجاست ثابت شود
مسئله کجاست مسلم یا نسبی که کتابیه باشد بجنود دعوی روا بود لیکن اگر مسلم نکند شود بگوئی دعوی کجاست ثابت
چون گواهی کا در برضرم مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی کجاست کند بگوئی این مقبول باشد چه گواهی کا در برضرم مسلم
مقبول بود مسئله اگر در بر دیگر برائی کجاست صغیره خود امر کرد و وی او را بجنود یک شخص ترنج نمود کجاست روا بود
و اگر وقت کجاست پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر باشد عتبار کس بسوی پدر را شمع کس است
پدر و گواه شوند مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بجنود یک شخص ترنج کرد کجاست روا نبود و اگر وقت کجاست حاضر
نست روا بود زیرا که چون بالغه حاضر باشد عبارت پدر سوسی وی را بچ کرد گواهی که وی خود عقد کرده است پس
چون آنکس را گویند و گواه شوند فصل در محرمات مسئله محرمات بر مرد صحل او و فروع او و خواهر او و دختر او
و دختر برادر و عمه او و خاله او و دختر موطوءه او و مادر منکوحه او اگر چه موطوءه نباشد و نوبه صحل او و فروع او و
این از روی رضیعا بدانکه مضاعف است چنانچه در قسم شامل است چنانکه دختر خواهر مثلثا مثلثا است دختر رضاعی خواهر
نسبی او و دختر نسبی خواهر رضاعی او و دختر رضاعی خواهر رضاعی او مسئله محرمات بر مرد و فروع فرنی او و نسبی
که شبهه باشد و ماسته او که شبهه بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مرد از من شبهت نزدیکی بعضی شبهت نکاح است
والتذ اذ بان و در زمان نیست مگر همین و در زمان نزدیکی بعضی انتشار البت است یا زیادتی انتشار صحیح مسئله
محرمات بر مرد و فروع موطوءه او که بفرج حوض او شبهت نظر کرده باشد مسئله محرمات بر مرد و فروع موطوءه او و نسبی
و موطوءه او که مس آن مظهر بفرج دخل آن شبهت کرده باشد مسئله دختر رساله گاه شبهت به باشد مسئله
نباشد این ختلاف عظیم حسیه است و بصحرا آن الم از نه ساله فتوی است که شبهت به نباشد مسئله محرمات
دو خواهر را در نکاح یکدیگر محرم است و نیز محرم است که عدله طلاق یک خواهر دیگر خواهر را نکاح کند اگر چه طلاق بان
باشد و نیز محرم است و طی کردن دو خواهر را یک یک و نیز محرم است جمع کردن در طی نکاح یا بیک نشی میا دونی
که هر کدام ایشان را اگر در فرض کنیم یکدیگر بر وی حرام باشد مسئله اگر خواهر کثیر که خود را که موطوءه او است نکاح کرد
بسیکلام را و طی نکند تا یکی را بر خود حرام نگذارد بدانکه باز او کردن یا بفرج حقن کل یا بعض کثیر که یا بتزوج کردن
بشخصی کثیر که بر وی حرام خود خویش بر وی که از نکاح کرده است بر وی حلال کرد مسئله اگر شخصی دو خواهر را بحدود

[illegible]

در این باب اگر چه معتبر بود و هر که در وقت نزوح بر مهر و نفقه قادر باشد گفت است مرزنی را که خواهد نمود و حال غلبه
 و مهر و نفقه نیز که مال بنده در دونه است پس زیادتی را از قدر و حجب اعتبار نباشد و نیز معتبر است از روی همیشه یعنی
 با بنده و حجام و کناس و یاغ و غنیمت و مخطار یا بلز یا صرف را در بر نفی مسئله اگر نشانی حکله از او بکتر از مهر
 شل که خود و مخطار کرد و علی او را جایز است که برای شمع مخطار بر قاضی مرافقه کند تا وی و مهر زیادتی کند یا قاضی
 و یا این است که نفی نماید فضل در مخطار فضولی مسئله فضولی متوقف است بر اجازت یکدیگر از جانب نفی
 است یعنی اگر شخصی زنی را یا مردی را یا اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی متوقف باشد و همچنین اگر در مخطار
 و دوزان و مردی اذن ایشان مخطار کردند بر اجازت ایشان متوقف بود مسئله یکس که از این است که فضولی
 باشد هر دو طرف مخطار را متولی میشود یعنی مالک شود و اجابت و قبول او در کار نیست که هر دو حکم کند زیرا که
 گفتن می گویند آن زن را بعد از آن مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از آن بگوید قبول کنم
 و آنکه یکس متولی می شود و بر چند قسم است یکی آنکه حیل و دل باشد چنانکه این عزم است عم را که صغیر بود یا خود
 تزویج کند و دوم همین وکیل باشد چنانکه زنی مرد را وکیل کرد که زنی او را بخود تزویج کند سیوم آنکه از هر دو
 ولی باشد چنانکه نیست صغیر خود را یا این برادر خود را صغیر بود یا این صغیر خود را یا بنت برادر خود که صغیر باشد
 تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی برای مخطار خود وکیل کند و مردی برای شخص
 برای مخطار خود وکیل سازد و پنجم آنکه ولی وکیل باشد چنانکه این عزم است عم خود را که صغیر است کسی او را
 برای مخطار خود وکیل کرده است تزویج کند که انافی جامع الیوم مسئله جایز نیست که یک فضولی از هر دو جانب
 متولی شود خواه از هر دو جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب فضولی بود
 چنانکه حیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل فضولی باشد مسئله هر که شخصی را برای مخطار
 خود زنی غیر معین وکیل کرد و وی او را بکتر از شخصی تزویج نمود و او باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان و یا پسر
 نباشد صغیر یا صغیر الثمین فاحش یا غیر گفت و تزویج کرد زنی که نام روا باشد پس بعد از بیع ایشان می
 نماید و زنی یک صاحبیه را نمود که زانی الهادیه و اگر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است بعد
 از بیع بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی پدر را که مرد که با حق وی یکس تزویج کند

و اما در این باب که در عقد نکاح هر دو دوا بنود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود
 و ثانی جایز نیست باینکه اگر چه کم ازده درم باشد مسئله اگر کم ازده درم مهر است و نزدیک امام شافعی هر چه صحیح بود
 صحیح بود و مهر بودن را اگر چه کم ازده درم باشد مسئله اگر کم ازده درم مهر است و نزدیک امام شافعی هر چه صحیح بود
 از آن مهر است بعد از وطن یا بعد از مردن یکی از زوج و زوج تمام سبی واجب گردد و اگر پیش از وطنی پیش از خلوت
 صحیح طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر بدو عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد که ایجاب
 الزوم یا شرط یا نحو آن را بر مهر بستند یا نه معین است و گفته اند که این بر از سر است و آن بر از شرط یا نحو آن
 معین است و مهر ساقطند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دایره غیر معین است بی بیان جنس آن مهر بنده است
 یا متعلق به تحلیم و آن باینکه یک از زوج آزاد خدمت زن بکند نکاحی است یا معاوضه کرد بد تزویج و غیر
 یا نحو آن یکی را با تزویج و غیر یا نحو آن دیگر در همه این صورتها نکاح را و بود بعد از وطنی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
 از زوج و زوج مهر مثل واجب و اگر پیش از وطنی یا خلوت طلاق داد متعنه واجب یعنی آنکه جامه یا این
 و دامن یا چیزی لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاد نباشد و از بجز درم کم نبود و نزدیک امام شافعی
 بجال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمعاوضه خدمت بود
 خدمت و چیزی مسئله مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقدار سبی را
 شده اند و بطی کردن یا مردن زوج آن بهمان مقدار و حجب شود و اگر پیش از وطنی طلاق داد متعنه لازم است
 و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بر مهر سبی چیزی افزود
 بر دمه زوج واجب و طلاق پیش از وطنی یا خلوت ساقط گردد مسئله زوج را جایز است که بعضی مهر را
 یکل از دمه زوج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر سبی زیاد کرده باشد زیادتی را ساقط کردیم و اگر
 مسئله خلوتیکه بی مانع باشد و حجب میکند مهر را باینکه مانع از وطنی است که قسم است یکی خشنی چون مرض یکی
 زوج و زوج که زمانی جامع الزوم دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سببی چون حیض و نکاح
 بدانکه مرد از خلوت است که زوج و زوج در مکانی جمع شوند و بایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ بیهوشی از آن
 ایشان برایشان مطلع نتواند شد یا نسبت به تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

و اما در این باب که در عقد نکاح هر دو دوا بنود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود
 و ثانی جایز نیست باینکه اگر چه کم ازده درم باشد مسئله اگر کم ازده درم مهر است و نزدیک امام شافعی هر چه صحیح بود
 صحیح بود و مهر بودن را اگر چه کم ازده درم باشد مسئله اگر کم ازده درم مهر است و نزدیک امام شافعی هر چه صحیح بود
 از آن مهر است بعد از وطنی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوج تمام سبی واجب گردد و اگر پیش از وطنی پیش از خلوت
 صحیح طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر بدو عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد که ایجاب
 الزوم یا شرط یا نحو آن را بر مهر بستند یا نه معین است و گفته اند که این بر از سر است و آن بر از شرط یا نحو آن
 معین است و مهر ساقطند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دایره غیر معین است بی بیان جنس آن مهر بنده است
 یا متعلق به تحلیم و آن باینکه یک از زوج آزاد خدمت زن بکند نکاحی است یا معاوضه کرد بد تزویج و غیر
 یا نحو آن یکی را با تزویج و غیر یا نحو آن دیگر در همه این صورتها نکاح را و بود بعد از وطنی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
 از زوج و زوج مهر مثل واجب و اگر پیش از وطنی یا خلوت طلاق داد متعنه واجب یعنی آنکه جامه یا این
 و دامن یا چیزی لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاد نباشد و از بجز درم کم نبود و نزدیک امام شافعی
 بجال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمعاوضه خدمت بود
 خدمت و چیزی مسئله مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقدار سبی را
 شده اند و بطی کردن یا مردن زوج آن بهمان مقدار و حجب شود و اگر پیش از وطنی طلاق داد متعنه لازم است
 و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بر مهر سبی چیزی افزود
 بر دمه زوج واجب و طلاق پیش از وطنی یا خلوت ساقط گردد مسئله زوج را جایز است که بعضی مهر را
 یکل از دمه زوج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر سبی زیاد کرده باشد زیادتی را ساقط کردیم و اگر
 مسئله خلوتیکه بی مانع باشد و حجب میکند مهر را باینکه مانع از وطنی است که قسم است یکی خشنی چون مرض یکی
 زوج و زوج که زمانی جامع الزوم دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سببی چون حیض و نکاح
 بدانکه مرد از خلوت است که زوج و زوج در مکانی جمع شوند و بایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ بیهوشی از آن
 ایشان برایشان مطلع نتواند شد یا نسبت به تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

و اما در این باب که در عقد نکاح هر دو دوا بنود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود
 و ثانی جایز نیست باینکه اگر چه کم ازده درم باشد مسئله اگر کم ازده درم مهر است و نزدیک امام شافعی هر چه صحیح بود
 صحیح بود و مهر بودن را اگر چه کم ازده درم باشد مسئله اگر کم ازده درم مهر است و نزدیک امام شافعی هر چه صحیح بود
 از آن مهر است بعد از وطنی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوج تمام سبی واجب گردد و اگر پیش از وطنی پیش از خلوت
 صحیح طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر بدو عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد که ایجاب
 الزوم یا شرط یا نحو آن را بر مهر بستند یا نه معین است و گفته اند که این بر از سر است و آن بر از شرط یا نحو آن
 معین است و مهر ساقطند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دایره غیر معین است بی بیان جنس آن مهر بنده است
 یا متعلق به تحلیم و آن باینکه یک از زوج آزاد خدمت زن بکند نکاحی است یا معاوضه کرد بد تزویج و غیر
 یا نحو آن یکی را با تزویج و غیر یا نحو آن دیگر در همه این صورتها نکاح را و بود بعد از وطنی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
 از زوج و زوج مهر مثل واجب و اگر پیش از وطنی یا خلوت طلاق داد متعنه واجب یعنی آنکه جامه یا این
 و دامن یا چیزی لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاد نباشد و از بجز درم کم نبود و نزدیک امام شافعی
 بجال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمعاوضه خدمت بود
 خدمت و چیزی مسئله مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقدار سبی را
 شده اند و بطی کردن یا مردن زوج آن بهمان مقدار و حجب شود و اگر پیش از وطنی طلاق داد متعنه لازم است
 و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بر مهر سبی چیزی افزود
 بر دمه زوج واجب و طلاق پیش از وطنی یا خلوت ساقط گردد مسئله زوج را جایز است که بعضی مهر را
 یکل از دمه زوج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر سبی زیاد کرده باشد زیادتی را ساقط کردیم و اگر
 مسئله خلوتیکه بی مانع باشد و حجب میکند مهر را باینکه مانع از وطنی است که قسم است یکی خشنی چون مرض یکی
 زوج و زوج که زمانی جامع الزوم دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سببی چون حیض و نکاح
 بدانکه مرد از خلوت است که زوج و زوج در مکانی جمع شوند و بایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ بیهوشی از آن
 ایشان برایشان مطلع نتواند شد یا نسبت به تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

در این روز و شب هر چه می باشد اگر چه بزرگ و کوچک باشد یا غنیمت بود چیزی باشد یا روزه دار باشد روزه قضای آن لازم
 یا روزه مذکور یک روایت بر آنکه محبوب است و خفتن بریده را گویند که آنی حکما کجایی چنین آنکه بزرگ قدر است نداشته باشد
 و خفتن آنکه خفتن او بر آرد و شهادت آنی جامع الیوم مسئله یا روزه ماه و قضا باشد که آنی جامع الیوم
 و با حرام فرض یا نقل و با حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت
 و با نماز نقل ثابت نشود و شدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگر چه بالغ از طریقت مرض و جوان مجرب
 باشد مسئله زنی را که پیش از طوطی طلاق داده است و بعد از آن بر او بیرون روزه و حیض و غیره آنرا
 مستحب است مگر آنکه مهر وی سیمی بود و پیش از طوطی او اطلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از طوطی طلاق داده
 برای وی مشقه تحب مهر وی سیمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او مقود علیه از رجوع او البتة
 در حقیقت آنکه است پس تحب که داده شود و اگر چه یک از واجب یا نه باشد و در صورتی که سیمی
 و در غیر آن بهر مثل و اگر پیش از طوطی طلاق داده است و صورتی که سیمی است مشقه تحب نباشد زیرا که بی سیم
 نصفه نصف سیمی خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نبود و در صورتی که غیر سیمی است و حیض
 زیرا که زن چیزی را گرفته است پس طلب تصبیح بی مال نباشد مسئله اگر زنی هزار دنیا را که مهر وی بود از زنی
 گرفته باز رجوع بخشد و رجوع او پیش از طوطی طلاق داد یا بعد دنیا را از زن دیگر بگیرد زیرا که زن قبض کرده است
 تمام سیمی او و حیض شده است باز رجوع مگر نصف آن پس با نصف رجوع رو کند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعضی
 تمام را بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن رجوع پیش از طوطی طلاق داد هیچ چیزی بر زن رجوع نکند زیرا که
 زن در صورتی که تمام را بخشید از رجوع چیزی گرفته است که رو کند و در صورتی که باقی را ساقط کرد و زیاده از حق
 خود گرفته است که رو نماید و اگر بهر زن تمام باشد و زن آن را از رجوع گرفته باز رجوع میده نماید و رجوع او
 از طوطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آن را از رجوع و پیش قبض وی نماید بنا بر آنکه تمام
 معین این ده است بخلاف در صورت دوم و دنیا را که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را هزار درهم بکلی کر
 بر این شرط که او را از شهر ببرد یا بر این شرط که روی زن دیگر خواهد یا بشرط که اگر از شهر ببرد و بکشد است
 و اگر بر آرد و در شهر ببرد و در زن دیگر بخوست هزار درهم برای زن باز رجوع لازم نشود و در عکس آن

از هر چه در این روز و شب هر چه می باشد اگر چه بزرگ و کوچک باشد یا غنیمت بود چیزی باشد یا روزه دار باشد روزه قضای آن لازم
 یا روزه مذکور یک روایت بر آنکه محبوب است و خفتن بریده را گویند که آنی حکما کجایی چنین آنکه بزرگ قدر است نداشته باشد
 و خفتن آنکه خفتن او بر آرد و شهادت آنی جامع الیوم مسئله یا روزه ماه و قضا باشد که آنی جامع الیوم

اگر چه بزرگ و کوچک باشد یا غنیمت بود چیزی باشد یا روزه دار باشد روزه قضای آن لازم
 یا روزه مذکور یک روایت بر آنکه محبوب است و خفتن بریده را گویند که آنی حکما کجایی چنین آنکه بزرگ قدر است نداشته باشد

سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
 در روز پنجشنبه ۱۰ جمادی الثانی
 در شهر تبریز
 در منزلت
 در وقت
 در روز
 در شهر
 در منزلت
 در وقت
 در روز
 در شهر
 در منزلت
 در وقت

در صورت اول اتفاق مهر مثل واجب شود در صورت بیوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول
 صحیح است و زمانی فاسد الباد صورتیکه شرط کرده است اگر بر آورد و در هر رست و از شهر بر آورد مهر مثل را از دو هزار نه
 ندر و از یک هزار کم کند زیرا که هر دو متفق اند که هزار و نه را زیاد نباشد و از یک هزار کم نشود و نزدیک با جدیه اگر از شهر
 بر آورد و شرط کرده است که اگر بر آورد و در هر رست و در هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام مهر مثل
 مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک می بود و شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابل این غلام
 یا غلام قیمت یکی هزار و قیمت دیگری دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلاً مهر مثل چیست و اگر مهر مثل
 هزار است یا کم از هزار غلامیکه قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاد از آن غلامیکه
 قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او اطلاق داد نصف غلامیکه قیمت آن کمتر باشد
 نزدیک مهر لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابل دو غلام صنف نکاح کرد و یکی از اینان آزاد بود بهمان یک غلام مهر
 و اگر قیمت آن از ده دهم کم باشد ده دهم را تمام کند که کافی جامع الیوم مسئله اگر نکاح بکارت زن باشد شرط کردند
 و زوج او را ثبوت یافت تمام مهر و قیمت مسئله اگر بپایانجام مهر و مهر است صفت آنرا بیان نمودیم بکمال
 یا موزون مهر ساختن و جنس آنرا بیان کردند بی آنکه صفت آنرا بیان نمایند و او دوسمی میان قیمت آن
 و مهر و در کمال و موزون اگر وصف آنرا نبر بیان کرده است بهمان صنف لازم آید مسئله در نکاح فاسد بی
 هیچ و شش اگر غفلت کرده باشد و بعد از وطی انشیا بت شود و مهر مثل لازم آید اگر چه کسی زیاد از مهر
 مثل باشد اما اگر کسی کم از مهر مثل باشد بهمان مسمی اشجب و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت
 دخول تا وقت وضع ششماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت
 وضع ششماه متبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن
 است که مهر باشد مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه و در سال عمر و حسن مال و عقل و دیانت
 صلاح و شهبه و زمانه و بکارت و ثبات در وقت نکاح مثل او باشد اگر از قوم پدر او بدین صفات فیه
 نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او باشد
 چنانکه دختر عم پدر او بود مسئله علی زن اجبار است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگر چه زن

۴۱
 در صورت اول اتفاق مهر مثل واجب شود در صورت بیوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول
 صحیح است و زمانی فاسد الباد صورتیکه شرط کرده است اگر بر آورد و در هر رست و از شهر بر آورد مهر مثل را از دو هزار نه
 ندر و از یک هزار کم کند زیرا که هر دو متفق اند که هزار و نه را زیاد نباشد و از یک هزار کم نشود و نزدیک با جدیه اگر از شهر
 بر آورد و شرط کرده است که اگر بر آورد و در هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام مهر مثل
 مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک می بود و شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابل این غلام
 یا غلام قیمت یکی هزار و قیمت دیگری دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلاً مهر مثل چیست و اگر مهر مثل
 هزار است یا کم از هزار غلامیکه قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاد از آن غلامیکه
 قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او اطلاق داد نصف غلامیکه قیمت آن کمتر باشد
 نزدیک مهر لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابل دو غلام صنف نکاح کرد و یکی از اینان آزاد بود بهمان یک غلام مهر
 و اگر قیمت آن از ده دهم کم باشد ده دهم را تمام کند که کافی جامع الیوم مسئله اگر نکاح بکارت زن باشد شرط کردند
 و زوج او را ثبوت یافت تمام مهر و قیمت مسئله اگر بپایانجام مهر و مهر است صفت آنرا بیان نمودیم بکمال
 یا موزون مهر ساختن و جنس آنرا بیان کردند بی آنکه صفت آنرا بیان نمایند و او دوسمی میان قیمت آن
 و مهر و در کمال و موزون اگر وصف آنرا نبر بیان کرده است بهمان صنف لازم آید اگر چه کسی زیاد از مهر
 مثل باشد اما اگر کسی کم از مهر مثل باشد بهمان مسمی اشجب و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت
 دخول تا وقت وضع ششماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت
 وضع ششماه متبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن
 است که مهر باشد مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه و در سال عمر و حسن مال و عقل و دیانت
 صلاح و شهبه و زمانه و بکارت و ثبات در وقت نکاح مثل او باشد اگر از قوم پدر او بدین صفات فیه
 نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او باشد
 چنانکه دختر عم پدر او بود مسئله علی زن اجبار است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگر چه زن

در صورت اول اتفاق مهر مثل واجب شود در صورت بیوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول
 صحیح است و زمانی فاسد الباد صورتیکه شرط کرده است اگر بر آورد و در هر رست و از شهر بر آورد مهر مثل را از دو هزار نه
 ندر و از یک هزار کم کند زیرا که هر دو متفق اند که هزار و نه را زیاد نباشد و از یک هزار کم نشود و نزدیک با جدیه اگر از شهر
 بر آورد و شرط کرده است که اگر بر آورد و در هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام مهر مثل
 مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک می بود و شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابل این غلام
 یا غلام قیمت یکی هزار و قیمت دیگری دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلاً مهر مثل چیست و اگر مهر مثل
 هزار است یا کم از هزار غلامیکه قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاد از آن غلامیکه
 قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او اطلاق داد نصف غلامیکه قیمت آن کمتر باشد
 نزدیک مهر لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابل دو غلام صنف نکاح کرد و یکی از اینان آزاد بود بهمان یک غلام مهر
 و اگر قیمت آن از ده دهم کم باشد ده دهم را تمام کند که کافی جامع الیوم مسئله اگر نکاح بکارت زن باشد شرط کردند
 و زوج او را ثبوت یافت تمام مهر و قیمت مسئله اگر بپایانجام مهر و مهر است صفت آنرا بیان نمودیم بکمال
 یا موزون مهر ساختن و جنس آنرا بیان کردند بی آنکه صفت آنرا بیان نمایند و او دوسمی میان قیمت آن
 و مهر و در کمال و موزون اگر وصف آنرا نبر بیان کرده است بهمان صنف لازم آید اگر چه کسی زیاد از مهر
 مثل باشد اما اگر کسی کم از مهر مثل باشد بهمان مسمی اشجب و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت
 دخول تا وقت وضع ششماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت
 وضع ششماه متبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن
 است که مهر باشد مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه و در سال عمر و حسن مال و عقل و دیانت
 صلاح و شهبه و زمانه و بکارت و ثبات در وقت نکاح مثل او باشد اگر از قوم پدر او بدین صفات فیه
 نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او باشد
 چنانکه دختر عم پدر او بود مسئله علی زن اجبار است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگر چه زن

[illegible]

سید احمد علی

باب فتح القصور
والمدن والكرات
وامم الرومل والاراك
اسيد عروفت
فاتح جاز قند
ان در بطن فولد
طغيا رعبو اجلده
لا طغيا او فارقيا
فان حمار با نرس
فا لم يلمح بياض
فان لم يلمح بياض
فان لم يلمح بياض

هر دو گواه آورده اند و هر مثل موافق نزوج است بلکه نیز از ان که او ان زن و چه معتبر باشد و اگر محض مثل موافق نزد بهت ایا
 از ان گواه ان مغیره معتبر نیست زیرا که گواه ان ثابت میکند خلاف ظاهر را ظاهر در نکاح است که بهر مثل باشد
 پس هر که دعوی خلاف هر مثل میکند گواه ان بی اتقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که بهر مثل باشد
 قیصل بی با سوگند معتبر باشد و اگر بهر مثل دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود و دو صد
 و شوی گفته بود صد در صد و هر مثل صد و پنجاه در صد باشد هر که گواه آورده قیصل بی معتبر بود و اگر هر دو گواه آورده
 بهر مثل لازم شود و اگر هیچ یک گواه نداد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قیصل بی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورد
 بهر مثل لازم گردد مسئله اگر شوی زن یا پیش از طوطی طلاق داد بعد از ان در قدر هر خلاف واقع شد هر که گواه آورده
 بگوید بی معتبر بود و اگر هر دو گواه آورده و متعه مثل موافق مرد است گواه ان زن را اعتبار بود و اگر متعه مثل موافق
 مرد است گواه ان مرد را اعتبار باشد و اگر متعه مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاد هر که سوگند خورد
 قیصل بی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورد زن متعه مثل هیچ و نیز اگر هیچ یک گواه نداد و متعه مثل حکم کنند مسئله
 اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل هر یک در قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چون حکم در حاجت
 ایشان باشد چنانکه مذکور شد مسئله اگر بعد از مردن زن و شوی میان ایشان در قدر هر خلاف
 واقع شد قول و از شان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد نزدیک است که هیچ لازم نیاید و در
 صاحبیه هر مثل از زوج و بیعی مسئله اگر نوج خیر را بر زن دستا بعد از ان اختلاف شد زوج گفت بیست
 نوج گفت هر است قول زوج را بسوگند اعتبار کنند که انی جامع البر میزگر و خیر یکم را ذخیره نمیدانند که
 برای خوردن ساخته باشند و عادت ذخیره نگفتند چون نان گوشت و بعضی میوه که انی شام چهل یکی
 فصل در نکاح اهل فمعی مسئله اگر زنی ذمییه ابرمیتیه یا بر غیر مهر نکاح کرد یا حری حریه را در اختیار
 ان نکاح نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزدیک امام بر نوج هیچ لازم نشود اگر چه نوج او را
 طوطی کرده باشد یا پیش از طوطی طلاق داده باشد یا نوج مرده باشد و نزدیک صاحبیه بر ذمی بعد از او
 مردن نوج مهر مثل واجب شود و طلاق پیش از طوطی متعه لازم گردد و نزدیک امام زعفران حری نیز
 مهر مثل واجب دکه انی الهدایه مسئله اگر زنی ذمییه یا بر غیر معین یا بنحیره و معین نکاح کرد بعد از ان

۹۳

[illegible]

از زوج ساقط نگردد مسئله مولى را جايز است كه بى اذن واه و غلام خود را بشا از يكسوى تزويج كند مسئله اگر زنى آزاد
 بيش از آنكه زوج او را وطى كند خود را بگشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولى كنيز كه پيش از آنكه زوج كنيزك او را
 وطى كند كنيزك را بگشت بر زوج همچو لازم نيابد زيرا كه چون مولى خواسته است كه پيش از بدين كنيزك مسعود عليه
 بزوج خود مهر را از زوج بگيرد و مولى را از مهر محروم كند بخلاف در صورت اول زيرا كه زن بى آنكه از زوج چيزى
 بخوابد جان خود را بر باد داده است و اگر بعد از وطى كردن زوج كنيزك مولى كنيزك را گشته است بر زوج كنيزك كنيز
 مهر و اجبت مسئله زوج كنيزك را جايز نيست كه بى اذن سيد او غل كند زيرا كه غل منع از ولد است و ولد
 كنيزك مالك است مسئله اگر كنيزك يا مكاتبه در نكاح شخصى باشد و مولى او را از او كند اختيار است ايشان را
 كه نكاح را جايز دارند و يا نسخ كنند تا كج آزاد بود يا بنده باشد زيرا كه اعتبار طلاق نزد يك با بزرگان است
 يعنى اگر زن آزاد باشد زوج او مالك طلاق بود و اگر چه بنده باشد و اگر زن كنيزك بود زوج او مالك طلاق
 باشد اگر چه آزاد بود و زوج ايشان كه پيش از آزاد شدن ايشان مالك طلاق بود بعد از آزاد شدن مالك است
 طلاق خواهد شد پس ايشان را جايز است كه زيادى قيدر از خود منع كند مگر لاس اگر زوج بنده باشد چون ايشان
 آزاد شدند عار است ايشان را كه دوشوى شوند و نزد يك امام شافعى اگر زوج آزاد باشد ايشان را اختيار است
 كه نكاح را نسخ كنند زيرا كه اعتبار طلاق نزد يك ايشان بر دوشى است پس علت نسخ موجود نباشد مسئله
 اگر كنيزك بى اذن سيد خود شميم نكاح كند بعد از آن سيد او را آزاد نمود و نكاح بر او بود و خيالى بى ماند زيرا كه كنيزك
 خود را ضايع شده است و اگر پيش از آزاد كردن سيد زوج او را وطى كرده است مهر او مى رسيد او را بود اگر چه از مهرش
 زياده باشد و اگر بعد از آزاد كردن وطى كرده است مهر او همچون كنيزك را باشد مسئله اگر مردى كنيزك را و ولد خود را
 وطى كرد و چون كنيزك را سيد دعوى كرد و نسب له را از نسب ثابت شود و كنيزك ام ولد او گردد و قيمت آن برك
 لازم آيد زيرا كه دليل قول رسول عايله السلام است و مالك لا يملك پدر را جايز است كه در مال ولد خود بقدر حاجت
 مالك شود پس پيش از وطى كردن كنيزك مالك پدر گردد و مولى حرام نشود و مهر لازم نيابد و قيمت مولود واجب
 كرد مسئله بعد از مردن پدر جدي صحيح را حكم پدر باشد و اگر پدر كافر باشد در حكم مرده بود پس هر كس مسلم باشد
 جايز است كه بعد از وطى كنيزك و ولد ايشان خود را دعوى انساب آن كند كذا فى جامع البوز مسئله اگر شخصى كنيزك خود را بپدر

و اگر چه مولى را جايز است كه بى اذن واه و غلام خود را بشا از يكسوى تزويج كند مسئله اگر زنى آزاد
 بيش از آنكه زوج او را وطى كند خود را بگشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولى كنيزك پيش از آنكه زوج كنيزك او را
 وطى كند كنيزك را بگشت بر زوج همچو لازم نيابد زيرا كه چون مولى خواسته است كه پيش از بدين كنيزك مسعود عليه
 بزوج خود مهر را از زوج بگيرد و مولى را از مهر محروم كند بخلاف در صورت اول زيرا كه زن بى آنكه از زوج چيزى
 بخوابد جان خود را بر باد داده است و اگر بعد از وطى كردن زوج كنيزك مولى كنيزك را گشته است بر زوج كنيزك كنيز
 مهر و اجبت مسئله زوج كنيزك را جايز نيست كه بى اذن سيد او غل كند زيرا كه غل منع از ولد است و ولد
 كنيزك مالك است مسئله اگر كنيزك يا مكاتبه در نكاح شخصى باشد و مولى او را از او كند اختيار است ايشان را
 كه نكاح را جايز دارند و يا نسخ كنند تا كج آزاد بود يا بنده باشد زيرا كه اعتبار طلاق نزد يك با بزرگان است
 يعنى اگر زن آزاد باشد زوج او مالك طلاق بود و اگر چه بنده باشد و اگر زن كنيزك بود زوج او مالك طلاق
 باشد اگر چه آزاد بود و زوج ايشان كه پيش از آزاد شدن ايشان مالك طلاق بود بعد از آزاد شدن مالك است
 طلاق خواهد شد پس ايشان را جايز است كه زيادى قيدر از خود منع كند مگر لاس اگر زوج بنده باشد چون ايشان
 آزاد شدند عار است ايشان را كه دوشوى شوند و نزد يك امام شافعى اگر زوج آزاد باشد ايشان را اختيار است
 كه نكاح را نسخ كنند زيرا كه اعتبار طلاق نزد يك ايشان بر دوشى است پس علت نسخ موجود نباشد مسئله
 اگر كنيزك بى اذن سيد خود شميم نكاح كند بعد از آن سيد او را آزاد نمود و نكاح بر او بود و خيالى بى ماند زيرا كه كنيزك
 خود را ضايع شده است و اگر پيش از آزاد كردن سيد زوج او را وطى كرده است مهر او مى رسيد او را بود اگر چه از مهرش
 زياده باشد و اگر بعد از آزاد كردن وطى كرده است مهر او همچون كنيزك را باشد مسئله اگر مردى كنيزك را و ولد خود را
 وطى كرد و چون كنيزك را سيد دعوى كرد و نسب له را از نسب ثابت شود و كنيزك ام ولد او گردد و قيمت آن برك
 لازم آيد زيرا كه دليل قول رسول عايله السلام است و مالك لا يملك پدر را جايز است كه در مال ولد خود بقدر حاجت
 مالك شود پس پيش از وطى كردن كنيزك مالك پدر گردد و مولى حرام نشود و مهر لازم نيابد و قيمت مولود واجب
 كرد مسئله بعد از مردن پدر جدي صحيح را حكم پدر باشد و اگر پدر كافر باشد در حكم مرده بود پس هر كس مسلم باشد
 جايز است كه بعد از وطى كنيزك و ولد ايشان خود را دعوى انساب آن كند كذا فى جامع البوز مسئله اگر شخصى كنيزك خود را بپدر

و اگر چه مولى را جايز است كه بى اذن واه و غلام خود را بشا از يكسوى تزويج كند مسئله اگر زنى آزاد
 بيش از آنكه زوج او را وطى كند خود را بگشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولى كنيزك پيش از آنكه زوج كنيزك او را
 وطى كند كنيزك را بگشت بر زوج همچو لازم نيابد زيرا كه چون مولى خواسته است كه پيش از بدين كنيزك مسعود عليه
 بزوج خود مهر را از زوج بگيرد و مولى را از مهر محروم كند بخلاف در صورت اول زيرا كه زن بى آنكه از زوج چيزى
 بخوابد جان خود را بر باد داده است و اگر بعد از وطى كردن زوج كنيزك مولى كنيزك را گشته است بر زوج كنيزك كنيز
 مهر و اجبت مسئله زوج كنيزك را جايز نيست كه بى اذن سيد او غل كند زيرا كه غل منع از ولد است و ولد
 كنيزك مالك است مسئله اگر كنيزك يا مكاتبه در نكاح شخصى باشد و مولى او را از او كند اختيار است ايشان را
 كه نكاح را جايز دارند و يا نسخ كنند تا كج آزاد بود يا بنده باشد زيرا كه اعتبار طلاق نزد يك با بزرگان است
 يعنى اگر زن آزاد باشد زوج او مالك طلاق بود و اگر چه بنده باشد و اگر زن كنيزك بود زوج او مالك طلاق
 باشد اگر چه آزاد بود و زوج ايشان كه پيش از آزاد شدن ايشان مالك طلاق بود بعد از آزاد شدن مالك است
 طلاق خواهد شد پس ايشان را جايز است كه زيادى قيدر از خود منع كند مگر لاس اگر زوج بنده باشد چون ايشان
 آزاد شدند عار است ايشان را كه دوشوى شوند و نزد يك امام شافعى اگر زوج آزاد باشد ايشان را اختيار است
 كه نكاح را نسخ كنند زيرا كه اعتبار طلاق نزد يك ايشان بر دوشى است پس علت نسخ موجود نباشد مسئله
 اگر كنيزك بى اذن سيد خود شميم نكاح كند بعد از آن سيد او را آزاد نمود و نكاح بر او بود و خيالى بى ماند زيرا كه كنيزك
 خود را ضايع شده است و اگر پيش از آزاد كردن سيد زوج او را وطى كرده است مهر او مى رسيد او را بود اگر چه از مهرش
 زياده باشد و اگر بعد از آزاد كردن وطى كرده است مهر او همچون كنيزك را باشد مسئله اگر مردى كنيزك را و ولد خود را
 وطى كرد و چون كنيزك را سيد دعوى كرد و نسب له را از نسب ثابت شود و كنيزك ام ولد او گردد و قيمت آن برك
 لازم آيد زيرا كه دليل قول رسول عايله السلام است و مالك لا يملك پدر را جايز است كه در مال ولد خود بقدر حاجت
 مالك شود پس پيش از وطى كردن كنيزك مالك پدر گردد و مولى حرام نشود و مهر لازم نيابد و قيمت مولود واجب
 كرد مسئله بعد از مردن پدر جدي صحيح را حكم پدر باشد و اگر پدر كافر باشد در حكم مرده بود پس هر كس مسلم باشد
 جايز است كه بعد از وطى كنيزك و ولد ايشان خود را دعوى انساب آن كند كذا فى جامع البوز مسئله اگر شخصى كنيزك خود را بپدر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

مطلقه واحدة ۱۲

غالب بود و هر آنکه در طلاق غایب باشد و در طلاق اگر مرد و شیر برابر باشد برای هر یک از آنها نصف
 رضاع ثابت شود و اگر یکی از آنها بر دیگری باشد نصف است مسئله اگر شیر زن ابطعام غلط کرد و خوردن آن رضاع
 ثابت نشود اگر چه شیر ابطعام تمام باشد زیرا که اصل غذا ابطعام است کذا فی حاشیه الجلیبی در جامع الرموز می آورد قبول
 صاحبیه اگر ابطعام غیر مطبوخ باشد و شیر غلبت رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مرد شیر برآمد و از شخصی
 رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی از برکت رضاع شیر زنی حقنه کرد و در رضاع ثابت نشود مسئله
 اگر از پستان یک شیر برآمد و خوردن آن دو در رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوجه آن یک بر آن حرمت
 تجاوز نکند پس اگر پیش از طبعی زوجه او را طلاق داد جایز است که دختر را که شیر وی خورده باشد با خود بخواند
 کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زنی از بنا خود را که در مدت رضاع بود شیر بپوشاند و از آنجا نگیرد و بیسیدم در هر
 حرام شود و اگر شیر در او طبع نگردد و نه برای او دهن باشد و اگر طبعی کرده است تمام مهر لازم شود اما نفقه نباشد کذا
 حاشیه الجلیبی برای شیر خوار بزوجه نصف مهر لازم شود و زوجه آن بر شیر ده رجوع کند مگر آنکه شیر ده مقصد فساد بخاش
 شیر داده باشد بخانه کحل را یا فدا کند یا بیاورد برای دفع اگر سنگی شیر ده بکذا فی الجلیبی مسئله رضاع ثابت نشود
 مگر شبهات و دفعه دیگر و در زن کتاب اطلاق مسئله طلاق بر سه وجه است حسن حسن و بدعی حسن
 که یک طلاق بد در طهر که در آن جماع نکرده است و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود کذا فی الهدایه حسن و غیر موطوعه که
 طلاق است اگر چه حیض باشد و این وقتی است که با عدت نکرده باشد کذا فی جامع الرموز و موطوعه را سه طلاق
 در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان طبعی نکرده باشد و تن سنی است و نزدیک امام مالک حسن و بدعی است
 کذا فی الهدایه مسئله زن آیه را و ضمیمه را و حامله را حقیقی طلاق و این حلال است بدعی و این سه طلاق
 است در یک طهر یا آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از طبعی یا دادن یک طلاق است
 در حیض موطوعه و درین رجوع و حبس بود زیرا که احتمال است که برای نفرت طلاق داده باشد بعد از آنکه پاک
 شود اختیار است که طلاق بد بد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد از حیض است نزدیک امام نخل طلاق
 سنی کرد مسئله شخصی هر زن خود را که موطوعه او است بی نیت گفت ترا طلاق سنی است اگر او را حیض می آید
 در طهر که طلاق واقع شود اگر نه یک طلاق لغوی واقع شود بعد از آن در سه ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

چنانچه میان کی طلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یافت چه بیا
 کی طلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود اگر گفت
 سه نصف است از یک طلاق دو طلاق واقع شود و اگر از سه نصف طلاق یک نیم شود و چون نیم طلاق را
 کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی هر نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله اگر گفت
 ترا یک طلاق است در دو طلاق کی طلاق واقع شود اگر چه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ نیت نکرده
 و اگر نیت کرده است که یک و دو طلاق است در موطوءه سه طلاق واقع شود و در غیر موطوءه که طلاق
 واقع شود چنانکه واقع میشود کی طلاق اگر گفت مر غیر موطوءه را ترا یک و دو طلاق است اگر نیت
 کرده است که یک طلاق یا دو طلاق است سه طلاق واقع شود اگر چه زن غیر موطوءه باشد مسئله
 اگر گفت ترا دو طلاق است در دو طلاق و نیت کرد بضرب دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق
 است از اینجا تا شام مثلاً یک طلاق رجعی واقع شود و نزدیک امام ز فو یک طلاق بائن واقع شود که از نیت حاکم
 مسئله اگر گفت ترا طلاق است بکه یا گفت ترا طلاق است در که یا گفت ترا طلاق است در خا کی طلاق
 بعضی واقع شود مسئله اگر گفت و فیکه در که در نیت ترا طلاق است یا گفت اگر خانه در که می ترا طلاق بی در که
 طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت در ترا طلاق است یا گفت در در ترا طلاق است در جز اول از فردا طلاق
 واقع شود و در زمانی نیت تعیین وقت چون ظهر عصر و ابود و در اول قاضی نیت پذیر قبول نکند زیرا که چون گفت
 فردا ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف طلاق باشد پس اول جزو فردا طلاق واقع شود در شام
 باید که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچکدام از اخبار فردا و اولی از دیگر نیت باید که در جزو اول
 از فردا طلاق واقع شود تا ترجیح بر هر چه لازم نیاید اما چون نیت جنوعین کرد بهمانیت مرجع باشد مسئله اگر گفت ترا
 طلاق است امروز فردا و امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیرا که در صورت
 اول امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا و آنچه مقدم باشد همان معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پس از آنکه
 ترا فردا بگویم یا گفت مر زنی را که امروز نزدیک کرده است ترا طلاق است در دو طلاق واقع نشود و گفتن و می افرو
 باشد زیرا که نسبت کرده است طلاق را بچاتی که منحل طلاق نیست که تا فهمیم الیه یا مسئله اگر گفت مر زنی را

۱۰۱

و فی آنست طایر بکند وانی
که تعلق بحال جیشگان
دلوفاں اذ بدعت کمت
اوسته در خلک لا یقع
قال ایماست طایر بقصر
او من غنایع غذا
لصیحه وان نوس
القوت ذوقتم لهم
صحیح دیار و نه انهم
قضایا و نه انهم

در وقت طلاق است
و در زمان ایضا حدت مذکور مسئله اگر گفت ترا طلاق هست و قتیکه ترا طلاق ندیم بعد از آن بقدر طلاق دادی که
طلاق واقع شود زیرا که در وقت سکوت طلاق نداد اگر میباید همان واقع میشد کذا فی المهادیه مسئله اگر گفت
طلاق هست اگر ترا طلاق ندیم در آخر عمر من از زوج و زوجه طلاق واقع شود زیرا که در الوقت احتمال دادن بنیانند
مسئله اگر گفت ترا طلاق هست و قتیکه ترا طلاق ندیم یا گفت ترا سه طلاق هست و قتیکه ترا طلاق ندیم بعد از آن
بتفصیل گفت ترا طلاق هست یک طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بزنی خود گفت امروز بزرگ یوم بقدم زید یعنی روزی
زید باید ترجیحاً برست و زید در شب آید حیار ثابت نشود اگر گفت مر زنی را یوم ان تزوجت طالب یعنی روزیکه ترا
ترجیح کنم ترا طلاق هست و در شب ترجیح که در طلاق واقع شود چنانکه در ترجمه آریسان نموده ام مسئله اگر کسی
زن خود را که کنیز شخصی بدو گفت بعد از آنکه خواجه تو را آزاد کند ترا دو طلاق هست چون خواجه او را آزاد کرد و طلاق
واقع شود و زوج را رجوع جایز بود زیرا که بعد از آزاد شدن وی نفی هم دی مالک سه طلاق کرد مسئله اگر خواجه مکتوب
خود را که در نکاح شخصی بود گفت که فردا تو را آزادی و زوج او گفت فردا ترا دو طلاق هست در احوال خبر فرما کن که اگر آزاد کرد و دو
طلاق بردی واقع شود و زوج را رجوع جایز نبود زیرا که طلاق عتق در کیفیت واقع شده است و تردید کم مخیر او را
رجوع روا بود زیرا که عتق در واقع شدن از طلاق نیز تر است بنا بر آنکه رجوع است بحالت صلی خود و حسن المساجات
و طلاق الغض المبایح است و عدلتی برای حیاط بالاتفاق شد خرده باشد که آن سه حصین با سه ماه است که افی
ما قبله مسئله اگر زن مرد و رجوع در بنیت طلاق گشت من باز تو را هم بگیرم بر تو حرام ام یک طلاق با این صحیح
و گفته من از تو طاقتم هیچ واقع نشود اگر چه بنیت طلاق گفته باشد خبر هیچ واقع نشود گفته من از تو طلاق
بیانیت و گفته ترا طلاق هست با موت من و گفته ترا طلاق هست با موت تو مسئله اگر یکی از زوج و زوجه هر یک
بهیض دیگر را نکاح جمل گردی آنکه طلاق واقع شود زیرا که طلاق بی نکاح نمی شود و اینجا یک نکاح به نکاح
است مسئله اگر زوج بیاطن بانگش اشتراک کرده و مرد و زوجه خود را گفت ترا انقدر طلاق هست بعد از آنکه شتران
طلاق واقع شود و اگر بهیض بانگش اشتراک کرده است بعد از آنکه تمام بنیت طلاق واقع گردد زیرا که در آن وقت
بانگش اشتباه حادث نیست که باطن گفت جانب مخاطبت نباشد و رفت و نمودن بانگش باطن گفت

[illegible]

فوق قال امری بدست
فوق قال زید قدیم
یوم یقیم
لا تخرج من ان قال
طابق یوم انما قال
بلیا بدست و یوم قال
طابق فیه
و یوم قال انما قال
او غلبک و امما بدست
فوق و یوم قال
فوق و یوم قال

بجاست خود بود مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت تراطلاق بائن دادم یا گفت انشد اطلاق دادم یا گفت
انحس اطلاق دادم یا گفت انحص اطلاق دادم یا گفت اطلاق انشيطان باطلاق بعت دادم یا گفت مثل که
یا مثل نه اطلاق یا بعد بر بی خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شد یا طویل یا عیض دادم یا طلاق بائن
واقع شود مگر آنکه در عتیت نه طلاق در کثیر که ثبت و طلاق کرده باشد زیرا که در عتیه به نیت سه طلاق واقع شود
و در کثیر که به نیت دو و طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را پیش از طی گفت تراسه طلاق است طلاق نفع
اگر آنکه به نیت تراطلاق طلاق باطلی بادل یک طلاق واقع شود و مرزوجه مذکور همان جدا گردد و پیش باقی را محلی نماند
همچنان اگر گفت تراطلاق است یک و یک یک طلاق واقع شود لکن اگر مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت تراطلاق
یک یا گفت تراطلاق است دو یا گفت تراطلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی بود و در ثالث
زیرا که درین صورتها طلاق واقع نمیشود مگر بعدی که متصل طلاق باشد پس اگر پیش از آنکه یک یا دو یا سه
زن بر دوش واقع نشود کافی الهیادیه مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت تراطلاق است یک که پیش از یک است یا گفت
تراطلاق است یک که بعد از آن یک است یا گفت تراطلاق واقع شود و مرزوجه لازم گردد زیرا که در غیر
مروطه چون یک طلاق واقع شود دیگر را محلی نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است
تراطلاق است بعد یک طلاق یا گفت تراطلاق است با یک طلاق یا گفت تراطلاق است که بدان یک طلاق دیگر
در غیر مرطوه نیز دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یک مرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن تحقیق نموده دادم مسئله
اگر درین مرزوجه خود را یک گفت ترا یک طلاق است اگر در خانه دینی چون مرزوجه در خانه در آید و دو طلاق واقع شود
اگرچه مرزوجه غیر مرطوه باشد و اگر سه را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آید ترا یک و یک طلاق نزدیک نام و غیر مرطوه
یک طلاق واقع شود چنانکه ثانی بود طراولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محلی نماند و مرزوجه
و طلاق واقع شود فصل فی الکجایست مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست
چنانکه در طلاق را در غیر طلاق را پس بائن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران
ولایت کند چنانکه در مذکر طلاق باید حاضری یا غیبه یا کفایت یا نیت یا در بران می آید اگر دردی بجا نباشد و خود
مکتوب در ستاد دوران نوشت که ای خلافت هرگاه که این مکتوب بن تورس تراطلاق است طلاق واقع شود

از الفاظ که بینهیت اِعتدای یعنی بر خود و بشمارد و استبرار و حاکم یعنی رحم خود را پاک بکن و امانت و ادا و عیسی
منفردی و امانت باین مذهب یعنی هر سه توجیه اشیاعات حرام یعنی توجیهی که بر سبب تو بر پشت است و ابل خود
لاحق شود و ترا بابل خود بخشیم و ترا بابل تو که هشتم و ترا جدا کردم و اقرار تو بدست است و تو اذنی و دینی بر پیش
خود و لطف ساز و بر وفای آبی و بر درویشی و طلب کن نفع را در هر واحد از سه اول یعنی اِعتدای و استبرار و حاکم
و امانت و ادا چون نیست طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود اگر چه بائن یا ایسه طلاق را نیت کرده باشد زیرا
رجعی علیه السلام بعد از طلاق با عِدّی بنحوه ضعیف بعد از تقاضای عین یا رجوع کرده است و استبرار مثل اعتدای است
و ادا و امانت بائن واقع نمی شود کذا فی جامع الرموز در هر واحد از اربعی الفاظ مذکور به نیت یک یا باین یا در دو یا
یک طلاق بائن واقع شود مگر به نیت سه در حرة و به نیت دو در امانت که در حرة سه و در امانت دو واقع شود کذا فی حاشیه
ابن حلی مسئله اگر شخصی سه بار بر زن خود الفاظ اِعتدای گفت بعد از آن دعوی کرد که اول یا نیت طلاق گفته بود
و دو یا نیت رجوع گفت و اگر گفت بدو یا نیت رجوع نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر
به سه نیت نکرده هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه بدانکه الفاظ طلاق بائن هر قسم است بعضی احتمال میدارند
در قول زن را در طلب گرفتن او طلاق را مثل برین شود و بر دو و بر خود و بعضی احتمال میدارند و شش نام را مثل
خفیه و بریه و رقیبه و این سه هر سه اصل تواند داد و اینها را در هر چهار زانی الی احتمال میدارند کجای او را چون در
و موت را در نیکو کاری را مثل آنست حرام احتمال میدارند غیر کجای او را و در زنی را چون تحریر و بعضی احتمال میدارند
و رای مرد و شش نام چون اِعتدای و استبرار و حاکم و امانت و ادا و حرة و اقرار و امانت که بعد از هر حرکت
خارج یک چنانکه معنی همه در ترجمه تفصیل بیان نموده ام پس حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود و نکرده
طلاق نباشد پس چگونه از الفاظ که نام مذکور به نیت طلاق واقع شود و در حالت غضب الفاظ دو قسم اول
بر نیت موقوف بود و در نکرده طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد یا ب التفویض مسئله
اگر شخصی زن خود را گفت خود را طلاق بده یا به نیت طلاق گفته ام تو با اختیار تو به دست زوجه را
و مجلس علم این اختیار است که خود را طلاق دهد اگر چه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه بر نیت

من و ملائی اور ملائی

وَالْغَيْبُ الْمَكْنُونُ
وَالْمَعْقُولُ الْمَوْجُودُ
وَالْمَقْبُولُ الْمَقْدُونُ
وَالْمَقْبُولُ الْمَقْدُونُ

یا کاریکه میکرد در غیر این شروع نمود مجلس مختلف شود و خيار چل گردد و اگر استاده بود بعد از علم نشست
 یا نشسته بود بگمیه کرد یا در خود را برای مشورت طلبید یا برای گواه شدن گواهان طلبید یا داده کرد و وجه بران
 بعد از علم بایستاد هیچ یکی ازین خبر را مجلس مختلف نشود و خيار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است
 سیر و ابه او را حکم سیر و ابست پس بر دامن شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بر دامن شدن را به مختلف شود مسئله
 اگر مردی به نیت تعویض گفت تو بخاری میروم که باین گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت
 نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار میکنم یا گفت خنیا نفس خا هم کرد کی طلاق بائن واقع شود بشرط آنکه یکی ازین
 در زوجه لفظ نفس ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مرز و جبه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کردنی مرز و جبه در جواب
 گفت اختیار کردم یک طلاق بائن واقع شود مسئله اگر زوجه مرز و جبه خود را سه بار گفت اختیاری اختیار
 و زوجه در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیر را و نزدیکایام سه طلاق
 واقع شود اگر چه نیت سه گفته باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در مکانین مجامع شده است پس چون در جواب یکی از اینها
 مذکور گفت گو یا یا گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من
 نفس خود را یک طلاق یا گفت طلاق بائن واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی کی طلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه
 صریح است مسئله اگر مردی مرز و جبه خود را گفت در کی طلاق امر تو بدست است یا گفت کی طلاق را اختیار
 و زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم کی طلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست است
 و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت یک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم نفس خود را
 یک مرتبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را کی طلاق دادم یا گفت یک طلاق نفس خود را اختیار کردم
 کی طلاق بائن واقع شود مسئله اگر مردی مرز و جبه خود را گفت امر تو بدست است یا گفت امر تو بدست است
 شبی که در میان امر و زوجه و فرود است در خيار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را اختیار کرد و طلاق
 واقع نشود و اگر زوجه امر و زوجه را در کرد و خيار بعد فرودا بقیامند اگر گفت امر و زوجه امر تو بدست است شب
 در خيار داخل شود اگر زوجه امر و زوجه را در کرد و خيار فرودا بقیامند زیرا که چون شب در خيار داخل باشد
 یک خيار گشت پس بر کردن بعضی مجموع چل شود بخلاف صورت اول که انجست

[illegible]

تیر که خواش سه طلاق یافته باشد اگر گفت اگر بخوای نفس خود را یک طلاق بده و دی خود را سه طلاق داد
 نزدیک صاحبیه یک طلاق واقع شود و نزدیک است هیچ واقع نشود زیرا که مراد از زوج یک طلاق قصد است
 نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخوای و مرزوجه در جواب گفت خسته ام اگر بخوای
 بعد از آن زوج گفت خسته ام چه وقت نشود اگر چه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که مرزوجه متعلق کرده بود طلاق را بخوای
 مرزوجه چون مرزوجه خواش خود را گفت مرزوجه متوقف و نیت معلوم شد که مرزوجه را خواش نبود اما اگر نیت نیت
 طلاق گفت خسته ام مرزوجه طلاق ترا یا گفت خسته ام مرزوجه طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشا طلاق
 گفته نیت تفصیل آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلقی که بعد از آن باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق موجود بود
 چنانکه مرزوجه در جواب نیت بگوید خسته ام اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مرزوجه
 خود را گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخوای بر گردن مرزوجه در گردن نشود زیرا که مرزوجه او را طلاق است
 است و بر وقتیکه بخوای پیش از خسته ام نکاح او نشود و پیش از نکاح در او نمید و هر وقتیکه بخوای نکاح
 واقع شود مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هر گاه که بخوای بر وقت که
 خود را طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق بکشد و بد چنانکه جایز نیست
 بعد از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است چنانکه بخوای
 جایز است که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خسته ام و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را
 طلاق داد واقع نشود مسئله اگر مردی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طریقی که بخوای و مرزوجه بخوای
 گفت یک طلاق بائن خسته ام یا گفت سه طلاق خسته ام نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه مرزوجه بگوید
 که من خلاف آن نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر مرزوجه هیچ نیت طلاق رجعی نیت نیت
 صفت طلاق را بر وجهی سپرده است اصل آنرا چنانکه در ترجمه از مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبیه اگر
 مرزوجه هیچ نیت طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز مرزوجه مفوض است مسئله
 اگر شخصی مرزوجه خود را گفت بر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
 واقع شود و بر گردن مرزوجه از آنجا که با اختلاف مجلس چنانچه اصل گرد مسئله اگر شخصی مرزوجه

۱۰۷

تیر که خواش سه طلاق یافته باشد اگر گفت اگر بخوای نفس خود را یک طلاق بده و دی خود را سه طلاق داد
 نزدیک صاحبیه یک طلاق واقع شود و نزدیک است هیچ واقع نشود زیرا که مراد از زوج یک طلاق قصد است
 نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخوای و مرزوجه در جواب گفت خسته ام اگر بخوای
 بعد از آن زوج گفت خسته ام چه وقت نشود اگر چه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که مرزوجه متعلق کرده بود طلاق را بخوای
 مرزوجه چون مرزوجه خواش خود را گفت مرزوجه متوقف و نیت معلوم شد که مرزوجه را خواش نبود اما اگر نیت نیت
 طلاق گفت خسته ام مرزوجه طلاق ترا یا گفت خسته ام مرزوجه طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشا طلاق
 گفته نیت تفصیل آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلقی که بعد از آن باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق موجود بود
 چنانکه مرزوجه در جواب نیت بگوید خسته ام اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مرزوجه
 خود را گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخوای بر گردن مرزوجه در گردن نشود زیرا که مرزوجه او را طلاق است
 است و بر وقتیکه بخوای پیش از خسته ام نکاح او نشود و پیش از نکاح در او نمید و هر وقتیکه بخوای نکاح
 واقع شود مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هر گاه که بخوای بر وقت که
 خود را طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق بکشد و بد چنانکه جایز نیست
 بعد از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است چنانکه بخوای
 جایز است که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خسته ام و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را
 طلاق داد واقع نشود مسئله اگر مردی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طریقی که بخوای و مرزوجه بخوای
 گفت یک طلاق بائن خسته ام یا گفت سه طلاق خسته ام نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه مرزوجه بگوید
 که من خلاف آن نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر مرزوجه هیچ نیت طلاق رجعی نیت نیت
 صفت طلاق را بر وجهی سپرده است اصل آنرا چنانکه در ترجمه از مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبیه اگر
 مرزوجه هیچ نیت طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز مرزوجه مفوض است مسئله
 اگر شخصی مرزوجه خود را گفت بر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
 واقع شود و بر گردن مرزوجه از آنجا که با اختلاف مجلس چنانچه اصل گرد مسئله اگر شخصی مرزوجه

[illegible][illegible]

نمی شود مگر از زوج در حق زوج قول زوجه بهتر باشد پس اگر نزع گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلاقان زوجه طلاق است
یا گفت اگر تو غدا خطا اودوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد و غدا خطا اودوست
چنان زوجه طلاق واقع شود و نیز زوج دیگر طلاق نفیست و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مرز و زوج خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سیوم روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن حیض
معلوم خواهد شد که خون هنوز داخل است و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض باشد کذا فی الیهادیه مسئله اگر شخصی مرز و زوج خود را گفت اگر ترا
روزه داری ترا طلاق است چون روز و روز و در بعد از غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از آن روز
عبادت بخلاف اگر گفت اگر روز و داری ترا طلاق است چون روزه دارد طلاق واقع شود اگر چه حیض داشته باشد
مسئله اگر شخصی مرز و زوج خود را گفت اگر پس از آنیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر را آنیدی و در طلاق و زوجه هر دو را
معلوم نیست که اولی را از آنیدی است فاضلی بک طلاق حکم کند و فیما بین و بین اهد و طلاق واقع شود و بر آنیدن که کما
عدت تمام کرد و بدان طلاق دیگر واقع شود زیرا که از آنیدن شرط است مرد و طلاق را پس وقوع طلاق
مقدم باشد مسئله اگر شخصی مرز و زوج خود را گفت اگر بزید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک باشد طلاق دوم
اگر چه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او اطلاق دهد چون عدت طلاق تمام شود و زوجه برید سخن کند بعد از آن
وی او را تریغ کند و بعد از تریغ وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع شود اگر چه اول در ملک
باشد چنانکه بعد از تعلیق برید سخن کند و بعد از آن نزع او اطلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد
اگر شخصی طلاق زوجه خود را بشرطی محلی کرد و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد و بعد از اطلاق باز او را تریغ نمود
اکنون بیافتن شرط طلاق واقع شود زیرا که بجزیر محل میکند تعلیق مسئله اگر شخصی طلاق زوجه خود را بطریقی اوعطی
ساخت بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه هر دو خفته طلاق نشد و عقرو نشد اگر چه در ملک کرده باشد و اگر
بر آورده باز داخل کند از آنان عقرو نشد کذا فی الیهادیه بدانکه عقرو مهر مثل است و بقول بعضی اجرت دمی است اگر
حلال شد و بین حکم است اگر چه عقیق کینه کرد و بطریقی اوعطی کرده با وی داخل نمود یعنی بدرنگ کردن عقرو
نشود و اگر بر آورده باز داخل کرد و عقرو لازم کرد کذا فی الیهادیه و اگر طلاق رجعی زوجه را بطریقی اوعطی کرده

۱۰۵
 من فاشه مصاصی خارج
 ویا زریه علایق قدس
 من مصاص ورم قلوبان
 امرانه و شلیک الحاشیه
 علیها بدک بپ او بکره
 شفا کوه ورت و کذا و طلب

١٠٩
 راجية وطلبنا ثلثا وحياته
 قبلت اية الشبهة وكراماتها
 او محورا وفي صفقاتنا
 او نجوس لقصاص اودع او
 بقدر على القيام بمساحه
 خارج البيت لكنه شريك
 او عموم لا ارتكبه الخافقه
 او غيره اذ كانت النسب
 من طلعت الخافقه
 او غيرهم بالكل عام ما
 من الدماء عام ما
 بعد اياها

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از دخول بمرگه کردن رجوع شود تا آنکه برآورده باز دخیل نکند چون برآورده دخیل کرد رجوع ثابت شود و خط
 لازم کرد مسئله اگر شخصی مرد و جبه خود گرفت تر اطلاق است آنکه بعد از طلاق واقع شود اگر چه پیش از آنکه طلاق
 زوجیه مرده باشد و اگر پیش از رجوع آن زوج بدو طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مرد و جبه خود گرفت تر اطلاق است
 مگر در یک طلاق واقع شود و اگر گرفت تر اطلاق است مگر یکدیگر و طلاق واقع شود با طلاق المریض مسئله
 بر غایت حال او ملاک است پس بیعت باشد یا غیر آن چنانکه در بیعتی که برای حواج خود میبرد بیعتی که نمیخواهد دریافت اگر چه
 در خانه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه نصف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن برآورد و جبه
 بیعت است بیدار اگر چه بیعت بگردد باشد در غیر آن مال تصرف او را بخود و زوج او بطلاق او و زارش محرم گردد
 و نزدیک امام شافعی محرم گردد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق آید بیعت نزدیک بیعت محرم نشود اگر چه باین آید باشد زیرا که
 کنایت نزدیک او حکم حیاتی را اگر بزوج خود خلع نمود بالاتفاق آن زوج از وراثت نشود اگر چه بی بیعت باشد
 باشد زیرا که زوج چون مال طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر بزوج شخصی که بیعت با او ملاک
 از بی طلاق جمعی طلب دهنی او را سه طلاق داد و بیعت با او بود نزدیک از وراثت نشود و نیز وراثت شود زیرا که
 رجوع او را طلاق بائن دووی پیش از گذشتن عدت این زوج خود را بوسیله بیعت داد زیرا که زوج بطلاق بائن جدا
 شده است نه بوسیله این زوج خود مسئله هر که بیعت با او ملاک است باز و جبه خود را که در بیعت در میان این وقت
 واقع شد و زوج بیعت با او ملاک است و وراثت شود زیرا که زوج از برای دفع عاریت کرده است و نیز وراثت شود اگر بیعت
 میان ایشان وقت شده باشد چنانکه در بیعت با او ملاک است سوگند خود را تا چهار ماه باز و جبه خود نزدیک
 کند و تا چهار ماه بادی نزدیک نکرد در میان این وقت شود بعد از آن اگر زوج بیعت با او ملاک است و وراثت شود
 هر که بیعت با او برای خلع برآید اگر چه الا ان بود و هر که بیعت با او شده هر که قلعیه بخود بخود یا در نصف قتال باشد یا با
 قصاص یا رجم او در زندان باشد حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر بی زوج خود اطلاق بائن داد بعد از مردن او
 زوج او و وراثت نشود اگر چه بی در میان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که بیعت با او ملاک است
 باز و جبه خود یا زوج خود را خیار طلاق داد و زوج نفی خود را اختیار کرد یا زوج با مرد و جبه سه طلاق داد و زوج او
 وراثت نشود اگر چه بیعت با او ملاک است و وراثت نشود زیرا که بیعت با او و وراثت نشود زیرا که بیعت با او و وراثت نشود زیرا که بیعت با او

در این باب از بیعت با مرد و جبه خود و وراثت و بیعت با او ملاک است و بیعت با او ملاک است و بیعت با او ملاک است

بیعت با او ملاک است و بیعت با او ملاک است و بیعت با او ملاک است

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

الادب والعلوم
فان من جملة الادب
الشعر والنثر والخط
والعلم والفن والادب
والادب والعلوم

[illegible]

۱۱۳
 در طلاق شود و در کتبه نکاح ناک و طلاق کرد و بجا آید امام محمد که نزدیک او و طلاق در ازاد و طلاق در کتبه نکاح
 می شود و کتبه نکاحی جاح الزوم مسئله اگر مطلقه بطلان بعد از مدتی که احتمال حلاله در کتبه نکاح خلع شد و زوج را بر
 صدق و گمان غالب است نکاح آن روی حلال شود باینکه بقول بعضی اول است حلاله سی نه روز است زیرا که در حلاله
 از حیض و دو طهر جاری نیست و اقل است حیض سه روز است و اقل است طهر یا نوزده روز یا بیست و یک روز یا بیست و سه روز
 مسئله آن در شرح عبارت است از آنکه زوجه سوگند بخورد که در مدت آن باز زوج خود و طهر نکند مسئله مدت ایلا
 در ازاد چهار ماه است و در کتبه نکاح دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم ازین مدت باز زوج خود و طهر نکند ایلا در کتبه
 مسئله مردی بزوجه گفت سوگند خدا تو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه تو نزدیکی نخواهم کرد گفت
 اگر تو نزدیکی کنی من حرام هست یا صوم است یا قضا است یا گفت اگر تو نزدیکی کنی من ترا طلاق است یا غلام من آزاد است
 در همه اینها تصور تھا ایلا ثابت شود پس اگر در مدت ایلا با و بی نزدیکی کرد سوگند بخدا نکاح لازم شود و در سوگند
 بخدا اگر چه گویید و اگر در آن مدت نزدیکی نکرد طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در آن مدت
 مذکور شده سوگند ساقط شود پس اگر با و از نکاح کرد یا چهار ماه با و بی نزدیکی نمود طلاق لازم نمی آید و سوگند
 سوگند یعنی آنکه در آن مدت معین مذکور نشده سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح کرد یا چهار ماه با و بی نزدیکی کرد
 باز طلاق واقع شود همین مسئله و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر یا از نکاح کرد یا از ساقط شود و سوگند باقی
 ماند پس اگر چهار ماه با و بی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلا نمانده است و اگر نزدیکی کرد حاکم شود و کتبه
 یا خیر لازم کرد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند اطلاق باشد زیرا که تجزیه عمل میکند بخلیق مسئله
 اگر شخصی مرد بزوجه گفت سوگند خدا تو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد از این دو ماه است ایلا ثابت شود و اگر سوگند
 که دو ماه تو نزدیکی نخواهم کرد بعد از یک روز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است تو نزدیکی نکنم ایلا در کتبه
 زیرا که در روز اول سوگند او بر دو ماه بود آن ایلا نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یک روز کم نباید باینکه
 کرده است در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یک روز گذشته است پس مجموع چهار ماه ازوطی ممنوع
 مگر که در آن در سوگند ثانی داخل نیست پس ایلا تمام نشود که نفهمیم مسئله اگر مردی مرد بزوجه را
 گفت سوگند خدا تو نزدیکی نکنم مگر یک روز ایلا نباشد زیرا که ایلا روقعی شود که چهار ماه بی لازم شد

در طلاق شود و در کتبه نکاح ناک و طلاق کرد و بجا آید امام محمد که نزدیک او و طلاق در ازاد و طلاق در کتبه نکاح
 می شود و کتبه نکاحی جاح الزوم مسئله اگر مطلقه بطلان بعد از مدتی که احتمال حلاله در کتبه نکاح خلع شد و زوج را بر
 صدق و گمان غالب است نکاح آن روی حلال شود باینکه بقول بعضی اول است حلاله سی نه روز است زیرا که در حلاله
 از حیض و دو طهر جاری نیست و اقل است حیض سه روز است و اقل است طهر یا نوزده روز یا بیست و یک روز یا بیست و سه روز

مسئله آن در شرح عبارت است از آنکه زوجه سوگند بخورد که در مدت آن باز زوج خود و طهر نکند مسئله مدت ایلا
 در ازاد چهار ماه است و در کتبه نکاح دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم ازین مدت باز زوج خود و طهر نکند ایلا در کتبه
 مسئله مردی بزوجه گفت سوگند خدا تو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه تو نزدیکی نخواهم کرد گفت
 اگر تو نزدیکی کنی من حرام هست یا صوم است یا قضا است یا گفت اگر تو نزدیکی کنی من ترا طلاق است یا غلام من آزاد است

[illegible]

محمد بن الحسن
من قریب ما یلیق
ولا یقطر من
الارض فی
الکثیرة فوفی

ضمائم
لذمه المال
وطاقت ورو
مكتوب الخلق
مكتوب الخلق
مكتوب الخلق
مكتوب الخلق
مكتوب الخلق
مكتوب الخلق

هم روا باشد و چنانچه بده و عتاق چون جانب نزوج بود در طلاق پس اگر منده را بشرط قبول او ببال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی همین باشد مسئله اگر زنی مهر نوج خود را گفت چهارم با من خلع کن
بشرط آنکه اخبار باشد نوج در سها بخل قبول کرد یا مردی مهر نوج خود را گفت که با نقدر از مال تو خلع کردم بدین
که تا سه روز نترسای باشد و نوج قبول نمود و نوج یک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد و طلاق واقع شود
واجب گرد و اگر رد در چهار طل نشود و رد یک صدا حدیه خلع از یکجا شد بشرط خیار و او بنود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گرد و چنانکه در غیره مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مهر نوج خود را گفت دیر و زایل درم تر طلاق
یا درم تو قبول نکردی و نوج گفت من قبول کردم قبول نوج بسوگند مقبر بود و اگر بالغ مشتری گفت دیر و زایل
این قلام را بپردازم تو فرو ختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قبول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بالغ فرو ختم او را است قبول مشتری ببارانکه فرو ختم بی قبول غیبا شایس بعد از آن که گفت تو قبول نکردی
موجع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق نوج حکم است و در عین بدل لازم نبود پس بقول
نوج او را بر نباشد و چون نوج منکر است و نوج مدعی بر آن قول نوج بسوگند معتبر بود مسئله میالالت یکدیگر ساقط
حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مرد دیگر را گوید تا بری ساختم که انی جامع الیوم و در بر آن میگوید اگر کی مرد دیگر را
تا بری ساختم و دیگر قبول نمودن برین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی از
درم باشد و پس اگر گفتن مهر بدهم بر نوج خود خلع کند بر نوج از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید و اگر بعد از گرفتن مهر
بدهد درم نوج خلع نمود غیر از صد درم بر نوج هیچ نباشد اگر چه مهر بنده عین بود و در نوج باشد که انی البرمان
در جامع الیوم میگوید مختار است که چه نوج از مهر خود را بدهد به نوج خلع نوج خود رد کند اما سکنی و نفقه مدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای بیع و جز آن خلع ساقط نشود مگر نفقه مدت که اگر در خلع قوطا را شرط کرده باشد
آن نیز ساقط نشود مسئله اگر مردی دختر نا بالغ خود را از مال بی نوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و مهر او
ساقط نگردد و در صح روایتین طلاق بائن واقع شود که انی جامع الیوم مسئله اگر مردی دختر نا بالغ خود را
بر نوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردید اگر نوج بدل تا نوج و نوج شرط کرد
و نوج از ازل قبول است چنانکه میدانیکه خلع چیزی نیست و خلع چیزی نیست و میان هر دو تمیز میکند

و چون شمشیر ز روی
 از دینا تم منیا
 علیه انظر الیه
 و لو انما قال لیا
 علی کفری اورا
 او منک و شیدا
 رو خدا از کفر
 و کفر حرم
 و کفر و کفر

التي هي في غير
الاستغفار والتفارة
والاستغفار والتفارة
والاستغفار والتفارة
والاستغفار والتفارة
والاستغفار والتفارة
والاستغفار والتفارة
والاستغفار والتفارة

[Handwritten signatures and stamps at the bottom of the page]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين وأفضلهم

خود را گفت تو بر من حرامی مثل مادر من هر چه از طلاق و طهارت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیست مگر آن
باشد نزد یک ابو یوسف ایستاده است و نزدیک امام محمد طهارت کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل اشیاء
مادر من طهارت بود اگر چه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله طهارت واقع شود مگر بزوجه خویش اگر گنیزد خود
طهارت کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر طهارت کرد بزنی که او را بی اذن او منقطع فصولی در نیت است و بعد از طهارت آن
زن نکاح ویرا با خود جایز نیست طهارت واقع نشود مسئله هر که بر زنان خود گفت شما بر من مثل طهارت
مسئله طهارت کرد و بر او کفارت لازم شود فصل در کفارت مسئله کفارت طهارت از او کردن
بند است بنیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگر چه کاف بود غلام و کنیز و صغیر و کبیر و انچه که بر او
پس اگر بنیت کفارت از او کرد و از کفارت نبود اگر چه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافز و نبود مسئله اگر بزد که را که بکند شود یا کور که یک چشم باشد در کفارت از او کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شود و یا بهر دو چشم کور باشد و انبند و نیز که جنس منفعت وی نرفته است مسئله بنده
یکدست و یکپای و بر اختلاف بریده اند جایز است که او را به نیت کفارت از او کند زیرا که جنس منفعت و سلب
است مسئله کتاب در کفارت از او کردن رو بود مگر آنکه چیزی را از بدیل کفارت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را بنیت کفارت خریدن رو بود و بجز خریدن از او شود و کفارت ساقط گردد مسئله از او کردن
نصف بنده یا بنیت کفارت بعد از آن باقی آن را بآن نیت رو بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که کسی
لا یعقل را در کفارت از او کند اما آنکه گاه دیوانه شود گاه بهشیار گردد جایز است که او را در وقت بهشیاری
در کفارت از او کند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو او را یا هر دو گشت دست او را یا هر دو پای او را بریده باشد
در کفارت از او کند و نیز جایز نیست بنده را که یک دست و یک پای او از یک جانب او بریده بود یا در هر دو گشت
از هر دو دست وی سه گشت را بریده باشد کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که مدبر را در کفارت
طهارت از او کند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشرک را بعد از آن نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد نماید
زیرا که چون وی حصه خود را آزاد کرد و حصه شریک وی نقصان یافت بنا بر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیه بحلی پس باز او کردن بنده و جنس کفارت ادا نشود و نیز در کفارت ادا شود مگر آنکه

۱۱۹

در نیت کفارت از او کردن
اگر چه او را در وقت بهشیاری
در کفارت از او کند و نیز جایز نیست
بنده را که هر دو او را یا هر دو گشت
دست او را یا هر دو پای او را بریده
باشد در کفارت از او کند و نیز جایز
نیست بنده را که یک دست و یک پای او
از یک جانب او بریده بود یا در هر دو
گشت از هر دو دست وی سه گشت را
بریده باشد کذا فی جامع الرموز مسئله
جایز نیست که مدبر را در کفارت
طهارت از او کند و نیز جایز نیست
که نصف بنده مشرک را بعد از آن
نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد
نماید زیرا که چون وی حصه خود را
آزاد کرد و حصه شریک وی نقصان
یافت بنا بر آنکه دوام بندگی در آن
متعذر است کذا فی حاشیه بحلی پس
باز او کردن بنده و جنس کفارت ادا
نشود و نیز در کفارت ادا شود مگر
آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين وأفضلهم

صورت از بچگی که قنایت نکند و نزد یک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی همین کند مسئله اگر بنده ظاهر شود
دوماه روزه دارد و جایز نیست که خواص او بحال از بکفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بعبادت او
باب اللعان و آن عبارت است از شهادت های که موکد بگویند بپند و مقرون بعین و غضب بودند
کذا فی حاشیه بچگی مسئله هرگز نه عقیقه خود را که متهم بزمانیت و شتم بزمانه او یا بعد از یک روز و ثلاث
و می دلد او را گفته از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوجه او را بچوب شتم مطالبه کرد بزوج حاکم او
و اگر وی از لعان انکار کند او را حکم است تا آنکه لعان کند یا بکذب خود اقرار نماید و اگر کذب اقرار کرد حد قذف
لازم آید و اگر لعان کرد بزوج نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان ابا او و چوب کشید یا آنکه لعان کند یا قول
بزوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول بزوج را تصدیق کرد و لعنت لدا و ثابت شود بزوج حد زنا لازم نیاید اگر
زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق نکند و ولد از بوجه سپارد و بکلیت باین واقع شود و اگر پیش
تفریق قاضی یکی برود دیگر او را شت شود کذا فی حاشیه بچگی صورت لعان بزوج است که چهار مرتبه بزوج
بگوید شهادت با صدق فیما رصیتها بین الزنا یعنی گواهی میدهم بخدا ای که من صادقم در آنچه بگفته
گفتم زوجه را بمرتبه پنجم بگوید لعنه الله علیه ان کان کاذبا فیما را ما بین الزنا یعنی لعنت خدا بزوج اگر
در آنچه بزوج نسبت کرده است دروغی باشد و بگفتن بچوب زوجه شت میکند و صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید
شهادت با صدق ان کان کاذبا فیما را یعنی گواهی میدهم بخدا ای که من صادقم در آنچه بگفته گفتم
بمن از زنا و مرتبه پنجم بگوید لعنه الله علیها ان کان صادق فیما را ما بین الزنا یعنی غضب خدا ای بزوج اگر بزوج
صادق است در آنچه نسبت کرده است بن از زنا و صورت لعان بچوب زنا یعنی ولد بگوید و اگر بگوید و دو شتم
واده است بزوج لعان کند مسئله اگر بزوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش ازین او را حد قذف زده است لعان حاکم
شود و ولد لازم گردد زیرا که بزوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه بگوید یا کافره باشد او را حد قذف زده است
صحبیه یا مخونه یا زانیه بود از زوج حد لعان بزوج و ساقط گردد زیرا که زوجه عقیقه از اهل شهادت نیست مسئله
اگر بعد از لعان و تفریق قاضی بزوج خود دروغی ساخت نکاح بزوج بر وی حلال شود و حد قذف بر وی لازم
رود زیرا که در میان ایشان لعان نمائند و آنکه بگوید علیه السلام بنی فرموده است که لعنت الله علیهم ان لم یحسموا
للعان و لعنه الله علیه ان لم یحسموا

بانی مانند آن است مسئله اگر چه از لحاظ و تفریق نوع شخصی را و شش ماه و اولاد حد فزاید زودتر یا زودتر
اگر گنگه زودتر خود را بشارت خف کرد و همان لازم نشود و حد فزاید واجب نکرد و زودتر که همان و حد غیاب باشد
تقدیر صحیح و قد فک گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر نفع مرد و خود
گفت که حل تواند من نیست نزدیک امام همان لازم نشود و نزدیک صاحبیه اگر در کم از شش ماه نماند لازم
و میل برود و ترجمه کند و اگر گفت تو زودتر کرده و حل تواند من نیست لکن اگر چه و فی ثبوت ثابت ماند زیرا
همان برای خوف بزن نیست نه برای اخی حمل مسئله هر که بعد از زایدین زودتر در ایام مبارک با وی یا زودتر
سباب ولادت گفت این مقدار من نیست نسبت ثابت نشود و همان لازم آید و اگر بعد از این مدت گفته است نجیب
ثابت شود و همان را اگر چه و بدانکه ایام مبارک با وی تعیین نیست یک شش ماه است سه روز است و دیگر است و زودتر
با اعتبار حقیقه کذا فی جامع البرهان مسئله اگر نفع شخصی یک حمل دو ولد زاید و نفع وی گفت و ولد اول از من
و ثانی از من است حد فزاید بر نفع و خجسته زیرا که بکذب خود اقرار نموده است بنابراین چنانکه میا ولادت
شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق شوند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست همان لازم آید
زیرا که فزاید کرده است و وجه حقیقه خود را و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد فزاید و حقیقه و تقدیر
نسب هر دو ولد از نفع ثابت شود زیرا که با قریبی اقرار دوم لازم آید بنا بر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند که
باب الحین مسئله و چنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد پس هر که بر یک زن از زمان خود قادر نباشد
در حق آن زن چنین بود اگر چه بر دیگران قادر باشد کذا فی شحاح الحی مسئله اگر نفع چنین ظاهر شد چنانکه
وی خود اقرار کرد که بر زن خود قادر نشدم باید که قاضی ویرانامیک قمری مهلت دهد و هوامیج و بر او حسن
شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی صد و شصت و پنجاه و سه یا چیزی از روز ششم و سال قمری داده
ماه است که آن صد و پنجاه و چهار روز است یا چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آنرا در ترجمه ذکر نمود مسئله
اگر نفع را که چنین است کیل یا هفت ماه و رمضان را و ایام حیض زودتر را و حساب اعتبار کند و ایام
یکی از آن بر دو اعتبار کنند پس اگر در این تمام مدت هرگز نفع بر او نماند قاضی بطلب جبرایات

فقد انزل الله على النبي صلى الله عليه وسلم الكتاب المبين

[illegible]

[illegible]

سنة ١٢٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين

سه ماه خون دیده پشت حیض باشد و عده نادر اجل کند بنا بر اختیار عدل است و احتساب بر اینیه همین را اختیار کرده است لیکن مخالف اکثر معتبر است که از فهم من جامع الیوم و غیره و بر و اتیه ابو علی و قاق اگر زنی بعد از حکم بایاس می خون دید حیض نبود و بایاس باطل نگردد و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد زیرا که در وقت خود نیست و بنا بر روایت اول آن نکاح فاسد و گذرانی جامع الیوم مسئله زنیکه پس بایاس است بحیض عده نشسته و بعد از گذشتن یک حیض باید و حیض خون نوی منقطع شد از سر سه ماه عدت است و آنچه از حیض و طهر گذشت سه است آنرا در حجت نیاید زیرا که عطلاق گوید که از ابتدا بایاس واقع شده است گذرانی جامع الیوم مسئله زنی در عدت بود شخصی شبهه با وی طوی کرد برای این طوی عدت دیگر لازم شود و میان هر دو عدت تداخل باشد چنانکه از عده اول باقی مانده است از هر دو عدت محسوب و آنچه بود از تمام شدن عدت اول از عدت دوم باقی مانده است آنرا تمام کند مثلاً اگر از عده اول یک حیض باقی مانده است این چهار روز و دو عده شمار کند و برای عدت دوم و حیض دیگر نشیند و اگر در ابتدا عده طوی کرده است یک عده هر دو عده ساقط شود و یک عدت بترسد و عده کرد و گذرانی حاشیه بچلی و نزد یک امام شافعی اگر طوی بشبهه از زوج آن زن است که زن در عده آن زوج بود در هر دو عده تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله و طلاق و موت حساب عده از وقت طلاق و موت بود اگر چه زوج را آن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عده زوج را آن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است آنچه مانده است تمام کند مسئله اگر زوج گفت عده من تمام شده است و زوج انکار نمود قوی زوج بود که معتبر بود مسئله اگر شخصی زوج خود را طلاق بآئن داد و پیش از آنکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از طوی حطلاق دیگر داد و نزدیک شصت تمام مهر و احوال و از سر عدت لازم کرد و زیرا که اثر طوی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است پس گوید که طوی در نکاح ثانی واقع شده است و نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را تمام کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیرا که پیش از طوی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم نیاید زیرا که عده اول نکاح ثانی ساقط شده و طلاق ثانی بنا بر دلیل امام محمد عده لازم نیامده است مسئله اگر زنی زوج خود را که در میه است طلاق داد و نزدیک امام اگر این میه متعده نیتند عدت لازم نیاید

و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت نکاح کرد و بعد از آنکه عدت تمام شد و عده طوی نکاح فاسد است و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت طلاق داد و بعد از آنکه عدت تمام شد و عده طوی طلاق صحیح است و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت زوج خود را که در عده است طلاق داد و بعد از آنکه عده طوی طلاق صحیح است و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت زوج خود را که در عده است طلاق داد و بعد از آنکه عده طوی طلاق صحیح است

۱۲۵

و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت نکاح کرد و بعد از آنکه عدت تمام شد و عده طوی نکاح فاسد است و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت طلاق داد و بعد از آنکه عدت تمام شد و عده طوی طلاق صحیح است و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت زوج خود را که در عده است طلاق داد و بعد از آنکه عده طوی طلاق صحیح است و اگر زنی در عده طوی کرد و در آن وقت زوج خود را که در عده است طلاق داد و بعد از آنکه عده طوی طلاق صحیح است

و اگر متفق نشوند و از آنرا اعتبار میکنند عده واجب شود و نزدیک صاحبیه عدت لازم شود اگر چه معتقد این نباشند اما اگر
 حریه طلاق و دو با اتفاق عدت لازم نیاید و اگر مسلم و زنی که طلاق داد عدت و حیض که کافی طلع امروز
 اگر زنی منکوحه حریه از او حریه بد اسلام آمد و قصد کرده است که باز بار حریه برود بر وی عده لازم نشود
 مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد که کافی جامع امروز و نیز در نیت که اگر زنی یا حریه حامله بود عده
 بوضع حمل باشد و در ویست از امام که کچا حریه پیشین وضع حمل بود و دیگر نوح طوطا وضع حمل مطلق با و بی او
 و هو اختیار اگر کسی که کافی محیط مسئله زنی باله مسئله که در عقد طلاق با آن بود یا در عقد موت باشد و ایام خود
 آرایش نکند چنانکه جانیه عفرانی و مصفوی بنوشند و چنانکه می کنند و خوشبو نالد و در سر روغن اندازد اگر چه
 نباشد و سر نکند مگر آنکه عذر بود و ضرورت باشد چنانکه قهر بود و غیر آن چنانکه بگردد یا بر این علاج چشم
 مسرعه یا روغن محتاج شود که کافی جامع امروز مسئله آنم که در عدت عتق یا موت بود و بر ترک زینت باشد
 و نیز زینت که در عدت نکاح فاسد بود و او ترک زینت نباشد زیرا که دفع نکاح فاسد و حیض پس یکا فسخ
 مسئله زن که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر به اشارت و کتات
 خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح ویرا ذکر کرد و احتیاج خود بر وجیه و حسن خلق خود بر زبان بیان نمود و او باشد که زنی
 جامع امروز و تفصیل خطبه معنی آن در ترجمه کورست مسئله متعه طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب
 خانه خود برون آید لکن که تعالی و لا تخوین من بیوتهن و لا یخرجن کذا فی المله و یستعد موت را جایز است اما اگر
 شب خانه خود باشد نیز که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا در نصف شب بر کاهل کردن
 نفقه برون آید مسئله زنی که بر وی عقد حبس شود و خانه نوح خود عده را تمام کند مگر آنکه از خانه بر آورده شود
 چنانکه خانه عاریتی باشد و صفا خانه از آن برون کند یا در خانه بی بی بی یا بسبب خشن یا عوق شدن خوف
 تلف شدن مال باشد که کافی جامع امروز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته شد
 پس بین همه صورتها نه چهارست هر جا که و اندر بود که کافی جامع امروز مسئله اگر زوجه در عقد طلاق
 بود میان خانه برده کند و اگر خانه تنگ باشد جایز نیست که زوجه از آن خانه بر آید و اولی بر آمدن نوح است که
 جامع امروز و نیز اگر نوح فاسق باشد اولی است که از خانه بر آید و اگر نوح بر آمد جایز بود که کافی جامع امروز و نیز

[illegible]

فصل ششم در بیان ایشان زنی را که از او طلاق مانع بود مسئله اگر شخصی در سفر زوجه خود را که با وی همراه
 است طلاق باین ادیانج زنی که با وی همراه است در سفر بود و زوجه در حاکم است که آن موضع اقامت و از جای که
 برآمده است از سه روز که کمتر است رجوع کند در اینجا جادیت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای
 قصد دارد بچکام از سه روز که کمتر بود و زوجه را خیار است از هر دو جای که داند برود اگر چه با وی محرم نبود
 و او ای است که رجوع کند تا در منزل نفج خود عده نشیند و بقول امام حنسی از هر دو طرف جانب او بخت کند
 از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جای که برآمده است سه روز راه بود و در جای که قصد کرده است کمتر از آن
 بجای قصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزدیک امام عده را همچو جای تمام کند اگر چه با وی محرم باشد زیرا که
 برآمدن عده حرام است اگر چه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبیه که با وی محرم باشد برآمدن
 حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی برآمدن مباح است حرمت برای سفر بود و آن بحکم مرفوع شد پس چون برود
 حتما برآمدن این جایز نشود و آنکه در جانب برآمدن حکم آن بر قبضه مذکور شد **باب النسب و الحضانة** مسئله
 حضانة یعنی تربیت کودک است که ذاتی جامع الرمز مسئله اگر شخصی مرزنی را گفت اگر در انکاح کنتم و می
 باشد و چون در انکاح کردی از انکاح بعد از شش ماه زانید نسب و لا از انکاح ثابت شود و مهر زوجه برود
 لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای انکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در شریک انکاح ریشه باشند
 و در تمام این اشیاء جماع شده باشد و معلوم نیست که علق از انکاح مقدم شده است یا موقوف بر انکاح پس علق را انکاح
 برقرار نیست محل مکین یا آنکه اگر علق مقادیر انکاح نباشد زوجه قادر است که همان کند چون وی همان کند و اگر
 با حق نفی شود و ما نفی کردیم که با وجود امکان که در روز از فروش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عده طلاق رجعی پیش از آنکه
 بگذشتن عده خود را کرده باشد در وقت طلاق یا زیاده از آن و زنی که ثابت است و زنی که احتمال
 که علق در وقت طلاق باشد و زنی که در وقت طلاق یا زیاده از آن و زنی که ثابت است و زنی که احتمال
 ثابت نشود زیرا که نسبت وقت ثابت نگردد که از وقت طلاق در کم از شش ماه زانید یا چنانکه می آید مسئله اگر زنی
 طلاق فرج در دو سال یا زیاده از آن فرزند آرد بر علق ثابت شود و در صورت اول زوجه از رجوع جدا گردد زیرا که علق
 پیش از طلاق متبرکیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق متبرکیم رجوع ثابت شود و رجوع حاکم است پس ثابت نشود

فصل ششم در بیان ایشان زنی را که از او طلاق مانع بود مسئله اگر شخصی در سفر زوجه خود را که با وی همراه
 است طلاق باین ادیانج زنی که با وی همراه است در سفر بود و زوجه در حاکم است که آن موضع اقامت و از جای که
 برآمده است از سه روز که کمتر است رجوع کند در اینجا جادیت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای
 قصد دارد بچکام از سه روز که کمتر بود و زوجه را خیار است از هر دو جای که داند برود اگر چه با وی محرم نبود
 و او ای است که رجوع کند تا در منزل نفج خود عده نشیند و بقول امام حنسی از هر دو طرف جانب او بخت کند
 از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جای که برآمده است سه روز راه بود و در جای که قصد کرده است کمتر از آن
 بجای قصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزدیک امام عده را همچو جای تمام کند اگر چه با وی محرم باشد زیرا که
 برآمدن عده حرام است اگر چه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبیه که با وی محرم باشد برآمدن
 حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی برآمدن مباح است حرمت برای سفر بود و آن بحکم مرفوع شد پس چون برود
 حتما برآمدن این جایز نشود و آنکه در جانب برآمدن حکم آن بر قبضه مذکور شد **باب النسب و الحضانة** مسئله
 حضانة یعنی تربیت کودک است که ذاتی جامع الرمز مسئله اگر شخصی مرزنی را گفت اگر در انکاح کنتم و می
 باشد و چون در انکاح کردی از انکاح بعد از شش ماه زانید نسب و لا از انکاح ثابت شود و مهر زوجه برود
 لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای انکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در شریک انکاح ریشه باشند
 و در تمام این اشیاء جماع شده باشد و معلوم نیست که علق از انکاح مقدم شده است یا موقوف بر انکاح پس علق را انکاح
 برقرار نیست محل مکین یا آنکه اگر علق مقادیر انکاح نباشد زوجه قادر است که همان کند چون وی همان کند و اگر
 با حق نفی شود و ما نفی کردیم که با وجود امکان که در روز از فروش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عده طلاق رجعی پیش از آنکه
 بگذشتن عده خود را کرده باشد در وقت طلاق یا زیاده از آن و زنی که ثابت است و زنی که احتمال
 که علق در وقت طلاق باشد و زنی که در وقت طلاق یا زیاده از آن و زنی که ثابت است و زنی که احتمال
 ثابت نشود زیرا که نسبت وقت ثابت نگردد که از وقت طلاق در کم از شش ماه زانید یا چنانکه می آید مسئله اگر زنی
 طلاق فرج در دو سال یا زیاده از آن فرزند آرد بر علق ثابت شود و در صورت اول زوجه از رجوع جدا گردد زیرا که علق
 پیش از طلاق متبرکیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق متبرکیم رجوع ثابت شود و رجوع حاکم است پس ثابت نشود

که قاضی در میان ایشان زنی را که از او طلاق مانع بود مسئله اگر شخصی در سفر زوجه خود را که با وی همراه
 است طلاق باین ادیانج زنی که با وی همراه است در سفر بود و زوجه در حاکم است که آن موضع اقامت و از جای که
 برآمده است از سه روز که کمتر است رجوع کند در اینجا جادیت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای
 قصد دارد بچکام از سه روز که کمتر بود و زوجه را خیار است از هر دو جای که داند برود اگر چه با وی محرم نبود
 و او ای است که رجوع کند تا در منزل نفج خود عده نشیند و بقول امام حنسی از هر دو طرف جانب او بخت کند
 از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جای که برآمده است سه روز راه بود و در جای که قصد کرده است کمتر از آن
 بجای قصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزدیک امام عده را همچو جای تمام کند اگر چه با وی محرم باشد زیرا که
 برآمدن عده حرام است اگر چه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبیه که با وی محرم باشد برآمدن
 حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی برآمدن مباح است حرمت برای سفر بود و آن بحکم مرفوع شد پس چون برود
 حتما برآمدن این جایز نشود و آنکه در جانب برآمدن حکم آن بر قبضه مذکور شد **باب النسب و الحضانة** مسئله
 حضانة یعنی تربیت کودک است که ذاتی جامع الرمز مسئله اگر شخصی مرزنی را گفت اگر در انکاح کنتم و می
 باشد و چون در انکاح کردی از انکاح بعد از شش ماه زانید نسب و لا از انکاح ثابت شود و مهر زوجه برود
 لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای انکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در شریک انکاح ریشه باشند
 و در تمام این اشیاء جماع شده باشد و معلوم نیست که علق از انکاح مقدم شده است یا موقوف بر انکاح پس علق را انکاح
 برقرار نیست محل مکین یا آنکه اگر علق مقادیر انکاح نباشد زوجه قادر است که همان کند چون وی همان کند و اگر
 با حق نفی شود و ما نفی کردیم که با وجود امکان که در روز از فروش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عده طلاق رجعی پیش از آنکه
 بگذشتن عده خود را کرده باشد در وقت طلاق یا زیاده از آن و زنی که ثابت است و زنی که احتمال
 که علق در وقت طلاق باشد و زنی که در وقت طلاق یا زیاده از آن و زنی که ثابت است و زنی که احتمال
 ثابت نشود زیرا که نسبت وقت ثابت نگردد که از وقت طلاق در کم از شش ماه زانید یا چنانکه می آید مسئله اگر زنی
 طلاق فرج در دو سال یا زیاده از آن فرزند آرد بر علق ثابت شود و در صورت اول زوجه از رجوع جدا گردد زیرا که علق
 پیش از طلاق متبرکیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق متبرکیم رجوع ثابت شود و رجوع حاکم است پس ثابت نشود

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول در بیان طلاق
 و در صورت ثانی علق در عده باشد و رجوع ثابت شود زیرا که اگر مدت حمل مساوی است مسئله اگر زن طلاق
 بطلان با آن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد و نسب لدان ثابت شود زیرا که ممکن است که علق در زمان
 نخل باشد اما اگر بعد از دو سال زاید نباشد لدان ثابت نشود و اگر آنکه رجوع بگوید که این ولد از من است زیرا که چون رجوع دعوی
 کرد و دوازده ماه است میگویم که در عده شبیهه مطی کرده باشد بدان نسبت ثابت شود مسئله اگر زن در ماه بعد از طلاق
 کم از نه ماه فرزند آورد و نزدیک طرفین نسب لدان ثابت شود و اگر نه نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه است که
 قبل از رجوع نزدیک ابو یوسف اگر طلاق رجعی است در بیعت و نفقت ماه نسبت ثابت شود زیرا که آیه است و در آن
 مدت حمل اگر طلاق با آن است دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق یکدشتن عده قرار نکرد و همان
 که وقت طلاق حامله باشد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله اگر زن معتده قرار کرد که حدین تمام شده است
 و از وقت او را پیش از نشش ماه فرزند آورد و نسب لدان ثابت شود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از آن
 زاید نسبت ثابت نشود زیرا که خبر یکدیگر او را اهل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من بعد از فرزند آوردم
 و زوجه و ولادت او را نکاح نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا رجوع آن او را کرده بود شهادت یک تن نسبت لدان
 شود و اگر در دعوای یکدیگر و در زن بر ولادت او گواهی دادند باینکه زوجه تنها در خانه خالی درآمد و میان بر وفایه می
 کرد و از ولد شنیدیم یا ولد احشیم خود دیدیم بر نسبت ثابت شود اگر چه حمل ظاهر نباشد و زوجه آن او را نگرفته باشد
 و نزدیک صاحبیه هم صورتها شهادت یک تن کفایت کند مسئله اگر زنی در عده پیش از دو سال فرزند آورد
 و نسب ثابت شود و اگر معلوم نیست که کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن با او را در زمان ثابت کرد مسئله
 اگر زنی بعد از نخل شش ماه فرزند آورد و نسب ثابت شود و اگر رجوع نکاح نمود شهادت یک تن ثابت کرد و اگر
 بعد از شهادت از ولد نکاح کرد که از من نیست هر دو همان گفتند و اگر کم از شش ماه فرزند آورد و نسب می باشد
 نشود مسئله اگر زنی بعد از نخل فرزند آورد و دعوی کرد که از نخل شش ماه آوردم و زوجه دعوی کرد که کم از شش ماه
 نزدیک امام بی سواد قول نوجه خبر بود زیرا که ظاهر نیست که ولد از نخل است ناز از نام مسئله اگر شخصی طلاق رجعی
 خود را بولادت وی معلوم کرد بعد از آن یک تن بولادت وی گواهی داد و نزدیک امام طلاق واقع نشود و فرزند
 صاحبیه واقع شود زیرا که بگوای یک تن ولادت ثابت شود پس تبعیت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

کچھ تو ان کے لئے ہے جو ان کے لئے ہیں

و قد روي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رجلا قال يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا

ولادت بنا بر ضرورت ثبات شود و در طلاق بچهر ضرورت نیست بآنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که هر واحدی که بگوید
 شود تابع منوع نباشد مسئله اگر زنی بچهار بار که در بعد از ان طلاق او را بر ولادت او حلق نمود و زوجه دعوی
 ولادت را نزد یک امام بی شهادت طلاق واقع شود و در صحابه بی شهادت و طلاق واقع شود دلیل و قیاس
 در ترجمه کورست مسئله اکثریت حمل وصال اقل آن ششماه مسئله هر کس که کنیز شخصی را نکاح کرد و بعد از ان او را حرام
 بعد از خریدن در کم از ششماه فرزند آورد بی دعوت نسب که ثابت شود زیرا که معلوم شده که علوق وقت نکاح بود و ولد
 منکوحه در ثبوت نسب احتیاج به دعوت نباشد و اگر ششماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت نشود زیرا که چون
 علوقی حادث است آنرا بر اقرب اوقات حمل کنیم که آن بعد از خریدن است پس بی دلالتی که کنیز است نه منکوحه
 و نسب که کنیز کی بی دعوت ثابت نشود مسئله اگر شخصی هر کنیز که خود را گفت اگر شکم تو ولد است از من است بعد از ان یک
 بر ولادت آن گواهی داد و نسب که ثابت شود و کنیز که ام ولد او گردد مسئله شخصی هر دیگر را گفت این ولد من است
 و بی ولد او تواند بعد از ان مقرب بر مادر و ولد گفت این پس من ولد من است و من زوجه دیم اگر زوجه معروف
 بحریم است و معروف است که مادر آن ولد است نسب ثابت شود و هر دو از معروف و ارث گردند زیرا که ولد او من است
 بر طوطی آن زوجه حلال بودن طی حرمه موقوف است بر نکاح صحیح پس اقوال بولد او است بر وجهی مادر آن اگر حرمه بود
 معلوم نیست و وارث گفت این ولد من است زوجه وارث نکود و فصل در حصانه مسئله برای تربیت صغیر اول
 مادر است اگر چه او را از زوج خود غیری شده باشد و اگر مادر بگوید یا با غیر منجمت بزوج کرد برای تربیت بی
 مادر مادر است هر چند بالار و بعد از ان مادر پدر است بعد از ان خواهر مادر است بعد از ان
 پدری بعد از ان خاله درسی پدری است بعد از ان خاله درسی بعد از ان خاله درسی بعد از ان عمه درسی پدری است بعد از ان
 عمه درسی بعد از ان عمه پدری زیرا که اهل در بنیاب مادر است پس قرابتی که از جانب مادر باشد مقدم بود از قرابتی
 که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکور را از او بشوند اگر چه وصیه بودند زیرا که کنیز که را وام ولد را
 حق تربیت و ولد خویش است مسئله اگر کودک مسلم بود و مادر وی ذمی نباشد تا آنکه دین را عقل کند یا بدان
 لغت گیرد مادر را حق حصانه است چون دین را فهمیدن گرفت با خوف شد الفت گرفتن را کفر از مادر کشید شود
 مسئله زنیکه با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است و اراق حصانه آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر

و قد روي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رجلا قال يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا

و قد روي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رجلا قال يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا

و قد روي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رجلا قال يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا فقلت يا ابا عبد الله اني قد تزوجت امرأة فوجدت بها ولدا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرضين والسموات
والمؤمنين الذين هم أئمتنا في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسائنا في كل عصر وجماعة
والذين هم حكامنا في كل شأن وأمر
والذين هم صلوات الله عليهم أجمعين

صغير عام صغير نكاح کرد یا مادر او صغير پدر او صغير از نكاح خود حق خصمانه ساقط نشود و اگر نكاحی که با غیر محرم بود
زائل شد حق خصمانه یا زد گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود شود و حق خصمانه بر عصبه بود به ترتیب شش یعنی
اول پدر است بعد از آن پدر پدر بعد از آن برادر و برادر بعد از آن برادر پدر بعد از آن برادر برادر و برادر
بعد از آن برادر برادر بعد از آن عم است بعد از آن برادر عم و اگر چند شخصی خصمانت در یک درجه باشند اول ادرع
بعد از آن دیرینه سال گذانی جامع الیوم مسئله صبیحة العصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسبان
و غیر نفاسق مابین که در دم راجعها آموزه خوانند کنند اگر چه عصبه محرم بود چون عم و برادر گذانی شش لایحی مسئله
که کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بختا نام شافعی که نزدیک می اگر کودک مختار است از والدین با هر که خواهد
باشد گذانی جامع الیوم مسئله احق است برای خصمانه صغير او یا مادر او تا آنکه صغير خود بخورد و خود نموشد
و خود جامه بپوشد و خود سنجاکند و در سنجک شدن از این احتیاج بدیگری نباشد گذانی جامع الیوم و از این جهت
سال مقدار که دهاند احق و خصمانت صغيره نامد یا مادر او را درست تا آنکه حیض بیاید و نزدیک نام محمد تا آنکه
شش بهانه شود و بهر جهت است از زمان احق است و صغيره غیر مادر یا مادر تا آنکه شش بهانه گردد مسئله مطلقه
جایز نیست که بعد از عدلت و صغيره را بفرستد مگر بطن صلی خود که نكاح وی در انجا شده باشد اما اگر کجایی بره که
رنج او دل خود را دیده باز نبرل خودش تواند کرد و او باشد و در جامع الیوم می آید این وقتی است که از ده بخت
تا ده بشیرد اما اگر از شهر دیده بر در و نباشد اگر چه نزدیک بود و غیر مادر را بر گزید و انبوه اگر چه نزدیک باشد باب
النفقة مسئله نفقة و کس و نزل برای زوجه که قابل و طی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال مرد و بر نوج و یا
شود و ازاد باشد نوج یا بنده بود گذانی جامع الیوم مسئله اگر چه بر و طی وی قادر نباشد زیرا که اگر نوج
بر و طی او قادر نبود مانع از جانب نوج است اما اگر زوجه قابل و طی و دوائی و طی نباشد نفقة وی بر نوج و یا
زیر که مانع از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر نوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقة وسط لازم گرد و همین حکم
است عکس آن و نزدیک نام شافعی در همه حال معتبر حال نوج است و در جامع الیوم میگوید یکسوت مثل نفقة
است در همه حال مسئله اگر زوجه بختا باشد و نوج او بختا باشد نفقة او بر نوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه نوج یعنی شود نفقة او بر نوج بود مگر آنکه فیض او در انکس این حکم او حکم صغيره باشد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرضين والسموات
والمؤمنين الذين هم أئمتنا في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسائنا في كل عصر وجماعة
والذين هم حكامنا في كل شأن وأمر
والذين هم صلوات الله عليهم أجمعين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرضين والسموات
والمؤمنين الذين هم أئمتنا في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسائنا في كل عصر وجماعة
والذين هم حكامنا في كل شأن وأمر
والذين هم صلوات الله عليهم أجمعين

[illegible]

[illegible][illegible]

و در بابی بقدر قیمت آن برای خواجیه سخی کند و بزرگداشت صاحبیه بنام بنده آزاد شود و زیر که نزدیک ایشان محتاج چون
 حق متجری نمی شود امام میگوید احق از آنکه ملک است و ملک متجری میشود پس آن نیت متجری گردد مسئله اگر
 یک شریک از بنده مشترک حصه خود آزاد کرد و شریک بم را اختیار سعت که حصه خود آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سخی کند
 یا حق را بقدر آن ضامن گیرد و اگر آنکه متعلق معسر بود یعنی در راه جلد که در بدن او نیست و در وقت یک روز قیمت
 او را الگ نباشد که در آنی جامع امروز زیرا که چون متعلق معسر بود بر کفشان آن لازم نشود و میراث وی بقدر حصه هر دو
 هر دو را بود و اگر آنکه شریک بم بقدر حصه خود متعلق از ضامن گرفته باشد پس آن زمان متعلق بآنقدر بر بنده بر خیزد نماید یعنی بقدر
 ضامن از وی سخی کند و تمام میراث وی متعلق را بود و نزدیک حصه شریک دیگر را اختیار نیت زیرا که اگر متعلق شریک
 است متعلق از ضامن بگیرد و اگر فقیر است از بنده بقدر حصه خود سخی کند و در هر دو حال میراث تمام متعلق را باشد
 زیرا که احق بعضی احقان کل است نزدیک ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد
 دیگری او پس در بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سخی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزدیک صاحبیه اگر در دو
 معسرند برای هر دو بقدر حصه ایشان سخی کند و اگر هر دو موسرند یعنی هر واحد دارای طایفه بدن و قوت یک روز شریک
 را ملک است برای هیچکدام از سخی و ضامن خبری لازم نیاید زیرا که هر واحد سخی کرده است که شریک من حصه خود را
 آزاد کرده است و شریک آنرا نکرست و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگری معسر برای موسر
 و برای معسر هیچ لازم نشود زیرا که بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من در سقا
 است زیرا که متعلق معسر است و معسر میداند که مراد سعایت حق نیست بآنکه متعلق موسر است و بر لازم کردن حصه
 قدرت ندارد زیرا که مدعی عایه نکرست و مدعی بر دعوی گواه ندارد و بهتر تقدیر بنا بر انکار ایشان متعلق تا زمان تقاضا
 هر دو بر آن ارض و حق قوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را بپوشان کار در فرامعلق کرد و شریک دیگر
 متعلق کرد و آزادی او را بنا بپوشان کار در فرامعلقانگی گفت که اگر فرایزد رخانه در آید تو آزادی دیگری گفت اگر
 فرایزد رخانه نذر آید تو آزاد و در هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و نصف باقی برای هر دو سخی کند و نزدیک امام
 در تمام سخی کند زیرا که سیکه از جانب وی آزاد کرد و دو حصه سخی و سخی قط شود و چون این محمول کفایت آن کرد اما سیکه نصف
 بنده بقیه آزاد شده است پس نصف سخی قط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط حصه

[illegible]

علامت دارد و غلام که حاضر بود گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از ایشان غایت و سیوی حاضرند و یکی باز گفت یکی از
 آزاد و یکی سیام غلام میگوید و گفت حاضر بود و سیام آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد کرد و از دو دیگر یک واحد
 و گفتن و هم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد دلیل بر دو در جزیه کور است و اگر خواهی که در فرض است
 این گفت و بعد از موت خواهر ایشان او قبول نمود و خواهر را نیز غلام مال گیر نیست و نیست هر سه غلام برابر است و هر
 شصت غلام را چون سهام است و هفت حصه اعتبار کنند و غلام میگوید و گفتن حاضر مانده است از آن سه حصه هفت
 آزاد شود و در قیمت چهار باقی میماند و از هر واحد دیگر دو حصه آزاد شود و هر یکی دو قیمت پنج باقی میماند و از یک واحد
 شصت حصه اعتبار کنند و غلامی که حاضر مانده است هفت حصه آزاد شود و در قیمت سه باقی میماند و از آنکه غایت شده است دو حصه
 و در دو قیمت چهار قسمی کند و از غلام میگوید داخل شد یک سهم آزاد شود و در باقی پنج سهم کند و اگر توضیح این را خواهی که بر جزیه
 که حاضر بود گفت یکی از شما طلاق بعد از آن چون یکی از این غایت و سیوی حاضر شد و یکی باز گفت یکی از شما طلاق
 از هر یک که حاضر مانده است شش قط شود و از هر یک که گفته است دوشن قط کرد و در هر یک که حاضر شده است شش
 شود زیرا که گفتن اول نصف هر یک شش ساقط شده است و آن شش که است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه
 گفته است پس از هر واحد ربع ساقط شود که آن دوشن است و گفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع تمام
 است و آن شش که است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک شش از هر واحد ساقط شود
 پس هر دو گفتن از آنکه حاضر مانده است شش ساقط باشد و از آنکه غایت است دوشن و از آنکه حاضر شده است
 یک شش مسئله اگر شخصی در زن خود را طلاق بعد از آن با یکی طی کرد یا یکی بدو بدو طلاق وضع
 زیرا که بطی یکی معلوم شد که مردی بدو بدو و بدو یکی غیر از دو بدو محل طلاق نماز این بدو مسئله اینجا تقریباً مذکور
 شده است اول تقریباً باقی و ثانی تقریباً باقی مسئله اگر شخصی بدو بدو خود را طلاق یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از دو
 یا یکی را یکی نشید با صدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بدو یا یکی هم و در هر یک کلام از این تقریباً معلوم شد که مردی
 بود اما مجرد و طی یکی نزد یک امام معلوم نشد و کرد و دوم بود و از یک صاحبیه معلوم شود چنانکه دلیل بر دو در عرض
 است مسئله اگر شخصی که نزد خود را طلاق اگر اول پس از آن بیایدی تو آزاد و وی یک پس و یکی تقریباً بیایدی

متفق علی معلوم نیستیم که کثیر که و نیز دختر آزاد شود و پسرنده ماند زیرا که اگر پسری اول است کثیر که و دختر او هر دو آزاد است
 و اگر آخر است بچگی آزاد نیست پس نمیه از او آزاد شود و پسرنده بماند زیرا که آزادی هر دو بعد از تولد
 پسرت اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده است نزدیک امام گواهی
 حاصل بود زیرا که دعوی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبوده کذا فی شام بکلی
 هر دو گواه بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را از او آزاد نموده خود کرده است یا بگویند
 وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی را از او نموده خود مدبر باشد یا کثیر که و یا بعد از آن که تدبیر بر حال وصیت باشد
 و حق در مرض موت وصیت بود گواهی بی دعوی صحت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از او
 خود طلاق داده است با اتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حقوق
 شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن خبر مقتضای خلاف اگر بگویند که یکی را از او کثیر که و خود آزاد کرده است نزدیک امام
 روا بود زیرا که حق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن حق تحریم فرج باشد چنانکه
 بزرگادی بخیر که عین ای هندی با یکطرف الحق مسئله که گفت اگر در فلان خانه داریم هر بنده که آزاد است و هر بنده که
 هر بنده که فوت در آن در ملک او باشد آزاد شود و اگر چه بعد از سوگند در ملک دآمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه داریم
 هر بنده که مرست آزاد و در وقت در آن هر بنده که پیش از سوگند در ملک باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر بنده که از
 مرست یا گفت هر بنده که بعضی در ملک نیست فردا آزاد هر بنده که فوت و سوگند در ملک باشد فردا آزاد شود و بخلاف
 که از بعد از سوگند خریدیه است اگر چه در روز سوگند خریدیه باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده من که نزد
 آزاد بعد از آن کثیر که او در کم از شش ماه پس از آزاد شود زیرا که دلد یکده در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون
 ویرا آزاد شد وی نیز آزاد باشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد کثیر که وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد نیز
 وی آزاد کرد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مرست یا گفت هر بنده که مالک شوم بعد موت من آزاد کنم
 پیش از فتن ملک می باشد مدبر شود آنکه بعد از فتن در همان روز در ملک می درآمده است مدبر کند اما بعد از مرگ
 هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول روا نبوده و چه هر دو در ترنجبه گور است
 مسئله که هر بنده خود را گفت تو آزاد می نیز از بنده آزاد قبول نمود نیز آزاد شود و آن هر بار بنده لازم که دو
 دایم

شیخ کی معلوم نیست قیامه کثیر که و نیز دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیرا که اگر پسر اول است کثیر که و دختر او هر دو آزاد است
 و اگر آخر است هیچکدام آزاد نیست پس بنده را نیز آزاد شود و پسر بنده آزاد بنده باشد زیرا که آزادی هر دو بعد از توبه
 برست اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده است نزدیک امام گواهی
 بطل بود زیرا که دعوی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبوده کذا فی شمس الما
 هر دو گواه بر مرض موت او یا بعد از موت او گویند که وی در مرض موت خود یکی را از آزاد بنده خود کرده است یا گویند
 وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود و در بر این حدیث است گواهی روا بود زیرا که تدبیر بر حال وصیت باشد
 و حق در مرض موت وصیت بود گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی التمهید و نیز اگر دو گواه گویند که فلانی یکی را از دو
 خود طلاق داده است باتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حقوق
 شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن خبر گفتند بخلاف اگر گویند که یکی را از دو کثیر که خود آزاد کرده است نزدیک امام
 روا نبوده زیرا که حق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن حق تحریم فرج باشد چنانکه

بزرگوار می بخیر که چنین می باشد بایک خلف لایق مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه آید هر چند که آن روز مرست است
هر چند که وقت در آن در ملک او باشد آزاد شود اگر چه بعد از آن سوگند در ملک درآمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه آید
هر چند که مرست آزاد و در وقت در آن هر چند که پیش از سوگند در ملک باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر چند که آن
مرست یا گفت هر چند که بعضی در ملک نیست فردا آزاد هر چند که وقت سوگند در ملک باشد فردا آزاد شود بخلاف
که آنرا بعد از سوگند خرید به است اگر چه در روز سوگند خرید باشد کذا فی الیه ای مسئله اگر گفت هر چند که آن
آنرا بعد از آن بخیر که او در کم از شش ماه سپرد آزاد نشود زیرا که دلدیکه در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون
ویر آزاد نشود و نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر چند که آنرا که کنیز که وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد نیز
وی آزاد شود کذا فی الیه ای مسئله اگر شخصی گفت هر چند که مرست یا گفت هر چند که مالک شوم بعد موت من آزاد شو
پیش از گفتن ملک می باشد مبر شود آنکه بعد از گفتن در همان روز در ملک می آید مرست مبر نکرد اما بعد از مرست
هر روز آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفرود شد جایز باشد و فرود شدن اول بر او نبود و چه هر روز تر خیمه گویا
مسئله هر که مرست خود را گفت تو آزاد می بینی و بنده آنرا قبول نمود پس آزاد شود و آن هزار بنده لازم که در
داغنه قبل بعد بود بالت فان بعد مرست کذا فی الیه ای مسئله اگر گفت هر چند که آنرا که کنیز که وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد نیز
مسئله هر که مرست خود را گفت تو آزاد می بینی و بنده آنرا قبول نمود پس آزاد شود و آن هزار بنده لازم که در

[illegible]

و تخشید وی را بود و در ارتداد که می جایز باشد دلیل قول معین علیه السلام المذکر لایسب و لا یوجب له
 و هو حرین الثالث کذا فی الیهامی مسئله چون خواجہ بدر میرزا زکات مال می برد آرد شود اگر چه خواجہ را غیر از پدر
 دیگر باشد یکچیز پدر را ز سر حصه آرد شود و در قیمت دولت خود برای ارشاد می کند و اگر دین خواجہ تمام قیمت پدر را
 باشد در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد مسئله اگر خواجہ پدر کردن بنده خود را
 معلق کرد چنانکه گفت اگر دین من میمیرم تو آزاد یافت اگر در سفر میمیرم تو آزاد یافت اگر تاکیل میمیرم تو آزاد یافت
 و پیش از مردن خواجہ در حق او یا تخشید او را بود و چون خواجہ بخت مذکور میریزد مثل پدر از زکات مال آرد
 زیرا که درم اخیر پدر کرد کذا فی الیهامی فی الاستیلا و مسئله اگر کنیز که از خواجہ خود فرزند آرد و اگر پیش از خرید
 بکلیه آرد و باشد بفرق و می تخشید وی را بود و وی کردن مستحق نمون و بفرق می ستادن و کنیز بیچ کردن
 جایز باشد کذا فی الیهامی بعد از مردن خواجہ از تمام مال خواجہ آرد شود و از دین خواجہ بروی لازم نیاید مسئله اگر کنیز
 از خواجہ او بی او را خواجہ ثابت نشود زیرا که کنیز که فراسن ضعیف است و سلب مال و سلب اقرار او ثابت شود مگر آنکه خواجہ کار کند
 نیست زیرا که مال و فراسن متوسط است و سلب از وجه بی او ثابت شود و با کار لغوان لازم آید زیرا که زوج و فراسن
 مسئله اگر مال و فراسن را می سلام آورد و بر نفسانی سلام عرض کند اگر وی نرسد سلام آورد بحال خود باشد و اگر وی سلام آورد
 تقدیر قیمت خود برای انصرافی کند بعد از آن آرد و کرد و فرزند یک نام ز فرایض آرد شود و ساحت قیمت بروی من باشد کذا فی
 مسئله اگر کنیز که شکر فرزند آرد و یکی از دو شریکی هوی کرد که فرزند وی از دست آن ولیدان وی ثابت شود و کنیز که مال و کرد
 کرد و برای دیگر نصف قیمت کنیز که را نصف حق آنرا ضامن شود و اگر کنیز که را ضامن نشود و اگر کنیز از حقوق در کمال
 گشته است تفصیل این در حریم است و اگر پدر و شریکی هوی کرد و از هر دو سلب ثابت شود و کنیز که از هر دو مال و باشد و بر هر دو
 برای یکی نصف حق لازم شود و آن سبب سببی قط کرده و ولد از هر واحد میراث کامل برد و هر دو فرایض یکبار است
 و آنرا میا خود برابر قیمت کنند و فرزند یک نام شافی رجوع بقول خائف کنند که وی علما باید آن را در سبب ان میشناسد مسئله
 اگر خواجہ کنیز که خود را بکلیه شایسته بعد از آن او را وی کرد و کنیز که بعد از شش ماه فرزند آرد و خواجہ هوی کرد که این فرزند از من است
 و کنیز که را تصدیق نمود سلب ثابت شود و بر خواجہ حق کنیز که قیمت فرزند لازم آید و کنیز که مال و کرد و فرزند یک نام ابو یوسف
 بر تصدیق کنیز که ثابت شود و اگر کنیز که خواجہ او را در حرم سلب کند کنیز سلب خواجہ ثابت نشود مگر آنکه خواجہ در وقتی

و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد
 و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد
 و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد

و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد
 و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد
 و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد

و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد
 و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد
 و اگر در تمام قیمت خود می نماید زیرا که معنی که معلق بهوت باشد حکم و صحت دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرید الدین عطار
ابو حسن بن علی بن محمد بن
دینی و الزید
عزیز الملک
طیبات بحفنة
رکن او اولاد
فاکر عمار
شیراز خانقاہ
لاہور

که طعام غذا خوردیم گوارا صبح تا ظهر زیاد از نصف سیر می خورد جان می شود و بخوردن یکدوم قمره حاشا نگردد
 و اگر بقدر سیری سیر خورد شهری حاشا شود و بدوی حاشا نگردد که آنی جامع الیومز مسئله اگر سوگند خورد که
 نیا شام یا سوگند خورد که خورد یا سوگند خورد که نه شد و نیست کرد معین است ادرا اعتبار نکنند زیرا که نیست
 در ملفوظ باشد بنابراین تعیین خبر نیست که محتمل لفظ بود و دوی در لفظ خبری ذکر نگردد است که نیست
 آنرا معین سازد پس هر چه آتشاید بخورد یا بپوشد حاشا شود که آنی الهی الیه الکفایه و اگر سوگند خورد که طعام بخورم
 یا سوگند خورد که جامه بپوشم یا سوگند خورد که شراب نیا شام و نیست کرد معین با عهد هدریت وی معتبر باشد و اگر
 آنرا اعتبار نکنند زیرا که انقطاع است پس نیست تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را بی بنیه اعتبار کنند
 که از غیر من کاتب مسئله اگر سوگند خورد که امروز آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود بعد از آن همون
 ریخته شد نزدیک طرفین حاشا نشود و نزدیک امام ابو یوسف حاشا شود سوگند بخورد یا باشد یا اطلاق یا بوجوب
 بود زیرا که نزدیک طرفین امکان بر شرط است صحیح حلف روز نزدیک امام ابو یوسف شرط نیست و اگر سوگند خورد
 که آب این کوزه بخورم و ذکر نکرد لفظ امروز را اگر کوزه آب نیست نزدیک طرفین حاشا نشود و نزدیک امام ابو یوسف
 حاشا شود و اگر بود ریخته شد نزدیک همه حاشا کرد و مسئله اگر سوگند خورد که بر تهمان رود یا سوگند خورد که فلان
 سنگ را زرد گردانم یا سوگند خورد که زرد را بکشد و دوی میداند که زید مرده است سوگند جایز بود زیرا که برات
 از آن تصور باشد بنابراین آنکه ممکن است که حق تعالی در حق بعضی او بار این چیز را اخلی کند چون کما عجز است
 بالفعل حاشا شود و در صورت سیوم اگر از مردن زید خبر ندارد حاشا نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن خود
 نزد بعد از آن بر سر گرفتن مقام و در ساندن الم او را از روی کشید یا خفه کرد یا بدندان گردید حاشا نشود
 زیرا که اینجه در حکم نزن است اما اگر فراخ کرده است حاشا نگردد که آنی جامع الیومز مسئله اگر سوگند خورد که بام
 گفت نزد چه خورم اگر اگر ایستاد تو بپوشم پدی باشد بعد از آن پنبه خرید و زوجه او از آن رسیاست چون
 بافته شد و دوی از آن جامه بپوشید آنجامه سدی باشد یعنی آنرا بکند فرستد تا بر فقره تصدیق کند و نزدیک
 اگر در روز حلف پنبه در ملک او بود حاشا شود پس چنین کند و اگر نه حاشا نشود مسئله اگر سوگند خورد که زید بپوشد
 بعد از آن کشتی زید بپوشید حاشا نشود و اگر کشتی فقره پوشیده است حاشا نگردد زیرا که آنکس است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فأما الذين في النار فليس لهم فيها أزواج مطهرة من أجل أنهم كفروا بالله وبما أرسلنا به رسلنا

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بیاچار خود و شهادت بر ناگواهی دادند حد زنا و چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 اگر کسی گواهی بزرگواران و حد زنا و چهارگواهی بزرگواران بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 زیرا که صاحب شهادت موجود شده است مسئله اگر گواهی چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه اگر گواهی ایشان حد زنا و چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 چنان باشد نزدیک صاحبیه بیت المال بود و اگر حد بر حرم است و در آن اتفاق در بیت المال باشد که از اهل شهادت نیستند مسئله
 اگر شخصی گواهی چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله اگر حد بر حرم است و در آن اتفاق در بیت المال باشد که از اهل شهادت نیستند مسئله
 حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بر روی قصاص لازم آید مسئله اگر چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 او را حد زنا و گواهی از شهادت رجوع کرد حد زنا نشود و بر هر چهارگواهی حد قذف لازم آید اگر چه بعد از حکم قاضی
 رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همین که رجوع کرده است حد قذف لازم آید بر غیر او
 زیرا که شهادت ایشان حکم قاضی محکم شده است همین که رجوع کرده است حد قذف لازم آید بر غیر او زیرا که شهادت
 ایشان حکم قاضی تأیید کرده شده است و این گواهی از شهادت رجوع کرده حکم قاضی نسخ شد و نزدیک
 امام زفر اگر پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر روی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج گواهی دادند بعد از آن
 از ایشان بعد از رجوع شهادت رجوع کرد و هیچ لازم نشود اگر در هر دو حد قذف و رجوع دین لازم آید مسئله اگر
 چهار گواهی دادند و قاضی حکم کرد بر حرمی بعد از آن مردی او را شهادت بعد از آن ظاهر شد که گواهی بزرگواران بزرگواران
 یا کار بود و بر قاضی دین لازم نشود مسئله اگر چهار گواهی دادند و چنان گواهی بزرگواران از ترکیه بعد از آن چون زانی را رجوع کرد
 گواهی از شهادت رجوع نمودند باینکه بزرگواران یا بکفر خود اقرار کردند که زانی شهادت بزرگواران دین بر هر ترکیه بود و در هر دو
 لازم شود و نزدیک صاحبیه دین آن در بیت المال باشد و اگر پیش از ترکیه شهادت بر حرم کرد و دین آن اتفاق در بیت
 مسئله اگر گواهی زنا اقرار کرد که باینکه ما قصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزینه آورد و او را و طایفه گواهی بزرگواران
 مرد و زنی که شهادت بر برای ادای شهادت دین آن مباح بود مسئله اگر چهار گواهی بزرگواران بزرگواران
 بزرگواران بعد از آن وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود طایفه نکردم و زوجه او از
 فرزند آورده است بر حرم بر روی لازم شود و انکار را و قصد نباشد و اگر کثیر و دوزن بر چهار گواهی دادند و در حرم حکم کرد

۱۵۷

در حد زنا و چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 اگر کسی گواهی بزرگواران و حد زنا و چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 زیرا که صاحب شهادت موجود شده است مسئله اگر گواهی چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه اگر گواهی ایشان حد زنا و چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 چنان باشد نزدیک صاحبیه بیت المال بود و اگر حد بر حرم است و در آن اتفاق در بیت المال باشد که از اهل شهادت نیستند مسئله
 اگر شخصی گواهی چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله اگر حد بر حرم است و در آن اتفاق در بیت المال باشد که از اهل شهادت نیستند مسئله
 حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بر روی قصاص لازم آید مسئله اگر چهارگواهی بزرگواران حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند مسئله
 او را حد زنا و گواهی از شهادت رجوع کرد حد زنا نشود و بر هر چهارگواهی حد قذف لازم آید اگر چه بعد از حکم قاضی
 رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همین که رجوع کرده است حد قذف لازم آید بر غیر او
 زیرا که شهادت ایشان حکم قاضی محکم شده است همین که رجوع کرده است حد قذف لازم آید بر غیر او زیرا که شهادت
 ایشان حکم قاضی تأیید کرده شده است و این گواهی از شهادت رجوع کرده حکم قاضی نسخ شد و نزدیک
 امام زفر اگر پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر روی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج گواهی دادند بعد از آن
 از ایشان بعد از رجوع شهادت رجوع کرد و هیچ لازم نشود اگر در هر دو حد قذف و رجوع دین لازم آید مسئله اگر
 چهار گواهی دادند و قاضی حکم کرد بر حرمی بعد از آن مردی او را شهادت بعد از آن ظاهر شد که گواهی بزرگواران بزرگواران
 یا کار بود و بر قاضی دین لازم نشود مسئله اگر چهار گواهی دادند و چنان گواهی بزرگواران از ترکیه بعد از آن چون زانی را رجوع کرد
 گواهی از شهادت رجوع نمودند باینکه بزرگواران یا بکفر خود اقرار کردند که زانی شهادت بزرگواران دین بر هر ترکیه بود و در هر دو
 لازم شود و نزدیک صاحبیه دین آن در بیت المال باشد و اگر پیش از ترکیه شهادت بر حرم کرد و دین آن اتفاق در بیت
 مسئله اگر گواهی زنا اقرار کرد که باینکه ما قصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزینه آورد و او را و طایفه گواهی بزرگواران
 مرد و زنی که شهادت بر برای ادای شهادت دین آن مباح بود مسئله اگر چهار گواهی بزرگواران بزرگواران
 بزرگواران بعد از آن وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود طایفه نکردم و زوجه او از
 فرزند آورده است بر حرم بر روی لازم شود و انکار را و قصد نباشد و اگر کثیر و دوزن بر چهار گواهی دادند و در حرم حکم کرد

[illegible]

آمده است و نیز اگر گفت یا این یا آن که یا علی را گفت یا بنی حد واجب شود زیرا که ازین گفتن نفی نسبت مقصود بود
 بلکه مراد از اولی خود نفی است بود و از ثانی غیر نفیج باشد بنا بر آنکه بنی قومی است که خلص به نیست کذا فی الیه
 مسئله اگر شخصی میت را قدف کرد و الد میت را و ولد او را و ولد او را اگر چه محرم الارث باشد میرسد که مسئله
 حد کند و نیز در ایام شافعی هر وارث را جایز است که طلب حد نماید و نیز در یک امام محمد و در میت را طلب حد قذف روا نبوده
 و نیز در یک امام زفر محرم الارث را طلب حد قذف نباشد چون ولد و ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا ولد کافر یا ولد الله بنده
 یا ولد بنده یا قاتل میت هر که باشد مسئله اگر خواه بنده خود را یا ولد خود را قذف کرد بنده از خواه و ولد از والد مطالب
 حد کند زیرا که قواجر را برای بنده و والد را برای ولد عقاب کردن روا نبوده کذا فی الیه بایه مسئله اگر قذف بود حاکم
 و نیز اگر بعض حد زده بودند که قذف بود باقی حد ساقط گردوزیرا که حد ارث نشود بخلاف امام شافعی که نزدیکی را میسر
 کذا فی الیه بایه مسئله اگر قذف از قاذف نمیکند صحیح بنا بر طلب حد ساقط شود و گرفتن عوض قذف روا نبوده بخلاف
 که نزدیکی عقو و عوض هر دو جایز نباشد زیرا که حق عیبد در آن غالب است اما میگویم حق عیبد نیاید دفع است و آن حق

[illegible]

۱۴۰
 جعبه و اصحاب
 ششم قدر رضا بی
 وان نوی الا
 بعضی و قیصر
 اساج و الا
 و اصلد و الا
 اختر و الا
 و از جد و الا
 و اباب المخبز
 سن الخشب

ماوی زانیان پانجه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر حرام یا ختم یا کلب یا تین یا میوه
 یا حجام یا ابن حجام یا مولی یا بنی یا ناکس یا صخه یا سخره گفت تعزیر لازم نیاید مگر آنکه شربت
 یا عالم را بقتله باشد بدانکه ذکر کردن نسب جمیع الفاظ قبایح را دشوار است پس ضابطه که بان
 جمیع الفاظ معلوم شود آنست که محصن نسبت بزرگ کردن واجب میکند حد را پس غیر محصن را چون
 بنده و کافر برای پستی درجه آن و هب بکند تعزیر را زیرا که نسبت بزرگ اشاعت فاحشه است
 اگر چه در غیر محصن بود پس از تعزیر خالی نباشد و نیز نسبت کردن محصن بفعل اختیاری او که در
 حرام است و در عرف عار چون فاسق و کاف و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را
 بفعل غیر اختیاری او چون حمار که مرد از آن کول است و آن خلقی است نه اختیاری تعزیر لازم
 نشود مگر آنکه مردی بزرگ چون علتست عالم یا عیسی یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل کرام
 بامانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بحسب الفاظ بسیار حکم کنند و با که ندارند و نیز نسبت
 کردن اشرف را یا عالم را بفعل اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار است چون حجام و مانند
 تعزیر واجب شود و نسبت کردن آنرا در غیر اشرف تعزیر لازم نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرع
 حرام است و در عرف عار نیست چون زربازی و خوانندگی و اعمال دیوان درین زمانه نسبت
 کردن آن اعتبار و صحت ندارد و در غیر آن لازم نشود و تحقیق این را با معنی الفاظ در ترجمه
 مفصل ذکر کردم اگر توضیح آنرا خواهی بترجمه جوع کن کتاب الفقه مسئله کن سفت
 گرفتن بجنیفه است و محل آن که شرط سرقت است مال مملوک است که محفوظ باشد
 و نصاب آن ده درم مضروب است و نزد یک عالم شافعی
 ربع دینار است و نزد یک امام مالکست درم است و حکم
 سرقت قطعید است مسئله چون محکف اگر چه بنده
 باشد از مال محفوظی شبهه بقتل نصاب بندزد و یکمتر
 بان افسار کنند یا دو گلواده بران گواهی دهند

۱۶۲
 قطع ید لازم آید و نزدیک امام ابو یوسف بیک اقرار قطع ید لازم نشود تا آنکه دو مرتبه
 اقرار نکند مسئله امام از گو امان پرسد که سرقت چه چیز است و چگونه میباشد و چه
 کرده است و کجا کرده است و چند درم دزدیده است و از خانه که دزدیده است چون گواهی
 همه اتمق بیان کردند دست او را بر نزد مسئله اگر چند کس سرقت کردند بهر واحد
 مضایب رسید دست همه بر نزد اگر چه مال را یکی بر آورده باشد مسئله اگر چوبی
 یا تیره یا آبنوس یا صندل دزدید یا نگینه سبز یا یا قوت یا زبرجد دزدید یا آئینه چوبی
 یا دروازه چوبی دزدید چون قیمت مسروق بقدر مضایب باشد قطع ید لازم آید مسئله
 آنچه در دیار مباح باشد چون بهرم و گیاه و فی و ماهی و شکار و زرنج و گلسترخ
 و آهک بزدی باین قطع لازم نیاید و غیر آنچه بزدی فاسد شود چون شمشیر و گوشت
 و میوه تر و میوه که بردخت باشد نزدیک بطرفین بزدی آن قطع نکنند و نزدیک
 امام ابو یوسف بزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بزدی گل و خاک و سیرکین که نزدیک
 وی بزدی آن قطع لازم نیاید و نزدیک امام شافعی بودن شیء مباح و سریع الفساح
 منع نمیکند قطع ید را و دلیل ما قول حضرت عایشه است رضی الله تعالی عنهما که گفت
 لا تقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اشیء و التافه اشیء بحیره و قوله علیه السلام
 لا تقطع فی اطمیر و قوله علیه السلام لا تقطع فی ثمر و لانی شجر مسئله بزدی کشت نادره
 و بزدی شراب و آنچه بسته آرد و بزدی آلات بهو چون دف و بربط و طبل
 غیر غازیان و فمار قطع ید واجب نشود کذا فی الهدایه مسئله و نیز بزدی شطرنج
 و زرد قطع لازم نیاید زیرا که احتمال است که برای شکستن و ریختن گرفته باشد مسئله
 بزدی دروازه مسجد قطع نکنند زیرا که محفوظیت و نزدیک امام شافعی قطع کنند
 و بزدی مصحف اگر چه باز یور و قطع لازم نیاید زیرا که احتمال است که برای این
 گرفته باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی قطع لازم آید و بزدی کوبک

197

[illegible]

در بیان حقیقت اینست که مال نیست و زور او تابع دوست و نزو یک علم ابو یوسف
 و زور او بقدر رضایت باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده را یا دقتر را دزدید قطع نکند مگر آنکه
 بنده ضعیف باشد و دقتر حساب بود زیرا که گرفتن بنده کسیر بعصب یا سنجاع بود نه بسیرقه و دقتر و کچم
 در دقتر است مال نیست مگر دقتر حساب که مقصود از گرفتن آن از مال باشد مسئله بدزدی سنگ
 و یوز قطع لازم نیاید زیرا که در مالیت اینها اختلاف است کذا فی الیهادیه مسئله در حجابت کردن
 و در بودن در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و کفین دزدیدن قطع نکند و بدزدی مالی که
 دزد را در آن شرکت باشد و بدزدی مثل حق خود اگر چه موصول بود قطع ید لازم نیاید با آنکه زیاده
 از حق خود دزدیده باشد زیرا که بقدر حق خود در آن شرکت است مسئله مالی را که دزدیده
 شود و بسبب آن دست او را بریده مال را بی تویر مالک آن داده بودند باز دزدید قطع نکند
 و نزد یک امام ابو یوسف و امام شافعی قطع نکند لقوله علیه السلام فان فاقطعوه ذلیل مادر ترجمه
 مذکور است اما اگر دوم بار بعد از تغییر دزدیده است چنانکه اول ریمان دزدیده بود بعد از آن
 چون مالک از آن جامه ساخت باز دزدید با اتفاق قطع لازم شود مسئله اگر از خانه دزدی حم
 محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگر چه مال بیگانه باشد زیرا که محفوظ نیست اما اگر
 مال دزدی حم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیرا که مال محفوظ است مسئله اگر از خانه مادر
 رضاعی دزدید قطع نکند و نزد یک امام ابو یوسف قطع نکند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید
 قطع لازم نیاید اگر چه از جز خاص زوج دزدیده باشد و اگر زوج مال خود را از جز خاص دزدید نیز قطع لازم
 نگردد و نزد یک امام شافعی هر که از زوج و زوجه از جز خاص دیگری دزدید قطع لازم شود مسئله بنده مردی
 از مال آموزد یا از مال خود او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال آموزد یا از مال خود آن زن
 بدزد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکند زیرا که وی در آن شرکت
 کذا فی الیهادیه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را بد آمدن در آن است دزدید قطع لازم نیاید اگر چه با مال
 مشرق حافط باشد زیرا که با وجود جزو کلان جزو صغیر را اعتبار نیست اما اگر از آن در روز وجود دزدی

در بیان حقیقت اینست که مال نیست و زور او تابع دوست و نزو یک علم ابو یوسف
 و زور او بقدر رضایت باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده را یا دقتر را دزدید قطع نکند مگر آنکه
 بنده ضعیف باشد و دقتر حساب بود زیرا که گرفتن بنده کسیر بعصب یا سنجاع بود نه بسیرقه و دقتر و کچم
 در دقتر است مال نیست مگر دقتر حساب که مقصود از گرفتن آن از مال باشد مسئله بدزدی سنگ
 و یوز قطع لازم نیاید زیرا که در مالیت اینها اختلاف است کذا فی الیهادیه مسئله در حجابت کردن
 و در بودن در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و کفین دزدیدن قطع نکند و بدزدی مالی که
 دزد را در آن شرکت باشد و بدزدی مثل حق خود اگر چه موصول بود قطع ید لازم نیاید با آنکه زیاده
 از حق خود دزدیده باشد زیرا که بقدر حق خود در آن شرکت است مسئله مالی را که دزدیده
 شود و بسبب آن دست او را بریده مال را بی تویر مالک آن داده بودند باز دزدید قطع نکند
 و نزد یک امام ابو یوسف و امام شافعی قطع نکند لقوله علیه السلام فان فاقطعوه ذلیل مادر ترجمه
 مذکور است اما اگر دوم بار بعد از تغییر دزدیده است چنانکه اول ریمان دزدیده بود بعد از آن
 چون مالک از آن جامه ساخت باز دزدید با اتفاق قطع لازم شود مسئله اگر از خانه دزدی حم
 محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگر چه مال بیگانه باشد زیرا که محفوظ نیست اما اگر
 مال دزدی حم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیرا که مال محفوظ است مسئله اگر از خانه مادر
 رضاعی دزدید قطع نکند و نزد یک امام ابو یوسف قطع نکند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید
 قطع لازم نیاید اگر چه از جز خاص زوج دزدیده باشد و اگر زوج مال خود را از جز خاص دزدید نیز قطع لازم
 نگردد و نزد یک امام شافعی هر که از زوج و زوجه از جز خاص دیگری دزدید قطع لازم شود مسئله بنده مردی
 از مال آموزد یا از مال خود او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال آموزد یا از مال خود آن زن
 بدزد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکند زیرا که وی در آن شرکت
 کذا فی الیهادیه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را بد آمدن در آن است دزدید قطع لازم نیاید اگر چه با مال
 مشرق حافط باشد زیرا که با وجود جزو کلان جزو صغیر را اعتبار نیست اما اگر از آن در روز وجود دزدی

کلیت قطع لازم نیاید
 کذا فی جامع الرموز
 کذا فی الیهادیه
 کذا فی مشرق حافط

ان عاقله كذا في رزقه و الارض يقطع بها ان القطع و ايمان

در شب کرد قطع لازم شود چنانکه در توجیه مفصل مذکور است و نیز اگر در مسجد با وجود حافظ دزدید قطع لازم گردد مسئله اگر کالای را از سرای دزدید و از سرای بیرون نبرد قطع نکنند و نیز اگر دزدی در سرای در آمد و کالای را بدیگری که بیرون سرای بود داد قطع نکنند و نزد یک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر دست بر آورده داده است قطع یابد بر دهنده باشد و اگر دیگری دست خود را آورده گرفته است قطع بر گیرنده بود و در زخیره میگوید اگر ما بین داخل و خارج نهاده و غیره از اینجا گرفت بیک روایت قطع بر نزد باشد و بیک روایت بر هیچکس قطع نباشد مسئله اگر دزدی خانه را نقب کرد و دست در خانه و آورده متاع را از خانه کشید قطع لازم نشود و نزد یک امام ابو یوسف لازم شود و اگر در صندوق دست در آورده متاع کشید با اتفاق قطع لازم شود زیرا که در صندوق نذر آید مگر دست را مسئله اگر شخصی در ایام رادرسیتین انداخته از بیرون گرفته و دزد آن گره را بریده گرفت قطع لازم نشود و اگر گره را کتاده دست در سیتین می انداخته گرفته است قطع لازم آید و اگر آن شخص در ایام را از بیرون سیتین انداخته دزدون سیتین گره بسته است و دزد آنرا دست انداخته بریده گرفت قطع لازم شود و اگر دست انداخته گره کتاده و از بیرون در ایام گرفت قطع نکنند دلیل آنرا در ترجمه گفتم و نزد یک امام ابو یوسف در همه صورتها قطع لازم شود زیرا که سیتین حر است مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع لازم نیاید مگر آنکه بیشتر و بار حافظ باشد زیرا که مهابر گیر و راننده را و را کب اعتبار نیست بنا بر آنکه ایشان قصد دارند مگر قطع مسافت راه مسئله اگر جوال دزدید که در آن متاع بود و در جوال او را حاقطت میکرد یا بر جوال یا قریب جوال خوابیده بود قطع لازم نشود و نیز اگر جوال را باره کرده از آن متاع گرفت یا در صندوق یا در سیتین یا در جیب کسی دست در آورده متاع دزدید قطع لازم آید زیرا که از حرز گرفته است مسئله اگر دزدی در سرک آید و از یک خانه متاع کشید در صحن سرای انداخت یا سرای که در آن حجر است

پور بعد از آن
که بپایان رسید و آن
که بپایان رسید و آن
که بپایان رسید و آن

چون مدرسه و همان در حجره شخصی سکونت دارد و صاحب یک حجره از حجره دیگر متاع دزدید
 قطع لازم شود زیرا که هر حجره برای صاحب خود جز جداست مسئله اگر دزد در سرای درآمد
 و متاع سرای را بیرون انداخت بعد از آن خود برآمد متاع گرفت یا در همون سرای متاع را بر مرکب
 بار کرد و آنرا رانده از حجره بیرون آورد قطع پیدا لازم شود و نزدیک امام شافعی اگر متاع را از سرای بیرون
 انداخته همون جا گذاشت نیز قطع لازم آید و نزدیک امام زفریه بیرون انداختن و بار کردن مرکب
 بر آوردن قطع پیدا لازم نشود باب فی کیفیت القلع مسئله دست راست دزد را از بند
 ببرد و بر دهن گرم دلاغ کنند تا نافر شود ویر که حد بر سر زجر است و آن حاصل شد کذا فی حاکم و
 و اگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرد و اگر باز دزدی کرد چپش ببرد تا آنکه
 توبه نکند یعنی سیما صاحبان در و طاهر شود کذا فی حاشیه البیجلی و نزدیک بعضی مشایخ
 تغزیر کرده چپشند و نزدیک امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ نهم بار دزدید دست چپ
 قطع کنند و باز بر تیر چهارم پای راست بزنند و آنکه امام شافعی بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی
 بر آن طعن کرده است و علی کرم الله تعالی وجه بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله تعالی عنهم
 عمل ایشان را قبول داشته اند و آنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیما باشد مسئله اگر دست چپ
 دزد را یا انگشت نزدست چپ یا دو انگشت را از دست چپ یا پای راست او را پیش از دزدی
 بریده باشند یا دست چپ یا پای راست او پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که دست
 راست او را قطع کنند چنانکه فوت شود و آن در حقیقت هلاک دمی است بنا بر آنکه اگر آدمی را از چپ
 دست و پای نباشد بر هیچ چیز قادر نتواند شد مسئله اگر دزد چیزی را که دزدیده بود پیش از حصول
 مالک آن را در و قطع نکند زیرا که همان دعوی نماید و نزدیک امام ابو یوسف قطع کنند و اگر مالک بوی بخشد
 یا پیش می فروخت یا قیمت آن را درم کمتر شد قطع نکنند اگر چه بعد از حکم قاضی باشد کذا فی حاکم و نزدیک
 امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل مدعی مذکور است مسئله اگر دزد دعوی کرد که چیزی را که دزدیده ام مالک
 هست یا یکی از دزدان دعوی کرد مالک مسروق را قطع نکنند اگر چه بر دعوی گواه نباشد زیرا که دزدی

و اگر بعد از بریدن دست چپ یا پای راست او را پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که دست
 راست او را قطع کنند چنانکه فوت شود و آن در حقیقت هلاک دمی است بنا بر آنکه اگر آدمی را از چپ
 دست و پای نباشد بر هیچ چیز قادر نتواند شد مسئله اگر دزد چیزی را که دزدیده بود پیش از حصول
 مالک آن را در و قطع نکند زیرا که همان دعوی نماید و نزدیک امام ابو یوسف قطع کنند و اگر مالک بوی بخشد
 یا پیش می فروخت یا قیمت آن را درم کمتر شد قطع نکنند اگر چه بعد از حکم قاضی باشد کذا فی حاکم و نزدیک
 امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل مدعی مذکور است مسئله اگر دزد دعوی کرد که چیزی را که دزدیده ام مالک
 هست یا یکی از دزدان دعوی کرد مالک مسروق را قطع نکنند اگر چه بر دعوی گواه نباشد زیرا که دزدی

و اگر بعد از بریدن دست چپ یا پای راست او را پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که دست
 راست او را قطع کنند چنانکه فوت شود و آن در حقیقت هلاک دمی است بنا بر آنکه اگر آدمی را از چپ
 دست و پای نباشد بر هیچ چیز قادر نتواند شد مسئله اگر دزد چیزی را که دزدیده بود پیش از حصول
 مالک آن را در و قطع نکند زیرا که همان دعوی نماید و نزدیک امام ابو یوسف قطع کنند و اگر مالک بوی بخشد
 یا پیش می فروخت یا قیمت آن را درم کمتر شد قطع نکنند اگر چه بعد از حکم قاضی باشد کذا فی حاکم و نزدیک
 امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل مدعی مذکور است مسئله اگر دزد دعوی کرد که چیزی را که دزدیده ام مالک
 هست یا یکی از دزدان دعوی کرد مالک مسروق را قطع نکنند اگر چه بر دعوی گواه نباشد زیرا که دزدی

[illegible]

۱. بی بی سید علیا
 ۲. بی بی سید علیا
 ۳. بی بی سید علیا
 ۴. بی بی سید علیا
 ۵. بی بی سید علیا
 ۶. بی بی سید علیا
 ۷. بی بی سید علیا
 ۸. بی بی سید علیا
 ۹. بی بی سید علیا
 ۱۰. بی بی سید علیا

به دست و پای بریده بکشد یا بدار کشد و برادرش که ایستاده باشد بریده همه را بکشد یا بدار کشد یا بی آنکه
 برادر گذارد تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطع طریق راستند مالی که تلف شده است
 ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه سجد قتل کنند
 سجد سجد قطع طریق حکم ششم دارد پس اگر قطع طریق مسلم یا ذمی را بکشد یا بکشد
 کشتن آن بحد لازم گردد مسئله اگر قطع طریق مسلم یا ذمی را بحد لازم ساخت و بقدر رضای
 از ذمی مال گرفت دست و پای او را بر بند و جرحت چل شود و اگر مال نگرفته است در جراحتی که
 قصاصات و قصاص لازم شود و در جراحتی که ارشش است ارشش لازم گردد مسئله اگر قطع طریق
 مسلم یا ذمی را در هسته کشت بعد از آن چون توبه کرد او را گرفتند قصاص لازم شود و اگر نداشتند
 کشته است تاوان لازم گردد و عفو ولی در هر دو صورت جایز باشد زیرا که حد شرعی بتوبه ساقط
 شود کذا فی الهدایه مسئله اگر قطع طریق شخصی اکشته اند و یکی از اینان کودک یا مجنون است
 یا ذرجم محرم مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قصاص و تاوان اختیار بود
 و نزدیک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل مانع شده باشد
 غیر از کودک و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بر بعضی دیگر قطع طریق کردند
 و ایشان را کشتند حد واجب نشود و اولیا را کشتگان در قصاص و تاوان مجیر شدند و جایز است
 که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا مابین دو شهر که با یکدیگر قریب باشند چون کوفه و حیره
 قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیا را مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد
 و اگر خواهند عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف
 اگر در روز سلاح قتال کردند واجب شود و در شب اگر چه بی سلاح قتال
 کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر خنجر کشت دتیه لازم آید و هر که خنجر کشتن را
 عادت کرده است او را بکشد مسئله خنجر کشتن مثل کشتن بمقتل است پس نزدیک

مسئله مسلمانیان از کفار غیر مکلف را و شیخ خانی را و نابینا را و جامانده را و زن که باشند
مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بمال خود بر قاتل می انگیزد یا خداوند را
بود و مدبر باشد یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را
باید خود که کاوست در جنگ تعادله افتاد بقتل وی ابتدا نکند لیکن او را مشغول سازد
تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کرد کشتن او را و غیر از کشتن پدر خود می بیند بکشتن پدر بک
مسئله زن را و صحف را در جنگ کفار با خود نبرد مگر آنکه اسن بود چنانکه لشکر
عظیم باشد که آنرا خوف بهر میت نبود زیرا که غالب در آن سلامت است و الغالب کایستحق
کذا فی الہدایہ مسئله اگر امام در صلح با کفار مصلحت بیند جایز است که با ایشان
بقدر ضرورت صلح کند چنانکه اگر فتنه قلعہ دیگر در پیش باشد یا بگر فتنه مال از کفار

و لا تخرج البقرة من دارها ولا تخرج البقرة من دارها ولا تخرج البقرة من دارها

[illegible]

غنیمت را سه حصه کنند یکی بمسکینان دهند و یکی به یتیمان رسانند و یکی برساوان دهند و خونی
 رسول اعلیه السلام که فقر اندوزین حصه بر نهیم مقدم و خونی آن رسول اعلیه السلام که اغنیاء را نذر اندوزین
 حصه دهند مسئله ذکر خدا متعالی در قرآن فان الصدقة برای تبرک است و حصه رسول علیه السلام بجا
 ایشان بدار بقا با قسط شده است چنانکه صفی با قسط گشته است صفی چیزی است که رسول خدا علیه
 پیش او قسمت آنرا برای خود از غنیمت برگزیدی چون رزقه و شمشیر و جابریه کذا فی الهدایه و نزدیک
 امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة و السلام مرا امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حربی
 چیزی از اجارت آورد و با وی شکر نیست از غنیمت وی هیچ نستانند و اگر با شکر بیاورد
 امام رفته است خمس بگیرند فصل در تفصیل تغیل دادن زیادتی است بر حصه غنیمت مسئله
 امام را جایز است که در وقت جنگ با اهل قتال تغیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی باشد
 آنچه با حربی نباشد از مال سلاح و سپه را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جماعتی را از لشکریان که بعد از
 بر آوردن خمس بربع یا ثلث غنیمت مرثما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه
 اما چون غنیمت را در دار السلام آوردند تفصیل روان بود زیرا که حق غانمان بدان متعلق شود لیکن خمس
 را بود زیرا که غانمان را در آن حق نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه بمقتول است از مرکب
 و سلاح و جزآن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تغیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مر قاتل است
 که از اهل سهم بود و مقابل خود را گشته باشد اگر چه تغیل نکرده باشد لقوله علیه السلام
 من قتل قتیلاً فله سلبه و ما این را تغیل حل می کنم لقوله علیه السلام بجنب بن ابی سلمه
 ک من سلب قتیلاً الا ما طابت به نفس الیک کذا فی الهدایه باب
 استیلاء الکھنار مسئله اگر بعضی گفتار بر بعضی دیگر غالب آمدند
 و ایشان را سیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتر
 از دار السلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته
 بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی گفتار بر مسلمانان غلبه مالک

[illegible]

و از افغانان لود در
عسکران و در
عسکران و در
عسکران و در

درین باب از حدیثی است که در سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی با یک کافر در جنگ باشد و او را بکشد یا بکشد و او را بکشد یا بکشد...

از خواجه او فرید بدار حرب بر نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبیه آزاد شود
 دلیل برود و ترجمه مذکورست مسئله اگر بنده کافری در دار حرب به سلام آورده بدار
 سلام آمد یا شکر سلام بران در فتح یافت آزاد شود **باب المئامن مسئله**
 اگر مسلمانی بامان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست که بجان یا مال اهل حرب
 تعرض نماید مگر آنکه ملک کفار یعنی رئیس کافران شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند
 یا ملک کفار او را حبس نماید اما اگر ملک یا غیر ملک بعلم او بر بی تعرض نکند و وی چیزی
 از دار حرب گرفته آورد و ملک حرام مالک شود زیرا که بر مال مباح بعذر مالک شده است
 پس آزاد تصدق کند مسئله اگر مسلمانی بامان بدار حرب رفت و چیزی را بدست حربی
 بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگری چیزی غضب کرد و بعد از آن
 چون حربی بامان بدار سلام آمد مسلم با وی حضومت نمود با وی مسلم حضومت کرد قاضی
 سلام در آن حکم نکند زیرا که مارا بر مئامن ولایه نیست و نیز حکم نکند اگر دو حربی
 بامان آمده پیش قاضی حضومت بردند زیرا که مئامن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده
 بدار سلام آمدند و حضومت دار حرب پیش قاضی سلام بردند قاضی و حضومت و ام
 بر ایشان حکم کند و در حضومت غضب حکم نکند زیرا که و ام بر ضامندی بر دوست بخلاف
 غضب که آن بر ضامندی نیست و در وقت غضب مال معصوم نبود پس بجز غضب
 قاصب گردد و کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم بامان بدار حرب رفتند و یکی مرد دیگری را
 دانه یا بجهل کشت در دهنه از مال قاتل دینه لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود
 دلیل آن در ترجمه مذکورست مسئله اگر دو مسلم در بنده کفار افتادند و یکی مرد دیگری را کشت
 نزدیک امام در خطا کفار کتلت نام شود و در عید هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبیه در عید خطا
 کفارت لازم گردد دلیل برود در عید مذکورست مسئله اگر حربی بامان
 در دار سلام آمد نکند او که یکی ایستاد و کتلت کند و امام را جایزست که کم از یک

درین باب از حدیثی است که در سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی با یک کافر در جنگ باشد و او را بکشد یا بکشد و او را بکشد یا بکشد...
 ۱۲۵
 و از آن درین باب
 از حدیثی است که در سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی با یک کافر در جنگ باشد و او را بکشد یا بکشد و او را بکشد یا بکشد...
 از حدیثی است که در سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی با یک کافر در جنگ باشد و او را بکشد یا بکشد و او را بکشد یا بکشد...
 از حدیثی است که در سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی با یک کافر در جنگ باشد و او را بکشد یا بکشد و او را بکشد یا بکشد...

الکافر
 او را بکشد
 او را بکشد
 او را بکشد

برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر گیاه یا دوماه یا یک سال سکونت کرد می بخیر بر تو واجب کنیم چون مدتی را که امام معین کرده است سکونت کرد و بی شود بعد از آن نگذارد که بدار حرب رود مسئله اگر کافی با مان آمد در اسلام زمین غرضی خرید و برو خرج نهادند و می شود زیر که قبول کردن خارج لازم گرفت بودن خود را در اسلام پیش خیره یک لازم شود مسئله زنی کافره از دار حرب با مان بدار سلام آمده بنمی تفریح زمیه گردانند که بدار حرب رود اگر حربی از دار حرب با مان آید ذمیه رانجاک کرد و می نشود زیر که تواند که طلاق داده بدار حرب رود مسئله اگر کافی حربی در دار السلام آمده مسلم یازمی او وام داد یا پیش نمی امانت نهاد خودش باز بدار حرب رفت خون دی ساج شود مال می پیش سلم یازمی ست موقوف باشد کذا فی الهدایة بعد از آن اگر کسیه مسلمان شد یا مسلمانان بردار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد و ام و قسط شود و امانت می غنیمت گردد اگر برگردد یا در جنگ کشته شده مسلمانان بردار حرب وام او و امانت او هر دو مردوارشان او را باشد و اگر زنده است مرور یا بود زیرا که در مال می امان باقی است مسئله اگر کافی حربی بدار سلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب زن و فرزند است و مالی نزد مردم امانت است بعد از آن شکر سلام بردار و بی خطر یافتند زن و فرزندان وی غنیمت باشد اگر چه فرزندان وی صغار بودند و مالی هم غنیمت بود اگر چه نزدیک مسلم یازمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین تابع مسلم میشوند و مال و فرزندان صغاربنا بر تبائن دارند در حقن وی نبود پس باسلام وی عصمت آن لازم نیاید اما اگر در دار حرب مسلمان شده بدار سلام آمده است بعد از آن مسلمانان بردار حرب ظفر یافتند فرزندان صغارا و آزاد و مسلم شدند و مالی که نزد یک مسلم یازمی بود ملک می باشد آنچه جزا نیست غنیمت شود مسئله

اگر عزیزی در دار السلام آورد و مسلمانان او را بدست یا بخت گشت و وارثان او در احراب
 مسلم اند در حد هیچ لازم نیاید و در خطا برای در شرف کفارت لازم شود و نزدیک امام شافعی
 در حد قصاص واجب شود و در خطا دیت لازم آید مسلم هر که مسلمان را که وارث ندارد
 یا حربی را که با مان آمده و مسلمان شده است بخت گشت بر عاقله او برای امام دیت لازم
 و اگر دانسته گشته است امام را خیار بود در آنکه قصاص بگیرد یا دیت ستاند و عفو یا دم
 نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست **باب ارض الوظا الملیف** وظیفه
 عبادت است از عسود خراج و جزیه مسلم زین عوب و زمین که اهل آن اسلام آورند
 و زمین که آنرا بعد از فتح بخیله در شکر قیمت نمودند و زمین بصره عشر لیت و سواد عراق و زمین
 که آنرا بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمین که با اهل آن صلح
 نمودند خراجی است چنانکه در ترجمه تفصیل آنرا نوشته ام مسلم چون زمین موت را احیا کرد
 اگر نزدیکین من عشری است عشری باشد و اگر نزدیکین خراجی است خراجی بود کذا فی حاشیه
 مسلم خراجی که آن را حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع
 کرده است بر هر حریب از عسود که بر آن آب تواند رسید از گندم و جو و کبک
 و یکدرم است و از رطبه یکدرم و از رز و نخستان متصل ده درم زیرا که در
 زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از آن و در رز و نخستان از آن
 کذا فی الهادی و آنچه جز آنست چون زعفران و بوستان خراج در آن بحسب
 مشقت آنست چون ثلث یا ربع و جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک
 شصت گز باشد و مذکور است در کتب فقه که گز که پس هفت قبضه
 است و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالاس هفت
 قبضه است و نزدیک اهل حساب یک گز نیت و چهار انگشت است
 و هر انگشت مشق جو متصل بعرض یکدگر است و در حاشیه طبری می آید ملود و جزیه

[illegible]

مسئله در کتب معتبره است مسئله در خراج از نصف خراج زیادت نکند که آن منتهای طاقت است و الا آن ضعیف
عین الانصاف کذا فی الیهادیه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی بر مقرر گردند و زمین طاقت آن ندارد
امام را جایز است که آنرا کمتر کند و اگر طاقت زیادت دارد و نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که
زیادت کند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران غلبه
و یا بر خراج زمین آفتی رسید چنانکه خراج بپاشد خراج باقی شود مسئله اگر مالک زمین
خراجی زمین را معطل دشت یا سلام آورد یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج باقی شود
مسئله آنچه از زمین خراجی بر آید در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن خراج واجب است
و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی شایعیه چنانچه و نزدیک امام شافعی
عشر نیز لازم آید زیرا که دو حق مختلف در دو محل مختلف بدو سبب مختلف بر پای دو مصرف مختلف
واجب شده است کذا فی الیهادیه و تفصیل این در کفایه است مسئله خراج معین در یک سال
مکرر و حبس نشود و هر چند خراج زمین مکرر شده باشد اما خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث
یا نصف بیکار خراج مکرر و حبس نشود چنانکه عشر مکرر لازم شود و تفصیل در جزئیات مسئله
جزیره را بر کفار صبح وضع کردند آنرا تغییر ندهند و بر آن زیادت نکند و اگر امام بر کفار غالب آمد
و اموال کفار را بر کفار مقرر دشت کفار کتانی بودند یا مجوسی یا دشتی باشد بر هر یکی از غنیاء
در تمام سال چهل دشت درم معین کند و در هر ماه چهار درم ستاند و در میان حال بیت و چهار
معین سازد و در هر ماه دو درم گیرد و بر فقیر که کاسب باشد دوازده درم معین کند و در هر ماه یک درم
ستاند و نزدیک امام شافعی در دشتی جزیره بود زیرا که نزدیک وی یک دنیا معین کند اگر چه فقیر باشد
مسئله بر دشتی عرب جزیره نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آمده زنان و فرزندان صفاریان
غنیمت شوند و رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل نکند و نیز بر مرد جزیره نباشد اگر اسلام
نیارد و قتل نکند و نزدیک امام شافعی مشرکان عرب را بنده سازند مسئله زاهد تر سائیان
که بر درم اختلاط ندارد جزیره نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر بر کفایت دارد جزیره ستاند و امام

والتقنين والتفاهة والامانة

از امام ابوحنيفة چنين روايت کرده است مسئله برکودک وزن و بنده و نابيناء و جامانده جزیه بخرد
و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابيناء و جامانده غني تو بود جزیه بستاند مسئله بزهر که کاسب نباشد جزیه
واجب نشود و نزدیک امام شافعي واجب شود مسئله کا فري که بروی جزیه بود مسلمان شد یا مبرور جزیه
ساقط شود بخلاف امام شافعي که نزدیک می ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر چند
سال از وی جزیه نگرفتند نزدیک امام نیاده از جزیه یک سال است تا زیر که نزدیک می جزیه تکرار
متداصل نشود و نزدیک صاحبیه جزیه همه سال ها گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان در جزیه متداصل
نباشد فصل در معبد الکفار مسئله جایز نیست که کفار در دار سلام بیع یا کنیه حادث
کنند و اگر قدیم را که منهدم شود عاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در باب
و مرکب بین سلاح چون مسلمانان باشد پس نگذارند که بر سپ سوار شود یا احتمال سلاح کند و فرما
که رشته تشنیکه پری آن چون نکشت باشد بر خود ظاهر بهینند بخلاف زنار که آن ازار بر شمش باشد
در کفایه می آر دابل ذمه انگذارند که خود را از مسلمانان بزنا را بر شمش نمیز سازند زیرا که در ان
خوار کفار دست مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رقتن و در حمام درآمدن
تمتیر کنند مسئله برد خاها کفار علامتی کنند که سایلی بردار ایشان نه هستند و برایشان جار حرم
نکنند مسئله اگر اهل ذمه بدر حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام بر موضعی غلبه کنند
عهد ذمه منتقص شود و حکم ایشان چون مرتد حکمیت باشد و قتیله محجوق حکمیت کرده اما اگر
در بند افتاد و اهل ذمه را بنده سازند و مرتد را بکشند مسئله اگر ذمی از ادای
جزیه تر دموند یا مسلم زنا کرد یا مسلم را قبل نمود یا بر بنی علیه السلام حقارت کرد
عهد ذمه منتقص نشود و نزدیک امام شافعي رحمه الله علیه حقارت بنی منتقص شود مسئله
بر اموال تجلی بالغ مرد باشد و یا زن بود و چند از زکوٰۃ اموال مسلمانان باشد
و بر بنده که قبیلے آنرا آزاد کرده باشد جزیه و نساج بود و نزدیک امام زفر
از وی نیز و چند مسلمانان بگیرند بدانکه ارضی که در ان بر علم عشرت بر تغلبي در ان خمس باشد
ها اذن ان مال می در این بر زمین

۱۷۹

در این باب که دران بر مسلم پنج عشر است بر تغلبی ده ان نصف عشر بود مسئله بنده
 که قریش آنرا آزاد کرده باشد جزیه و خراج لازم شود و آنکه رسول علیه السلام فرموده است
 که مولى القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه با ستمی بر اصدقه گرفتند
 حرام است مخق و آنرا نیز حرام باشد زیرا که شبهه حرمت نیز حرمست ثابت شود
فصل در مصرف جزیه و خراج و جز آن مسئله جزیه امام که از جزیه و خراج
 و مال تغلبی و هدیه مردم باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام است چون راه خوف
 دشمن بستن و پل بنا کردن و جسر بستن و کفایت علما و قضات و کفایت عاملان
 صدقه و کفایت مقاتله با متعلقان این همه که نفقه آنها بر ایشان فرض است زیرا که
 اگر کفارت متعلقان ایشان با ایشان ندهند ایشان برای نفقه آنها یکب محتاج
 پس بقتال و جز آن فرار نباشد مسئله هر که از مستحقان پیش از کمال اجز و نفقه
 وی ساقط شود زیرا که نفقه بخشش است و بخشش پیش از قبض ملک نکرد و بموت
 قضا شود و در کفایه می آرد اگر در آخر سال مرد متحب است که نفقه او را باقر بانی می
 رسانند مسئله متحب نفقه در این زمانه قاضی و مدرس و مفتی است باب الحرام
 مسئله هر که مرتد شود و العیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند و اگر در اسلام
 شبهه داشته باشند رفع شبهه نمایند و اگر برای تفکر مهلت خواهد تا سه روز
 مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد و توبه کرد و بگذارند و اگر نه قتل کنند و بعین
 توبه آنست که سواى دین اسلام از همه دینها باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است
 بیزان بیزار گردد مسئله متحب است که مرتد را بعد از عرض اسلام بکشند و اگر پیش
 از عرض اسلام کشند بر قاتل هیچ لازم نیاید مگر آنکه ترک متحب کرده باشد
 و نزدیک امام شافعی مهلت سه روز واجب بود پس کشتن ویرانزد یکیشان پیش از عرض اسلام
 حلال باشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر اسلام آورد ملک وی شود و اگر در ارتداد بود

اگر مردی از غیر مسلمانی که در زمان اسلام با او بیعت شده باشد و او را در وقت اسلام از مال و عیال و غیره جدا کرده باشد و او را در وقت اسلام از مال و عیال و غیره جدا کرده باشد و او را در وقت اسلام از مال و عیال و غیره جدا کرده باشد

قتل کنند مسلمانی که مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از من است نسب آن از مرتد ثابت
 شود و کینه که ام ولد او گردد و فرزند آزاد شود اما اگر کینه که مسلم است بعد از مردن مرتد یا محلی شدن
 او را بداد حرب فرزند مذکور از مال می ارث ستانند زیرا که ولد به تبعیت باید به مسلمان شود و علم
 از مرتد وارث گردد و اگر کینه که نصرانی است و در کم از شش ماه از وقت ارتداد او فرزند آورده است
 فرزند وارث شود زیرا که چون کینه که مرتد کا فر باشد ولد و تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر را بر اسلام
 جبر است ندین می بهلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه آورده است وارث نمیکند و
 مسلمانی که مرتد با مال خود بداد حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند
 مال می غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی لمجوق وی حکم کرد بعد از آن بداد اسلام
 آمد و مال خود گرفته باز بداد حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن دار فتح نموده اند مال
 پیش از تقسیم مورثه او را است زیرا که بعد از حکم قاضی لمجوق او بداد حرب وارث او چون
 مالک قدیم شود پس چنانکه مالک قدیم مال خود را پیش از تقسیم مجاز است تا بماند وی غیر مجاز
 نمیکند کذا فی حاشیه ایچلی مسمله اگر مرتدی بداد حرب ملحق شد و قاضی بنده او را باین او
 حکم نمود و این وی را مرکبات ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بداد اسلام آمد بدل
 کتابت ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بداد اسلام آمد بدل کتابت و دلار
 مرکبات مرد را باشد زیرا که این خلیفه پدر بود چون پدر مسلمان شده بداد اسلام آمد
 آن وکیل وی باشد و حق جایز نبود مسلمانی که مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن
 بداد حرب ملحق شد یا او را بردت کشند دیت آن در مالی باشد که آزاد در وقت
 اسلام کس کرده بود زیرا که مالی را که در وقت ردت کس کرده است غنیمت شود
 و نزد کس صاحبیه دیت آن در مال و منی باشد اگر چه آزاد در وقت ردت کس کرده
 باشد و آنکه دیت بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیت بر عاقل منی باشد مگر از برای
 نصرت و بر مرتد یکس نصرت نکند مسلمانی که مرتد شخصی دست مسلمانان را

اگر مردی از غیر مسلمانی که در زمان اسلام با او بیعت شده باشد و او را در وقت اسلام از مال و عیال و غیره جدا کرده باشد و او را در وقت اسلام از مال و عیال و غیره جدا کرده باشد و او را در وقت اسلام از مال و عیال و غیره جدا کرده باشد

و البته بگوید بعد از آن آن مسلمان مرتد شد و بسبب جدیدی دست در ارتداد برد یا بدو حرب
 ملحق شد و قاضی حکم لحوق وی کرد و بعد از آن مسلمان شده بدو اسلام آمد بسبب بریدگی مرد قاطع
 از مال خود نصف دین را برای واریثان او صانع شود دلیل آن در ترجمه ذکر کردم و اگر بدو حرب
 ملحق شد همچنان اسلام آورد بعد از آن بدو قطع هلاک شد تمام دین بر قاطع لازم شود و نزد
 امام محمد نصف دین لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدو حرب ملحق شد و مالی را
 یکسبب حاصل نمود بعد از آن چون او را گرفتند از اسلام آبا آورد پس باز داد او را کردند
 مال مکاتب مرخواه او را باشد و آنچه باقی ماند مروار ثپان او را باشد مسئله اگر زن و شوهر
 هر دو مرتد شده بدو حرب ملحق شدند و زن در دو حرب فرزند آورده آن فرزند و ولد دیگر
 آورد بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند هر دو ولد غنیمت شود و بر بول جبر لازم آید
 و بر ذایت حسن بر دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزدیک حسن ولد و ولد تابع جلد شود و در ظاهر
 الروایه تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد و روال بود و اگر مرتد شد به
 اسلام بروی جبر کنند و قتل وی روا نبود اگر چه از اسلام آبا کند و نزدیک امام شافعی
 و امام زفر است و وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود دلیل ما آنست که چون حضرت علی
 رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورد و بنی علیه اسلام آنرا جایز و شست چنانکه
 افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است
 سبقتکم علی الاسلام طرا غلاما بلغفت او ان احلم باب البغات مسئله اگر قوی
 از مسلمانان از اطاعت ابام خارج شدند امام ایشان را با طاعت خود دعوت
 کند اگر در امامت شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید و اگر از قومی امداد داشته
 و در جای بایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان استدار
 بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی استدار بقتل مسلم جایز نیست
 ما میگویم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تا ظفر کنند تا آنکه ایشان آتیه بخاک

[illegible]

فہمہ فی الفافہ اذان
علیہ السلام بانہ
خدا و رسولہ
فہمہ فی الفافہ اذان
علیہ السلام بانہ
خدا و رسولہ

در بیان این که اگر کسی در وقت برداشتن نقطه بموید
نشد و در قول مانده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن است که در وقت برداشتن نقطه بموید
ای مسلمانان هرگز را بشنود که طلب نقطه میکند برین دلالت میکند مسئله هر اینکه
نقطه واجب است که تا مدتی که بدانند یعنی او را طین حاصل شود که بعد ازین آنرا کسی طلب
نخواهد کرد در جائیکه یافته است و در محلهای مردم چون حبش و بازار را تعریف نقطه کند
چنانکه فریاد کند که من نقطه را یافته ام و مالک آنرا نمیدانم هر که مالک آن باشد باید
تا بوسی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی تا یک یا تعریف کند اگر چه
نقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیه کلبی نقطه زمین حرم چون نقطه زمین حل است
و نزدیک امام شافعی نقطه زمین حرام را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله هر چه درین باید
چون طعام نخچه و بعضی میوه تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند چون خوف
فاد شود و بکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک نقطه بهم رسد او را اختیار است
خواه صدقه را جایز دارد تا ثواب او را باشد خواه از یابنده تا و این بگیرد و در حاشیه
چلیبی است که نیز مالک مختار است که اگر نقطه در دست مسکین سالم است نقطه از مسکین بگیرد
و اگر مالک شده است مسکین اضمامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک است چنان کرده است مسئله
اگر نقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر بهیمه بود اگر چه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک
امام مالک امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یا بدین فضل است که بگیرد مسئله هر که
بی اذن قاضی نقطه را نفقه داد تبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک نقطه دین باشد
مسئله اگر قاضی اجاره را در نقطه منفعت داد نقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه
کند و اگر در اجاره منفعت نداند منفعت امر کند و رجوع آنرا بر مالک شرط نماید و بنیک و آیه
امر با اتفاق برای رجوع کفایت کند و الا اول اصم و اگر در نفقه نیز منفعت نداند نقطه را بفروشد
و نقطه بهای امر نماید مسئله هر که بر نقطه نفقه کرده است چون مالک نقطه بهم رسد جایز است
او را که نقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند و اگر بعد از حبس در دست حابس

در بیان این که اگر کسی در وقت برداشتن نقطه بموید
نشد و در قول مانده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن است که در وقت برداشتن نقطه بموید
ای مسلمانان هرگز را بشنود که طلب نقطه میکند برین دلالت میکند مسئله هر اینکه
نقطه واجب است که تا مدتی که بدانند یعنی او را طین حاصل شود که بعد ازین آنرا کسی طلب
نخواهد کرد در جائیکه یافته است و در محلهای مردم چون حبش و بازار را تعریف نقطه کند
چنانکه فریاد کند که من نقطه را یافته ام و مالک آنرا نمیدانم هر که مالک آن باشد باید
تا بوسی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی تا یک یا تعریف کند اگر چه
نقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیه کلبی نقطه زمین حرم چون نقطه زمین حل است
و نزدیک امام شافعی نقطه زمین حرام را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله هر چه درین باید
چون طعام نخچه و بعضی میوه تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند چون خوف
فاد شود و بکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک نقطه بهم رسد او را اختیار است
خواه صدقه را جایز دارد تا ثواب او را باشد خواه از یابنده تا و این بگیرد و در حاشیه
چلیبی است که نیز مالک مختار است که اگر نقطه در دست مسکین سالم است نقطه از مسکین بگیرد
و اگر مالک شده است مسکین اضمامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک است چنان کرده است مسئله
اگر نقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر بهیمه بود اگر چه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک
امام مالک امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یا بدین فضل است که بگیرد مسئله هر که
بی اذن قاضی نقطه را نفقه داد تبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک نقطه دین باشد
مسئله اگر قاضی اجاره را در نقطه منفعت داد نقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه
کند و اگر در اجاره منفعت نداند منفعت امر کند و رجوع آنرا بر مالک شرط نماید و بنیک و آیه
امر با اتفاق برای رجوع کفایت کند و الا اول اصم و اگر در نفقه نیز منفعت نداند نقطه را بفروشد
و نقطه بهای امر نماید مسئله هر که بر نقطه نفقه کرده است چون مالک نقطه بهم رسد جایز است
او را که نقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند و اگر بعد از حبس در دست حابس

در بیان این که اگر کسی در وقت برداشتن نقطه بموید
نشد و در قول مانده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن است که در وقت برداشتن نقطه بموید
ای مسلمانان هرگز را بشنود که طلب نقطه میکند برین دلالت میکند مسئله هر اینکه
نقطه واجب است که تا مدتی که بدانند یعنی او را طین حاصل شود که بعد ازین آنرا کسی طلب
نخواهد کرد در جائیکه یافته است و در محلهای مردم چون حبش و بازار را تعریف نقطه کند
چنانکه فریاد کند که من نقطه را یافته ام و مالک آنرا نمیدانم هر که مالک آن باشد باید
تا بوسی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی تا یک یا تعریف کند اگر چه
نقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیه کلبی نقطه زمین حرم چون نقطه زمین حل است
و نزدیک امام شافعی نقطه زمین حرام را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله هر چه درین باید
چون طعام نخچه و بعضی میوه تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند چون خوف
فاد شود و بکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک نقطه بهم رسد او را اختیار است
خواه صدقه را جایز دارد تا ثواب او را باشد خواه از یابنده تا و این بگیرد و در حاشیه
چلیبی است که نیز مالک مختار است که اگر نقطه در دست مسکین سالم است نقطه از مسکین بگیرد
و اگر مالک شده است مسکین اضمامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک است چنان کرده است مسئله
اگر نقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر بهیمه بود اگر چه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک
امام مالک امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یا بدین فضل است که بگیرد مسئله هر که
بی اذن قاضی نقطه را نفقه داد تبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک نقطه دین باشد
مسئله اگر قاضی اجاره را در نقطه منفعت داد نقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه
کند و اگر در اجاره منفعت نداند منفعت امر کند و رجوع آنرا بر مالک شرط نماید و بنیک و آیه
امر با اتفاق برای رجوع کفایت کند و الا اول اصم و اگر در نفقه نیز منفعت نداند نقطه را بفروشد
و نقطه بهای امر نماید مسئله هر که بر نقطه نفقه کرده است چون مالک نقطه بهم رسد جایز است
او را که نقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند و اگر بعد از حبس در دست حابس

بسم الله الرحمن الرحيم

و مال او را محاطت نماید و آنچه از مال او خوف فنا و آن باشد آنرا بفروشد و فرزندان او را
و والدین او را و زن او را از مال او نفقه رشتاد و در حق بخیر خود مرده است پس از غیر خود و از
نشد لیکن حصه او را موقوف دارند مسئله چون از وقت قبوله مفقود شود و سال تمام شود
قاضی بموت او حکم کند در ظاهر روایت است که در مدت موت اقرار او بموت او حکم نمایند
زیرا که درین زمانه کم است که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر فقید پیش از حکم قاضی
بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او در حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد
در مال او از چهار روز قاضی بموت او حکم کند و مال او را در وراثت او که موجود است بقیصت نماید
وزن او در مدت موت نشیند و در حق مال غیر از او وقتی که غایب است بموت او حکم کند و مالی را
که برای او موقوف و هبته باشد بوارثان خداوندان مال که در آن وقت بودند رد کند چنانکه زیر مفقود
و برادر او بعد از زید که او دختر خود را وارث گذاشت نصف ترکه او را بدختر او بدیند و نصف را حصه زید
نگاه دارند چون مدت زید مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او رسانند کتاب الشریکه
مسئله شرکت بر دو وجه است یکی شرکت ملک چنانکه دو کس بخردن یا بهبه یا بصدقه یا ببارش
در چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نتواند که در آن تصرف
کند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد بگوید ترا درین همه تجارت یاد و در آن
تجارت شریک خود ساختم وی بگوید قبول نمودم و بر آن هیچ کدام از منفعه چیزی معین نباشد زیرا که
احتمال دارد که زیاده از معین منفعت نشود مسئله شرکت عقد بر چهار وجه است یکی شرکت
مفاوضه و آن شرکت دو کس است یا زیاده از آن که در مال شرکت در تصرف و در وین برابر باشند
پس یا بنده و یا غیر بالغ مفاوضه روا نبود و مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتاب بنی
و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که الکفر کلمه واحده و نزدیک نام ابو یوسف در مسلم و کافر مفاوضه
روا بود و نزدیک نام مالک امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز روا نبود مسئله در مفاوضه
هر واحد از شرکا را دیگر را وکیل و قلیل باشد پس اگر یکی خرید کند یا بایع را جایز است که از دیگران طلب نماید

[illegible]

وَأَن تَقُولُوا لِمَن يَدْعُوهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ يَدْعُوهُ
لِيُخْرِجَهُ مِنَ الْظُلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ وَإِلَى مُذْئِقَةٍ مِّنْ
أَشْيَاءٍ ذَاتِ طَعْمٍ إِنَّ سَعْيَكُمْ
لَشَتَّىٰ

[illegible]

در باب بیعت و بیعتی که در میان دو نفر است
 و بیعتی که در میان سه نفر است
 و بیعتی که در میان چهار نفر است
 و بیعتی که در میان پنج نفر است
 و بیعتی که در میان شش نفر است
 و بیعتی که در میان هفت نفر است
 و بیعتی که در میان هشت نفر است
 و بیعتی که در میان نه نفر است
 و بیعتی که در میان ده نفر است

مسئله هر که از شرکیان مفاد ضمیمه چیزی بخرد برای همه بود مگر طعام و کسوت که برای اهل خود خرید
 باشد مسئله اگر یکی از شرکیان مفاد ضمیمه چیزی بخرد در آن شرکت مفاد ضمیمه جایز باشد چون خریدن و فرو
 و اجاره گرفتن و ام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد و اگر بقبض شدن بامکفول عنه بر یکی ضمان لازم آید
 بر دیگران نیز لازم آید و در بی امکفول عنه بر دیگران لازم نشود و بهر وجه مسئله اگر یکی را از
 شرکیان مفاد ضمیمه چیزی بخرد در آن مفاد ضمیمه جایز باشد بابت رسیدن یا کسی بوی چیزی از آن
 جنس بخشد وی آنرا قبض نمود عقد مفاد ضمیمه عقد عثمان گردد و اگر عوض یا عقار بابت رسیدن مفاد
 باقیماند زیرا که بعضی عقار در مال مفاد ضمیمه زیادتی نشود دوم شرکت عثمان و آن شرکت
 در هر تجارت باید نوعی از آن مسئله شرکت عثمان متضمن کفالت نباشد و بعضی مال شرکیان جایز
 بود و نیز زیادتی مال یکی یا بشتر مساوات مال همه بی مساوات منفعت شرکت عثمان صحیح شود
 بخلاف امام زعفران و امام شافعی که نزدیک ایشان بی مساوات منفعت جایز نباشد مسئله اگر مال
 یکی در سهم بود و مال دیگری در مال نباشد بی خلط شرکت عثمان جایز بود و نزدیک امام زعفران و امام شافعی
 بی خلط جایز نبود مسئله اگر یکی از شرکا در شرکت عثمان متاعی خرید بطا کتب به آن برد دیگران
 زیرا که شرکت عثمان متضمن کفالت نباشد کما مر و اگر مشتری بهایی را از مال خود داده است
 حصه شرکیان را از مال ایشان طلب نماید مسئله جایز است مفاد ضمیمه و عثمان بدرهم و دنانیر
 و بفسوس را بچوب و بر تبر و نقره اگر آن اقسام باشد تبر و
 غیر مضروب را گویند و نقره آنچه از نقره غیر مضروب
 بود و نیز جایز است بجز جن چنانکه هر واحد نصف عوض
 خود را با نصف عوض دیگر بفروشد و با یکدیگر عقد شرکت
 کنند مگر آنکه بهای عوض یکی از بهای عوض دیگر متفاوت
 باشد چنانکه قیمت عوض یکی هزار بود و قیمت عوض دیگر دو هزار
 پس صاحب اقل دو ثلث عوض خود را با یک ثلث عوض صاحب

در باب بیعت و بیعتی که در میان دو نفر است
 و بیعتی که در میان سه نفر است
 و بیعتی که در میان چهار نفر است
 و بیعتی که در میان پنج نفر است
 و بیعتی که در میان شش نفر است
 و بیعتی که در میان هفت نفر است
 و بیعتی که در میان هشت نفر است
 و بیعتی که در میان نه نفر است
 و بیعتی که در میان ده نفر است

در باب بیعت و بیعتی که در میان دو نفر است
 و بیعتی که در میان سه نفر است
 و بیعتی که در میان چهار نفر است
 و بیعتی که در میان پنج نفر است
 و بیعتی که در میان شش نفر است
 و بیعتی که در میان هفت نفر است
 و بیعتی که در میان هشت نفر است
 و بیعتی که در میان نه نفر است
 و بیعتی که در میان ده نفر است

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الصالحين

10

انفصل وبتطيل وبتطيل وبتطيل

مجلس العلماء

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
مکتبہ
۱۹۱

ادبیات و ان

الاول في علم باداء

عظیم و ان لم

اعاد التفويض

[illegible]

وہی ہے جس نے

مرآت کتاب شرح و تفسیر فارسی عهد اول فهرست معنی البحر جلد اول

در ضح باد که فهرست شرح و تفسیر البحر متفق است چرا که در صفحه که مسائل شرح و تفسیر است مطابق آن مسائل بر حاشیه طبعی البحر و شاید که از سهو کاتب چند جا پس پیش شده باشد حاجت فهرست علیحدہ ندارد

۲۳	کتاب الطهارة	۵	فصل در نوافل و ضو	۷	فصل در غسل
۸	فصل در موجبات غسل	۹	فصل در آب متعل	۱۰	فصل در دباغت
۱۰	فصل فی البیستر	۱۱	باب التیمم	۱۵	باب لم یح علی الخفین
۱۷	فصل در مسح جبهه	۱۸	باب الخمین و التفاس	۲۰	فصل در الوان حصین
۲۳	فصل نفاس	۲۴	باب انجاس	۲۷	فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن
۲۵	کتاب لصلوة	۲۷	باب الاذان	۳۱	فصل فی القراءة
۳۸	باب شروط لصلوة	۳۹	باب صفة لصلوة	۳۵	باب لیفند لصلوة و ما یکر فیها
۳۲	فصل در جماعه	۴۳	باب احدث فی لصلوة	۳۸	فصل در قیام ماه رمضان
۳۴	فصل در مکرویات	۴۷	باب صلوٰۃ الوتر و لنوفل	۴۲	باب قضاء و قضاوت
۳۹	فصل کسوف و خسوف و استنفا	۴۸	باب ادراک الفریضه	۴۷	باب سجود استلاوة
۴۵	باب صلوٰۃ المسافر	۴۹	باب صلوٰۃ الجمعة	۴۷	باب العیدین
۴۸	باب صلوٰۃ الخوف	۴۹	باب التجاوز	۴۷	فصل در تکفین میت
۵۰	فصل در نماز جنازه	۵۱	باب التیمم	۵۲	باب لصلوة فی الکعبه
۵۲	کتاب الزکوة	۵۲	باب الزکوة الانعام	۵۸	باب الحاشر
۵۹	باب الرکاز	۶۰	باب الزکوة الخراج	۷	باب المصارف
۶۱	باب الصدقة لقطر	۶۲	کتاب الصوم	۶۲	باب ما یوجب الفساد
۶۸	باب الاعتکاف	۷	کتاب الحج	۷۲	باب القرآن و التمتع
۷۵	باب انجایات	۸۰	باب الاحصاء و باب الحج عن غیره	۸۱	فصل مکه

۸۱	اصول در وجوب	۸۲	كتاب النكاح	۸۳	فصل در طلاق
۸۵	باب الولی و المكفول	۸۸	فصل در نكاح فضولى	۸۹	باب المهر
۹۳	فصل در نكاح اهل ذمى	۹۴	باب النكاح الرقيق و الكافر	۹۵	باب القسم
۹۸	كتاب الرضلع	۹۹	كتاب الطلاق	۱۰۰	باب الايقاع لطلد
۱۰۳	فصل فى الكنايت	۱۰۴	باب تقويين	۱۰۸	باب تخلف بالطلاق
۱۱۰	باب طلاق المریض	۱۱۱	باب الرجعة	۱۱۲	باب الایلاء
۱۱۵	باب الخلع	۱۱۸	باب تطهیر	۱۱۹	فصل در كفارت
۱۲۱	باب اللعان	۱۲۲	باب الغین	۱۲۳	باب العتد
۱۲۷	باب النسب و البصانة	۱۲۹	فصل در حصانة	۱۳۰	باب النفقة
۱۳۴	كتاب العتاق	۱۳۵	باب العتق لبعض	۱۳۹	باب تخلف بالعتق
۱۴۰	بالاستیلاء و التدبیر	۱۴۱	فصل فى الاستیلاء	۱۴۲	كتاب الامیان
۱۴۲	باب فی ما یكون عینا و لا یموت	۱۴۲	باب الكفارت	۱۴۳	باب یحلف بفعل
۱۴۹	باب یحلف بالقتل	۱۵۳	كتاب الحد	۱۵۴	باب الوطی الذی یوجب الحد
۱۵۵	باب الشهادة الزنا و الرجوع عنها	۱۵۸	باب حد الشرب		لا یوجب الحد
۱۵۸	باب حد القذف	۱۶۰	فصل فى التعزیر	۱۶۱	كتاب السرقة
۱۶۵	باب فی کیفیة القطع	۱۶۷	باب قطع الطريق	۱۶۹	كتاب الجحش
۱۷۱	باب المغنم و لقسمته	۱۷۲	فصل در کیفیة قسمة	۱۷۳	فصل در تقبیل
۱۷۴	باب استیلاء الكفار	۱۷۵	باب استمان	۱۷۷	باب الارض الوطایف
۱۷۸	فصل در جزیه	۱۷۹	فصل در معبد الكفار	۱۸۰	فصل در مصرف جزیه و خراج
۱۸۲	باب المرتد	۱۸۳	باب البغات		در جزآن
۱۸۳	باب اللقیط	۱۸۵	باب اللقط	۱۸۷	كتاب الآبق
۱۸۷	كتاب المفقود	۱۸۸	كتاب الشركة	۱۹۱	فصل در شركة فاسده
	پست تمام شد	۱۹۲	كتاب الوقت		کار من نظام شد

ج ۱
ن ۳

۲۹۷۵۳۴۱

۹۲۵۴

Dated.....

ت ۱۱ و شرح ۲۹۶۳۶۱

ج ۱ ۴۲۲۳

ت ۱۱ و شرح ۲۹۶۳۶۱

ج ۱ ۴۲۲۳

شرح و قایم فارسی

جلد اول

DATE NO DATE NO